

به نام خدا

فرهنگ واژگان دخیل ترکی

در

زبانهای فارسی و عربی

پرویز زارع شاهمرسی

سرشناسه: زارع شاهمرسی، پرویز، ۱۳۵۰ -
عنوان و نام پدیدآور: فرهنگ واژگان دخیل ترکی در زبان‌های فارسی و عربی / پرویز زارع‌شاهمرسی.
مشخصات نشر: تهران: تکدرخت، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری: ۱۶۰ ص.
شابک: ۶-۶۶۴۶-۲۰-۹۷۸
موضوع: فارسی -- واژه‌ها و ترکیبات خارجی -- ترکی -- واژه‌نامه‌ها
موضوع: زبان عربی -- واژه‌ها و ترکیبات خارجی -- ترکی -- واژه‌نامه‌ها
رده بندی کنگره: ۲۹۲۵PIR /۲۴۱۲۴
رده بندی دیوبی: ۲۴۹۴۳۵ف۴
شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۸۰۹۷۶



فرهنگ واژگان دخیل ترکی در زبان‌های فارسی و عربی

پرویز زارع شاهمرسی
shahmarasi@yahoo.com

محل نشر: تهران / سال نشر: ۱۳۹۱ / شمارگان: ۵۰۰ / نوبت چاپ: اول

شابک: ۶-۶۶۴۶-۲۰-۹۷۸

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

نشانی: تهران، خیابان جمهوری، ابتدای نوفلاح، پلاک ۱.

تلفن: ۶۶۵۶۵۱۳۲

پیشگفتار

زبان یکی از عناصر روان حیات بشری است. عنصری که مزها را در می‌نوردد و بی توجه به خطوط برپاشده انسانی، در حیات انسانها راه می‌یابد. یک واژه در خط سیر خود از پیدایش تا مرگ، می‌تواند به صورتهای گوناگون در زبان دیگر مردم نیز راه یابد. هنگامی که دو مردم با یکدیگر تماس اجتماعی و اقتصادی پیدا می‌کنند، زبان آنها نیز به داد و ستد واژه می‌پردازد. جستجوی این راهیابی و کنکاش در این جایگیری، یکی از کاوشهای شیرین و ضروری در ادبیات و زبانشناسی است.

عربی، فارسی و ترکی زبانهای بزرگ جهان اسلام هستند. داستان داد و ستد میان این زبانها، داستانی شیرین و دلکش است. گوش فرادادن به این داستان برای کسی که می‌کوشد از تعصبات آزاردهنده بدور باشد، بسی دل انگیز است. جستجو و ردیابی واژگانی که میان این سه زبان در آمد و شد بوده‌اند، خود از بایسته‌ترین کارهast. چراکه این کار به ریشه‌یابی واژگان و آینده هر سه زبان بسیار اهمیت دارد.

ابتدا به ارتباط زبانهای ترکی و فارسی بپردازیم: زبانهای ترکی و فارسی از آندهسته زبانها هستند که داد و ستد فراوانی میان آنها صورت گرفته و این سودای واژه، تاریخی بس طولانی دارد. قدمت برخی واژگان ترکی در فارسی، نشان از این تاریخ طولانی دارد. به گفته داعی الاسلام (جلد سوم، ص ۷۴۳) آمیزش ترکی با فارسی پیش از اسلام واقع شده است. حتی به نظر استاد جلال الدین همایی در کتاب «تاریخ ادبیات ایران» (ص ۸) دخول لغات تورانی در زبان ایرانی، قطعاً پیش از قرن هفتم پ.م بوده است.

براین باورم که یافتن واژگان دخیل یک زبان در زبان دیگر، تنها از عهده گویندگان زبان میهمان برمی‌آید. چراکه آنان ریشه افعال زبان خود را می‌شناسند و می‌توانند واژه دخیل را با مصادر زبان خود سنجیده و دخیل بودن آن را تشخیص دهند. چه بسیار واژگانی که چون گویندگان زبان میزبان، معنی آن را ندانسته‌اند، پس ره به بیراهه رفته و تفسیر نادرست کرده‌اند. شاید نیز برخی از سر ناآگاهی، ره به برخی تعصبات داده‌اند که خدشه ای بر روند دانش راستین است. واژگان دخیل ترکی در زبان فارسی متعلق به دوره‌های مختلف تاریخی و جنبه‌های مختلف زندگی انسانی هستند که می‌توان آنها را در دسته بندیهای زیر جای داد:

- ۱- برخی واژگان ترکی در زمانهای بس دور و حتی بیرون از محدوده جغرافیای ایران، وارد زبان فارسی شده و در طول قرنها جای خود را در زبان و ادبیات فارسی یافته‌اند. مانند واژه‌های: بهرام، بهار، گیاه، کوشش، توان، آسمان، آذین، اوتشن و ...
- ۲- برخی واژگان در دوران حکومتهای اولیه ترک در ایران، وارد زبان فارسی شده است بویژه در زمان حکومت سلجوقیان، غزنویان، خوارزمشاهیان و در دوران حکومت مغولان. این واژگان بیشتر واژگان دیوانی و نظامی و اداری هستند که مقداری از آنها توسط کسانی چون شریک امین و عزیز دولت آبادی گردآوری شده‌اند. واژگانی مانند: یاسامیشی، قشلامیشی، ایلغار، ایلچی و ...
- ۳- بخش مهمی از واژگان زبان ترکی در زمان حکومتهای ترک در ادوار بعدی یعنی زمان صفویه و افشاریه، وارد زبان فارسی شده است. از آنجا که ترکی در زمان حکومت صفویه زبان رسمی حکومت بوده، از این رو واژگان بسیاری در این زمان وارد زبان فارسی شدن مانند: دایه، باشلق، باتلاق، اتراق و ...
- ۴- بخش دیگری از واژگان نیز در زمان حکومت قاجاریه وارد زبان فارسی شده اند که بیشتر این واژگان نیز واژگان مربوط به لوازم زندگی مانند بشقاب، قاشق، چنگال و بقچه و .. یا واژگان نظامی هستند.

۵- برخی واژگان ترکی نیز در اثر ارتباطات اجتماعی میان دو مردم وارد زبان فارسی شده است مانند واژه‌های گلین، باجناق، ساقدوش، سولدوش، جوراب، جشن، آبجی و ...

۶- برخی واژگان نیز از طریق زبانهای دیگر مانند عربی، انگلیسی، روسی و فرانسوی و ... به زبان فارسی راه پیدا کرده‌اند. مانند واژه‌های غزل، خزینه، خندق، کفش و بلبل که از ترکی به عربی و از آنجا به فارسی راه یافته‌اند. یا واژه «کالباس» که از ترکی به روسی و از آنجا وارد فارسی شده است. یا واژه «بلوک» که از طریق زبان انگلیسی وارد زبان فارسی شده است. یا واژه «چک» که از طریق زبان فرانسوی وارد فارسی شده است.

آنچه روشن است اینکه زبان فارسی زبانی است که بر چهارستون استوار شده است: سانسکریت، عربی، ترکی و زبانهای اروپایی. هر کدام از این چهار زبان، سهمی در فرهنگ واژگان زبان فارسی دارند. نمایاندن این سهم راهی است در جهت شفافیت بیشتر فرهنگ واژگان و گامی است در جهت ریشه‌شناسی واژگان که این البته می‌تواند برای آینده یک زبان نیز سودمند باشد.

آنگاه ارتباط زبان ترکی و عربی: در خصوص زبان عربی کار سخت تراز زبان فارسی است چرا که زبان عربی استعداد شکوفی در جذب و تحلیل واژه‌های که در خود دارد. کار گزینش واژگان ترکی رایج یا متروک در زبان عربی نیز با استفاده از منابع مکتوب موجود و برابر نهاد میان معانی واژگان ترکی نمای عربی و معنای فعلی آن در زبان ترکی انجام شده است. بویژه منابعی که به رديابی واژگان فارسی در زبان عربی پرداخته‌اند، کمک شایانی در یافتن واژگان ترکی در این زبان کرده‌اند چرا که بسیاری از واژگان فارسی که در زبان عربی راه یافته‌اند، خود ریشه ترکی دارند. از آنجاکه نویسنده‌گان این فرهنگها به زبان ترکی آشنایی نداشته‌اند، درباره معانی اصلی این واژگان یا سکوت کرده و یا تأویلهای نادرست انجام داده‌اند. در حالی که معانی این واژگان در زبان ترکی بسیار آشکار است.

مجموعه حاضر می‌کوشد بدون داشتن ادعایی هرچند اندک در ریشه شناسی، تنها به اندازه توانایی ناچیز مؤلف آن، تعدادی از واژگان ترکی را در فارسی و عربی بنمایاند. روشن است که واژگان ترکی در زبان فارسی و عربی، تنها محدود به همین تعداد نیستند و پژوهش‌های بیشتر با سلایق مختلف، باید این مجموعه را کاملتر نماید. هر مدخل عبارت است از:

الف) واژه مصطلح یا موجود در زبان و ادبیات فارسی یا عربی که به صورت خط کلفت آمده است. ب) خط تیره که در واقع نقش جدا کننده توضیحات از اصل واژه را بازی می‌کند. ج) صورت اصلی واژه در زبان ترکی. د) تلفظ واژه ترکی به صورت لاتین رایج در آذربایجان. ر) معنای واژه که در میان دو ناخن آمده است. ز) مصدر ترکی مربوطه که واژه ترکی از آن مشتق شده است و این مصدر با معنای فارسی آن، در داخل دو کروشه آمده است.

پرویز زارع شاهمرسی

تبریز. لیل آباد

۱۳۹۱ بهمن ۱۷

علامتهای اختصاری

الجزایر	»	الج.
مصری	»	مصر
عرافی	»	عر
مغربی	»	مغر
سودانی	»	سود
سوری	»	سور
لیبیایی	»	لیب
یمنی	»	یمن
اصطلاح	»	اص
گیاه شناسی	»	گیا
جانورشناسی	»	جان
نگاه کنید به	»	←
نگاه کنید به مدخل بالا	»	↑
نگاه کنید به مدخل پایین	»	↓

فهرست منابع و مأخذ:

- ۱- ارک سوزلوگو. اسماعیل جعفر زاده. انتشارات احرار. ۱۳۸۵. تبریز.
- ۲- اطلاعات عمومی سپیده. حسین ملکی. انتشارات سپیده. تهران. ۱۳۶۷.
- ۳- المنجد. (عربی بهارسی). ترجمه محمد بندرریگی. انتشارات ایران. چاپ پنجم. ۱۳۸۴. تهران.
- ۴- تاریخ ارتش ایران. غلامرضا علی بابایی. نشر آشیان. ۱۳۸۲. تهران.
- ۵- تور کلوبین تاریخ و فرهنگیه بیر باخیش. جواد هیئت. ضمیمه مجله وارلیق. ۱۳۶۵. تهران.
- ۶- خورشید عالی قاپو. بهرام افراصیابی. انتشارات حمیدا. ۱۳۷۶. تهران.
- ۷- دبل دیز. (لغتنامه جامع ایتمولوژیک ترکی - فارسی). اسماعیل هادی. نشر اختر. تبریز. ۱۳۸۶.
- ۸- راهنمای بازیهای ایران. ثریا قزل ایاغ. با همکاری شهلا افتخاری. دفتر پژوهش‌های فرهنگی. تهران. ۱۳۷۰.
- ۹- فرهنگ آذری‌ایجانی - فارسی. بهزاد بهزادی. انتشارات فرهنگ معاصر. ۱۳۸۲. تهران.
- ۱۰- فرهنگ اصطلاحات دوره قاجار. یحیی مدرسی. حسین سامعی. زهرا صفوی مبرهن. دفتر پژوهش‌های فرهنگی. ۱۳۸۰. تهران.
- ۱۱- فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول. شمیس شریک امین. فرهنگستان هنر و ادب. ۱۳۵۷. تهران.
- ۱۲- فرهنگ اصطلاحات روز (عربی - فارسی). دکتر محمد غفرانی. دکتر مرتضی آیت الله زاده شیرازی. انتشارات امیر کبیر. ۱۳۷۳. تهران.
- ۱۳- فرهنگ البسه مسلمانان. رب‌آ. ادزی. ترجمه حسینعلی هروی. دانشگاه تهران. ۱۳۴۵.
- ۱۴- فرهنگ ترکی به فارسی ستگاخ. میرزا مهدی خان استرآبادی. به کوشش روشن خیاوی. نشر مرکز. چاپ دوم. ۱۳۸۴. تهران.
- ۱۵- فرهنگ ترکی نوین. اسماعیل هادی. نشر احرار. ۱۳۷۹. تبریز.
- ۱۵- فرهنگ جامع محیط زیست. دکتر جعفر نوری. ناشر مولف. ۱۳۷۲. تهران.
- ۱۶- فرهنگ چند زبانی. محمود مشکوری. بی‌نا. ۱۳۶۲. تهران.
- ۱۷- فرهنگ دهخدا. علی اکبر دهخدا.
- ۱۸- فرهنگ رستنی‌های ایران. دکتر هادی کریمی. نشر پرچم. ۱۳۸۱. تهران.
- ۱۹- فرهنگ عمید. حسن عمید. انتشارات امیر کبیر. ۱۳۸۱. تهران.
- ۲۰- فرهنگ گیاهان ایران. احمد ماه وان. دفتر جغرافیایی ماه وان. ۱۳۸۱. مشهد.

- ۲۱- فرهنگ گیاهی. حسینعلی بهرامی. ۱۳۲۹. تهران.
- ۲۲- فرهنگ لغات ادبی. محمدامین ادیب طوسی. دانشگاه تبریز. ۱۳۴۵
- ۲۳- فرهنگ معین. محمد معین. انتشارات زرین. ۱۳۸۶. تهران.
- ۲۴- فرهنگ منتخب ترکی. علی مشکینی. انتشارات پورحسین. ۱۳۸۴. تبریز.
- ۲۵- فرهنگ نظام. محمدعلی داعی الاسلام. نشر دانش. ۱۳۶۲. تهران.
- ۲۶- فرهنگ واژگان پوشاک. آرتمیس هوشیار. نشر نوپردازان. ۱۳۸۴. تهران.
- ۲۷- فرهنگ واژگان ترکی در زبان و ادبیات فارسی. عادل ارشادی فرد. نشر باغ اندیشه. ۱۳۷۹. اردبیل.
- ۲۸- فرهنگ واژه های ترکی و مغولی در متون فارسی. عزیز دولت آبادی. انتشارات دانشگاه تبریز. ۱۳۸۶
- ۲۹- فرهنگ واژه های دخیل اروپایی در فارسی. دکتر رضا زمردان. نشر آستان قدس رضوی. ۱۳۷۳. مشهد.
- ۳۰- فرهنگ واژه های فارسی در زبان عربی. سید محمدعلی امام شوستری. انجمن آثار ملی. ۱۳۴۷. تهران.
- ۳۱- فرهنگ واژه های مشترک ترکی - فارسی. اصغر دلبری پور. آنکارا. ۱۳۷۴
- ۳۲- Arin. Hasan bay hadi. ۲۰۱۰. Tabriz
- ۳۳- Azerbaijan dilinin izahli lugati. ۴ jild.
- ۳۴- Ereb lehcelerindeki turkce kelimeler. Bedreddin aytach. Istanbul. ۱۹۹۴
- ۳۵- Fars dilinde Azerbaijan sozleri .hasan zarrinazade. Elm. Baku. ۱۹۶۲
- ۳۶- Fars dilini tadig edan Azerbaijan alimlari .jamila sadighova. Tayiba alasgarova. Elm. Baku. ۱۹۷۷
- ۳۷- Karshilashdirmali turk lehceleri sozlugu.Kultur bakhanligi. Ankara. ۱۹۹۱
- ۳۸- Rus dilinde Turk sozleri. Minaxanim tekleli. Elm. Baki. ۲۰۰۱
- ۳۹- Turkce bitki adlari sozlugu.Turhan Baytop.Turk dil kurumu.Ankara. ۱۹۹۴
- یکهزار واژه اصیل ترکی در زبان پارسی. محمد صادق نائبی. نشر اینترنتی.
- مقالات مختلف جناب آقای مهران بهاری در پایگاههای اینترنتی.
- راهنماییها و مساعدت سرور گرامی جناب آقای حسن بیگ هادی.

واژگان ترکی در فارسی

۲۶۶۸ مدخل

آباجی- آغاباجی (Ağa bacı) (خواهر بزرگ).	آبازه- آبازا (Abaza) (عنوان عده ای از سرداران عثمانی) [احتمالاً به معنای آبخازی یا اهل منطقه آبخاز گرجستان].
آت مینن- آت مینن (At minen) (تیراندازی مداوم).	آبجی- آغاباجی (Ağa bacı) (خواهر بزرگ).
(سوار کار).	آت آشغال- آت آشقال (At aşqal) (پدر).
آتیرما- (نظا) آشیرما (Aşırma) (حمایل) [آشماق: عبور کردن]. آشیرماق: عبور دادن.	[آتماق: انداختن]. [آشماق: عبور کردن].
آچیل- آچیل (Açılı) (بادی که از با صدا از گلو برآید) [آچماق: گشودن].	آتابای/ آتابک- آتابیگ (Atabey) (پدر سالار). [آتماق: انداختن].
آچیلماق: باز شدن].	آتا اوتا- آتا اوتا (Ata uta) (بزرگ و کوچک).
آجیدن- آجیماق (Acımaq) (سوزن زدن. فرو بردن) [آجیماق: تلخ شدن].	آترمه- (نظا) آشیرما (Aşırma). آتیرما (حمایل) [آتماق: انداختن. عبور دادن].
آجین- آجین (Acın) (سوزن زده شده).	آشماق: عبور کردن.
[آجیماق: تلخ شدن].	آتش- آتیش (Atış) (جهیدن جرقه از سنگ). [آتماق: انداختن. آتیماق: جهیدن].
آچار- آچار. (Açar) (کلید). [آچماق: گشودن].	آتش ساجمه- آتیش ساچما (Atış ساجمه).
آچمز- آچماز (Açmaz) (باز نمی کند) (حالت مهره در شترنج که هرگاه آن را از برابر شاه بردارند، شاه در حال کیش واقع شود) [آچماق: گشودن].	
آخال- آخال (Axal) (دورریز). [آخماق:	

<p>انداختن. آدماق: رها کردن. جدا کردن. [آداق- آداق (Adaq) (جزیره). [آتماق: آداق- آداق (Adaq) (جزیره). [آتماق: آدماق: رها کردن. جدا کردن. آدال- آدق (Atiq) (خوب. نیکو. بلندی در آوردن هسته میوه. کشیدن چرم بر روی زین اسب.]. آبашتن].</p> <p>آدر- آجیر (Acır) (نیشت. فصاد). [آجیماق: تلخ شدن. آجیتماق: تلخ کردن. فرو بردن]. آدم- (نظا) آشیرما (Aşırma) (حمایل. نمد زین) [آشماق: عبور کردن. آشیرماق: عبور دادن]. آدرنگ- آجیران (Acıran) (غم. اندوه. مصیبت). [آجیماق: تلخ شدن. آجیتماق: تلخ کردن. فرو بردن]. آدیش- آتیش (Atış) (پرتاب. آتش). [آتماق: انداختن. پرتاب کردن]. آذوقه- آزیق (Azıq) (توشه). [آزماق: راه گم کردن. از راه راست بیرون شدن. از حد خارج شدن. از جا در رفتن. به بیراهم رفتن. رنگ به رنگ شدن رنگ در خم رنگرزی]. آذین- آسین (Asın) (زیور. زینت. آرایش. رسم. قاعده). [آسماق: آویختن]. آرال- آرال (Aral) (مرز. کوهی که مرز اروپا و آسیاست) [آرالاماق: جدا کردن].</p>	<p>روان شدن. جاری شدن. [آختن- آختalamacaq (Axtalamaq) (برکشیدن). [آختalamاق: اخته کردن. در آوردن هسته میوه. کشیدن چرم بر روی زین اسب.]. آخنه- آخنا (Axta) (برکشیده). ↑ آخته بیگ- آختایگی (Axta bəy) (اخته کننده حیوانات). ↑ آخته چی- آختاچی (Axtaçı) (ترقوه. چنبره گردن. گودبی که در میان توده خاک کنند تا در میان آن آب ریزند برای گل ساختن. طبایی دراز و برکشیده که چند اسب را بتوان بدان بست) [آخماق: روان شدن. جاری شدن]. آخُر- آخیر (Axır) (جای علف خوردن چارپایان) [آخماق: روان شدن]. آخُرہ- آخیر (Axır) (جای علف خوردن چارپایان) [آخماق: روان شدن]. آخُرہ- آخیر (Axır) (ترقوه. چنبره گردن. گودبی که در میان توده خاک کنند تا در میان آن آب ریزند برای گل ساختن. طبایی دراز و برکشیده که چند اسب را بتوان بدان بست) [آخماق: روان شدن. جاری شدن]. آخسمه- آخشاما (Axşama) (شرابی که از برنج یا جو و ارزن بگیرند). ↑ آخشیح- آخشیح (Axşıç) (عنصر). [آخماق: روان شدن. جاری شدن]. آخور- آخیر (Axır). (جای علف خوردن چارپایان) [آخماق: روان شدن]. آخورچی- آخیرچی (Axırçı) (مسئول آخر). ↑ آداش- آداش (Adaş) (همنام). [آتماق:</p>
---	--

آرپه- آرپا(Arpa) (باریک).	نیکو). [آریماق: پاک شدن. آریتماق: پاک کردن].
آرت- آرت(Art). اگریت(Өyrinc) (آرنج). [اگمک: خم کردن].	آریخ- آجیق (Acıq)(کینه. نفرت).
آرج- اگرینچ ← آرنج.	[آجیماق: تلخ شدن].
آرخالق- آرخالیق (Arxalıq) (بالاپوش).	آز- آز(Az)(هوس. خواسته) آج (Ac) (گرسنه) [آزیماق: کم شدن. آجماق: گرسنه شدن].
آرخاماق: رسیدگی کردن. تعقیب کردن. پشتیبانی کردن].	آزاد- آجار(Acar). آجیر (Acır)(رنج. درد). [آجیماق: تلخ شدن].
آردال- آردالی (Ardalı) (فراش).	آزخ- آجیق (Acıq)(زگیل). [آجیماق: تلخ شدن].
آرداماق: تعقیب کردن. پیروی کردن].	آزدن - آچیماق (Açımaq) (رنگ کردن) [آچیماق: گشودن. آچیلماق: باز شدن].
آردن- آریدان (Aridan)(آبکش).	آزده- آرقی (Arqı)(حریص. خشمگین) [آرقیماق: سریع تاختن. خشمگین شدن].
آردن/ آرنج- اگرینچ (Өyrinc) (بندگاه).	آزده- آچیر (Açır) (رنگ) [آچیماق: گشودن. آچیلماق: باز شدن].
مفصل. یکی از فنون گشتی در خاک).	آزدن- آجیتماق(Acıtmaq) (رنج دادن) [آجیماق: تلخ شدن].
اگمک: خم کردن. اگرینمک: کج شدن. خم شدن].	آزدم - آرسم(Arsam) (عزت) [آرماق / ائرمک: رسیدن. بالغ شدن].
آرنگ- اگرینگ (Өyring)(رنج. آزار. مکر. حیله) [اگمک: خم کردن. اگرینمک: کج شدن. خم شدن].	آزور- آزیر (Azır). آجیر(حریص).
آدوغ/ آروق- آروق (Aruq)(بادی که از گلو برآید).	[آجیماق: گرسنه شدن].
آرون- آرین (Arın) (پاکیزه. صفت	آزوغه- آزیق (Azıq)(توشه). ← آذوقه.
	آزیدن- آجیماق (Acımaq) (تلخ شدن).
	آزیر- آجیر (Acır)(کینه. نفرت).

زمین از سنگ، گچ یا آجر) [آچماق: گشودن. پهن کردن. گستردن].	[آجیماق: تلخ شدن].
آذیخ-آجیق (Acıq) (چرک گوشۀ چشم). [آجیماق: تلخ شدن].	[آجیماق: تلخ شدن].
آذیده-آجیدا (Acıda) (تلخ شده).	آذ-آج (Aç) (گشوده. آسایش. بگشا)
[آجیماق: تلخ شدن].	[آچماق: گشودن].
آذیر-آجیر (Acır) (محاط. قوى. قوت.	[آجیماق: تلخ شدن].
غلبه. بانگ. اعلام خطر) [آجیرماق: بیرون دادن].	آذدن-آجیماق (Acımaq) (سوزن زدن. فرو بردن). [آجیماق: تلخ شدن].
آذینه-آچینا (Açına) (آلت تیز کردن سنگ آسیاب) [آچماق: گشودن. تیز کردن لبۀ چاقو و ...].	آذگن-آچقین (Açqın) (گشوده. دری مشبک که از پس آن توان دید)
آسننا-آستنا (Asena). آشینا (گرگ ماده).	[آچماق: گشودن].
آسا-آسا (Asa) (زیور. زینت. آرایش. وقار. ثبات. هیبت. صلات) [آسماق: آویختن].	آذند-آچین (Açın) (گشوده. ملات. گل و لای که در ته آب نشیند. گلابه)
آسا-اسه (Əsə) (خمیازه). [اسنه مک خم. کیس که در جامه افتاد. موج کوچک که در آب پدید آید)	[آچماق: گشودن].
آسال-آسال (Asal) (اساس. بنیان).	آذنگ-ازین (Əzin) (چین و شکن. گره. لیف خرما. شاخهای زیاد که از درخت انگور بیرون). [آچماق: گشودن. جدا کردن].
[آسماق: آویختن].	آذوغ-آچیق (Açıq) (باز شده. جدا شده.
آستان-آستان (Astan) (پایین سر).	آذوغ-آچیق (Açıq) (باز شده. جدا شده.
[آسماق: آویختن].	آذوغ-آچیق (Açıq) (باز شده. جدا شده.
آستانه-آستانه (Astana). [آسماق: آویختن].	آذوغ-آچیق (Açıq) (باز شده. جدا شده.
آستر-آستار (Astar) (انتهای جامه).	آذيانه-آچی یانا (Açı yanana) (فرش

آشـرـمـهـ- (نظـاـ) آـشـيـرـمـاـ (Aşırma)	[آـسـماـقـ: آـوـيـخـنـ].
(حمـاـيـلـ). [آـسـماـقـ: عـبـورـ كـرـدـنـ].	آـسـتـيـنـ- آـسـتـيـنـ (Astin) (پـایـنـ سـرـ).
آـشـغـالـ- آـشـقـالـ (Aşqal)	[آـسـماـقـ: آـوـيـخـنـ].
(انـداـخـتـنـیـ).	آـسـرـ- آـسـیرـ (Asir) (مـزـرـعـهـ. كـشـتـزارـ).
[آـسـماـقـ: عـبـورـ كـرـدـنـ].	[آـسـرـامـاـقـ: تـرـبـیـتـ كـرـدـنـ. پـرـوـرـانـدـنـ].
آـشـفـتـهـ- آـشـيـتـاـ (Aşıpta)	آـسـغـدـهـ- آـسـيـقـ (Asiq) (آـمـادـهـ. مـهـيـاـ).
(فـاحـشـهـ. بـهـمـ رـيـخـهـ).	[آـسـماـقـ: آـوـيـخـنـ. آـمـادـهـ كـرـدـنـ].
آـشـكـارـ- آـچـقـارـ (Açqar)	آـسـمـوـغـ- آـشـمـيـقـ (Aşmıq) (دـرـوـغـيـ).
(گـشـودـهـ).	[آـسـماـقـ: عـبـورـ كـرـدـنـ].
[آـچـماـقـ: گـشـودـنـ].	آـسـهـ- آـسـاـ (Asa) (زمـيـنـيـ) كـهـ بـرـايـ زـرـاعـتـ
آـشـنـاـ- آـچـيـنـاـ (Açına)	آـمـادـهـ كـرـدـهـ باـشـنـدـ). [آـسـماـقـ: آـمـادـهـ كـرـدـنـ].
(درـآـمـدـهـ. دـوـسـتـ تـازـهـ).	آـسـيـغـ- آـسـيـقـ (Asiq) (بهـرـهـ. فـايـدهـ).
[آـچـماـقـ: گـشـودـهـ شـدـنـ].	[آـسـماـقـ: آـوـيـخـنـ].
آـشـوبـ- آـشـيـبـ (Aşıb)	آـسـيـمـهـ- آـسـماـ (Asma) (سـرـ گـشـتهـ.
(غـوـغاـ). [آـسـماـقـ:	آـوـيـزـانـ). [آـسـماـقـ: آـوـيـخـنـ].
عبـورـ كـرـدـنـ. اـزـ حـدـ گـذـشـتـنـ].	آـسـيـوـنـ- آـسـيـوـانـ (Asıvan) (سـرـ گـشـتهـ.
آـشـورـادـهـ- آـشـيـرـ آـدـاـ (Aşır ada)	آـوـيـزـانـ). [آـسـماـقـ: آـوـيـخـنـ].
(نـامـ جـزـيـرـهـ اـيـ درـ درـيـاـيـ خـزـرـ).	آـشـ- آـشـ (Aş) (غـذـاـيـ آـبـكـيـ). [آـشـامـاـقـ:
[آـشـماـقـ: عـبـورـ كـرـدـنـ. اـزـ حـدـ گـذـشـتـنـ. آـشـيـرـماـقـ: عـبـورـ كـرـدـنـ. اـزـ حـدـ دـادـنـ. آـتـماـقـ: انـداـخـتـنـ. آـدـاـ/آـتاـ: جـزـيـرـهـ].	خـورـدنـ. مـيلـ كـرـدـنـ].
آـشـوـغـ- آـشـيـقـ (Aşıq)	آـشـامـ- آـشـامـ (Aşam) (نوـشـيـدـنـ)
(مـجـهـولـ).	[آـشـامـاـقـ: خـورـدنـ. مـيلـ كـرـدـنـ].
غـيرـمـعـرـوفـ).	آـشـامـيـدـنـ- آـشـامـاـقـ (Aşamaq) [آـشـامـاـقـ:
[آـشـماـقـ: عـبـورـ كـرـدـنـ. اـزـ حـدـ گـذـشـتـنـ. آـشـيـقـماـقـ: شـيفـتـهـ شـدـنـ].	خـورـدنـ. مـيلـ كـرـدـنـ].
آـشـيـانـهـ- آـسـاناـ (Asana)	آـشـتـىـ- آـچـدـىـ (Açdı) (صلـحـ. گـشـايـشـ)
(آـسانـاقـ (لانـهـ حـيـوانـاتـ. طـبـقـهـ).	[آـچـماـقـ: گـشـودـنـ].
[آـسـماـقـ: آـوـيـخـنـ].	
آـغاـ- آـغاـ (Ağa)	
(خـواـجهـ. خـصـيـ).	
آـغاـ باـشـىـ- آـغاـ باـشـىـ (Ağa başı)	
(رـئـيـسـ).	

آغز- آغیز (Ağız) (دهان) [آخماق: جاری شدن. روان شدن].	خواجگان. بزرگ خواجه سرایان. مدیر تعلیم و تربیت دختران دربار صفوی).
آغشام- آخشام (Axşam) (عصر). [آخماق: جاری شدن. روان شدن].	آغاج - آغاج (Ağac) (درخت. فرسنگ) [آغماق: بلند شدن. اوچ گرفتن. صعود کردن. بالا رفتن.].
آغشه/ آغشکه- آتیشقا (Atışqa) (پنجره بزرگ) [آچماق: گشودن].	آغاچ- آغاچی (Ağacıq) (سرور کوچک).
آغل- آغیل (Ağıl). آویل (Avıl). [آوماق: گرد آمدن].	آغاچی- آغاچی (Ağacı) (پرده دار).
آغور- آخیر (Axır) (سفر. عزم سفر) [آخماق: جاری شدن. روان شدن].	آغاره- آخارا (Axara) (دوالی که کفاشان میان تخت و ابره کفش گذارند تا مانع دخول آب شود). [آخماق: جاری شدن. روان شدن].
آغوز- آغیز (Ağız) (شیر گاو و گوسفتند پس از زایمان). [آخماق: جاری شدن. روان شدن].	آغاز- آغیز (Ağız). آخیز (شروع). [آخماق: جاری شدن. روان شدن].
آغوش- آغ قوش (Ağ quş) (پرنده سفید). اوغوش (Uğuş) (پسر جوان).	آغال- اوغور (Uğur) (بخت. شگون).
آق- آغ (Ağ) (سفید).	آوغراماق: بردن. مواجه کردن. سوق داده شدن. متمایل کردن. جهت دادن. دچار کردن. به سوی هدفی بردن. سرزدن.].
آقا- آقا (Aqa) (سرور).	آغز- آخیر (Axır) (رود خشک که سیلان از آن قطع شده و جای جای آب ایستاده باشد). [آخماق: جاری شدن].
آقسی- آغاسی (Ağası) (سرورش).	آغزه- آخیزمه- آق (Axıza) (آخیزمه- آق) (خیساندن. نوشیدن). [آخماق: جاری شدن. آخیز ماق: جاری کردن].
آقبانو- آغ بانو (Ağ banu) (بانوی سفید).	آغزه- آغروق (Ağruq) (آغزه- آغروق) (بار و بنه) [آغزه- آغروق: سنگین شدن. درد کردن].
آقچه- آغچا (Ağça) (ریزه زر. سکه).	
آق سقل- آغ ساققال (Ağ saqqal) (ریش سفید).	
آق سنقر- (جان) آغ شونقار (Ağ şunqar) (شاهین سفید).	
آقشام- آخشام (Axşam) (عصر. شامگاه).	
[آخماق: جاری شدن. روان شدن].	

(منشور زرنشان. احکام خانات ترک که مخصوص مالیات و محاسبات و .. باشد. استناد حکومتی).	آچچ-آغیچ (Ağıcı) (قلاب بزرگی که بر چوب کنند و در بردن یخ در یخچال استفاده دارد) [آغدیرماق: لغازاندن. بالا بردن].
آلش-آلیش (Alış) (دریافت. خرید). [آلماق: خریدن. گرفتن].	آگاسی-اکه سی(Okemek)(ایوان کوچک جلوی خانه) [اکه مک: افزودن. اکه لنمک: افزوده شدن].
آشه-آلشا (Alaşa). آلاجا (دو رگه). [آلماق: خریدن. گرفتن].	آگو- اگیر(Öyir)(کفل. سرین) [اگمک: خم کردن. اگیلمک: خم شدن].
آلغده-آلقدا (Alıqda) (خشمگین).	آل-آل (Al) (سرخ. قرمز).
[آلیقماق: حماقت کردن. زیان دیدن. ضرر کردن. نابود شدن].	آل-آل (Ala) (سرخ رنگ).
آلفته-آلیدا (Alibda) (آشفته)[آلینماق: گرفته شدن. خریده شدن. نیم سیر شدن. گرفته و کنده شدن پوست میوه و].	آلاییکی-آلای بیگی (Alay bəyi) (سردسته و رئیس ژاندارمهایا). [آلماق: گرفتن. نظم گرفتن. مرتب شدن].
آلگونه-آلقین (Alqın) (سرخ فام).	آلچق/آلچاق/آلچیق-آلچیق (Alaçıq) (چادر عشايري).
آلن-آلین (Alin) (پیشانی) [آلماق: خریدن. گرفن].	آلخون والاخون-آلخون والاخون (Alaxun valaxun)
آلنگ-آلانگ (Alang) (حفر یا گودی یا دیواری که در هنگام محاصره قلعه در پشت دیوار بسازند و لشکر پشت آن موضع بگیرد). [آلماق: گرفتن. فتح کردن].	آلله - (گیا) آللا (Alala).
آلونک-آلواناق (Alvanaq). (خانه حکیر).	آل او/آل او-آل او (Alav). (شعله).
آماچ-اوماچ (Umac). (هدف). [او MMA: انتظار داشتن. توقع داشتن].	آلبالو - (گیا) آلی بالی (Ali bali).
آماجگاه-اوماجقا (Umacqa). [او MMA: آلتون-آلتون (Altun). آلتین (سرخ).	آل تمغا-آل تامغا (Al tamğa) (مهر سرخ).
آلتون بیلکا-آلتون بیلگه (Altun bilgə).	آلتون بیلکا-آلتون بیلگه (Altun bilgə).

<p>(داماد).</p> <p>آیسان- آیسان(Aysan) (مهسا). [آیماق: پیچیدن. چرخیدن].</p> <p>آی سودا- آیسودا (Ay suda) (ماه در آب).</p> <p>آيلا- آила (Ayla) (هاله در ماه). [آیماق: پیچیدن. چرخیدن].</p> <p>آيلار- آيلار (Aylar) (ماهها.ماهان).</p> <p>[آیماق: پیچیدن. چرخیدن].</p> <p>آيلين- آيلين (Aylın) (روشن. نورانی).</p> <p>[آیماق: پیچیدن. چرخیدن].</p> <p>آيم سايم- آيم سايم (Ayım sayıim) (گاهگاه).</p> <p>ابقا- آباقا (Abaqa) (عمو). [آباماق: رد کردن. مخالفت کردن. گریختن. نگهداشتن. منع کردن. رها کردن. فراری دادن].</p> <p>ابه- اوْبا (Oba) (مجموع چند خیمه عشايري).</p> <p>اتا- آتا(Ata)(پدر). [آتماق: انداختن].</p> <p>اتابك/اتاييك- آتابيگ (Atabay) (پدرسالار).</p> <p>اتاخواجه- آتا قوْجا(Ata qoca) (مربي).</p> <p>اتاغه- اوْتاغا(Otağa)(تاج).</p> <p>اتاق - اوْتاق (Otaq). [اوْدماق: حفاظت کردن].</p>	<p>انتظار داشتن. توقع داشتن].</p> <p>آمار- اومار(Umar). (نهایت طلب) [اوْمماق: انتظار داشتن. توقع داشتن].</p> <p>آموت- قامیت(Qamit) (آشیانه پرنده) [قامماق: بستن. پوشاندن].</p> <p>آواره - آوارا(Avara). [آومماق: گرد آوردن].</p> <p>آوجى- اوْوچو (Ovçu) (شکارگر). [آومماق: گرد آمدن. آولاماق: گرد آوردن].</p> <p>آون- قاوان (Qavan) (ظرف استوانه ای شکل). [قاوماق: خالی کردن].</p> <p>آهو- (جان) اوْو(Ov). [آومماق: گرد آمدن. آولاماق: گرد آوردن].</p> <p>آهون- قوهون. قاوین (Qavın) (نقب. رخنه)[قاوماق: حفر کردن. کندن].</p> <p>آيىك- آى يىڭ(Ay bəy)(ماه تمام).</p> <p>آيدا- آيدا(Ayda)(درماه. جای گرفته در ماه. گیاه خوشبو و زیبا که در آب روید).</p> <p>آيدين- آيدين (Aydın) (مهمتاب. روشن).</p> <p>آيريم- آيريم(Ayrım) (جدا کننده). [آيريماق: جدا کردن. آيريلماق: جدا شدن].</p> <p>آيزنه- يىزنه(Yeznə). آيزنه (Ayzənə).</p>
---	--

اٽالیق- آتالیق(Atalıq) (پدری). [آتماق: انداختن].	اٽالیق- آتالیق(Atalıq) (پدری). [آتماق: انداختن].
اٽالیقانه- آختا(Axta). (برکشیده. عقیم شده).	اٽالیقانه- آتالیغانما(Atalığana) (شایسته پدری). [آتماق: انداختن].
اٽنه بیگ- آختا بیگی (Axta bəyɪ) (میرآخور).	اٽالیقی- آتالیغی(Atalığayı) (سمت و رتبه آتالیق). [آتماق: انداختن].
اٽچه- آچقا (Axça) (سکه زر و سیم).	اٽراق- اوٽوراق (Oturaq) (اقامت).
اٽسمه- آخشاما (Axşama) (شرابی از برنج یا جو).	اٽرخ- اوٽروق (Otruq)(جزیره). [اوٽورماق: نشستن].
ادرم- آشیرما (Aşırma) (نمذ زین اسب. حمایل). [آشماق: عبور کردن. آشیرماق: عبور دادن].	اٽو- اوٽو (Ütü). [اوتمک: به آتش تمیز کردن. پر کندن. زدودن مو و پر. کز دادن و سوزاندن].
اواغی- اوٽاق (Oraq) (داس کوچک).	اجاق- اوٽحاق (Ocaq) (آتسدان).
اوپه لیق- آرپالیق (Arpalıq) (مقرری و درآمد نقدی یا جنسی در نظام اداری و مالی).	اجاق کود- کوئر اوٽحاق (Kor ocaq) (نازا).
اوٽاغ/اوٽاق- اوٽاق(Ortaq) (شریک). [اوٽماق: بریدن. قرار دادن].	اجامیشی- اوٽامیشی (Ucamış) (مالیدن انگشت کود کان به روغن و گوشت. رسم مغولان چنان است که اولین بار که کود کان شکار کنند، انگشت ایشان را به گوشت و چربی بمالند). [اوٽارماق: سربر آوردن. دمیدن].
اوٽش- آرتیش (Artış) (سبقت گیرنده. جمع شونده). [آرتماق: افروden].	اچه/اچی- ائجه (Ece)(برادر بزرگ).
اوٽق- اوٽاق (Ortaq) (شریک). [اوٽماق: بریدن. قرار دادن].	اختاجی- آختاچی (Axtaçı) (مأمور اخته کردن. میرآخور).
اوٽالق/اوٽلق/اوٽالق- آرخالیق (Arxalıq) (بلاپوش) [آرخاماق: رسیدگی کردن. تعقیب کردن].	
اوٽک- (جان) اوردک(Ördək).	

ارمک- اۇرمەك (Örmək) (جامەئى پنېھى بە رنگ خاكسىرى). [ھۈرمەك: بافن].	اردلان- آردالان (Ardalan) (محڪىم ضربە زىنده). [آردىماق: تعقىب كردن].
ارمود- (گىي) آرمود (Armud) (گلابى).	اردم- اردم (Ərdəm) (پىشە).
ارمون- ائرمىن (Ermin) (پىش پرداخت).	اردو- اوْردو (Ordu) (ارتش). [اوْرماق: بىرىدىن. قرار دادن].
ارمىچ- ائرمىچ (Ermic) (كفسى).	اردو بازار- اوْردو بازار (Ordu bazar) (بازار نظامى).
اروغ/اروق- اوروق (Uruq)(نەزاد) [اورماق: بىرىدىن. قرار دادن].	ارسان- (جان) آرسالان (Arslan) (شىر. مردافكىن).
ارومچىك- (جان) ھۇرومچىك (Hörümçök) (عنكبوت)[ھۈرمەك: بافن].	أرخ- آرخ (Arx) (نهر). [آخماق: جارى شدن].
اروين- آروين (Arvin) (تجربه).	أرۇغ- اوروق(Uruq) (نەزاد). [اورماق: قرار دادن].
أريپ- ائريپ (Erib) (دان).	أرغا/ارغاب- آرخ (Arx) (نهر). [آخماق: جارى شدن].
أريپ/اريپو- اگرېپ (Өryib). اوروپ (كج).	ارغون- (جان) آرقون (Arqun) (پوما).
أريپس- ائريپس (Eris) (هوشىار).	أرقا- آرقا (Arqa) (زېرك).
ارىكە- ارك (Өrk) (تخت). [اركە مەك: بىرگە شدن].	اركاوون- اركؤيون(Өrköyüün)(ناز پىرورده).
ازبىك- اۋىزبىك (Özbek) (نېرومند. جسۇر).	ارگ- ارك(Өrk) (دۆز). [اركە مەك: بىرگە شدن].
ازقۇوغ- اوز قۇنوق (Üz qonuq).	ارمان- آرمان (Arman) (هدف).
ازگىل- (گىي) اوزگىل(Өzgil). [ازمەك: لە كردن].	[آرماق: جىستجو كردن].
ازم- (گىي) اوزمۇم (Üzüm) (انگۇر).	ارماغان - يارماغان. آرماغان (Armağan) (يارماق: شەكافتن. جدا كردن. كنار گذاشتىن].
[ازمەك: جدا كردن].	
ازنگ- و/اوزنگ- اوزنگى	

(ابزار شکنجه. چوبی که لای انگشتان متهمنان گذارند و فشار دهنند. چوب یا استخوانی که دو لنگه گونی آرد را به هم وصل می کند).	(Üzəngi) (رکاب). [اوزمک: جدا کردن].
اشکنبه- ایچگنبه(Içgənbə)	ازوق- آزیق (Azıq) (توشه).
(شکم اول حیوانات).	استاخ- گؤزتك (Göztək) (بی پرو).
اشکنہ- ایچگنہ (Içgənə) (خوراک آبدار).	استاد- اوستا(Usta). [اوسماق: فهمیدن].
اشکوهه- ائشخیر ک (Eşxirək) (سکسکه).	استادانه- اوستایانا(Ustayana). [اوسماق: فهمیدن. بی بردن].
اشکیل- ایشگیل (Işgil) (حیله).	استره- اوزدوره (Üzdürə) (تیغ ریش تراشی) [اوزمک: جدا کردن].
اشیک آقسی- ائشیک آغاسی (Eşik aqası) (agası). (رئیس تشریفات دربار. نوکر باشی. حاجب دربار. در دوره صفویه وزیر دربار، رئیس تشریفات به عهده ائشیک آغاسی یا ائشیک آغاسی باشی بوده و سفرای خارجی را می پذیرفت).	أَسْتَاكٌ- أَفْزِدُك (Özdək) (شاخه) معتمد (Özdəm) (مرکز. هسته).
اصلان- (جان) آسلام (Aslan) (شیر).	اسکرک- ائشخیر ک (Eşxirək) (سکسکه).
اطلاق- اوتفاق (Otaq).	اشاق- اوشاق (Uşaq) (کودک) [اوشاماق: خرد کردن].
اطراق- اوپوراق (Oturaq) (اقامت).	اشاقه- آشاغی (Aşağı) [آشماق: عبور کردن. فرو افتادن].
[اوپورماق: نشستن].	اشتق- آشیق (Aşıq) (قاپ) [آشماق: عبور کردن].
اطسیس- آد سیز (Adsız) (بی نام).	اشتلم- اوجتولوم (Öctülüüm) (зор. ستم. تهدید).
اطو- اوتو (Ütü) (وسیله صاف کردن لباس) [اوتمک: به آتش تمیز کردن. زدودن].	اشک- (جان) ائششک (Eşşək) (الاغ).
	اشکاب- ایچقاب (Içqab) (گنجه).
	اشکل- ایشگیل (Işgil) (مکر و فریب).
	اشکلک- ایشگیله (Işgilə). ائشکه لک

اعلاڭلى- آلاق اوْتو (Alaq otu) (علف هرز).	(غار تگر). [آلماق: گرفتن].
اغر- اوغور (Uğur) (یمن. بر کت).	الاو- آلو (Alav) (شعله).
اغلان- اوغانلۇن (Oğlan) (پسر) [اوغماق: ریز ریز کردن].	الباغ/الباق- اوْلباق (Olbaq) (قسمی از لباس قدیمی که شانه و گردن را می پوشاند).
افسون- اوْوسون (Ovsun) (سحر. جادو). [اُوماق: مالیدن].	البىكىن- آلب تکین. (Alp təkin) (امیرزاده جسور).
افشار- آوشار (Avşar). یاپچار (کاردان. مطیع). [یاپماق: توانستن. انجام دادن].	التمغا- آل تامغا (Al tamğa) (مهر سرخ).
اقورايى- آقورايى (Aqorayı) (سوغات مسافر).	التون تمغا- آلتون تامغا (Alun tamğa) (مهر سرخ).
اكىدش- اگدىش (Öydiş) (اسب اخته شده. اسب بر کشیده). [اگمك: خم کردن. پىچاندن].	الجار- ائلچار (Elcar) (عمومی).
اكە- آناكا (Anake) (دایه).	الجامىشى- اوْغولجامىشى (Oğulcamış) (اطاعت).
اكى- ايکى (Iki) (عدد دو).	الجه- آلچاق (Alçaq) (پست).
ال- ائله (Elə) (چنان).	الجه/الجي- اولجا (Ulca) (مال غارتی).
الاچق/الاچيق- آلاچق (Alaçıq) (خیمه عشايرى).	الچوق- آلاچيق (Alaçıq) (خیمه عشايرى).
الاخون والاخون- آلاخون والاخون (Alaxun valaxun) (زیر و رو).	الخى- ايلخى (Ilxı) (گله اسب. گله اسب و شتر در صحراء. اسب بدون زین). [ايلمك: بستان. مربوط کردن].
الاخون والاخون- آلاخون والاخون (Alaxun valaxun) (زیر و رو).	ألدۇر- اوْلدۇر (Oldur) (زور گو. مغور).
الاچق/الاچيق- (جان) اوْلاق (Ulaq) [اولماق: رسیدن].	الدرم بلدرم- ائلدوررم بئولدوررم (Öldürrəm böldürəm) (می کشم و می برم).
الاچق/الاچيق- (جان) اوْلاق (Ulaq) [اولماق: رسیدن].	الرەد- اليرد (Əlird) (جوال بزرگ).
الامانچى- آلامانچى (Alamançı) (Alamançı) (پیغام رساننده).	

الگو- اولگو (Ülgü) (نمونه). [اولمک: تقسیم کردن].	مخصوص کاه و ...).
المانچی- آلامانچی (Alamançı) (غارتگر) [آلماق: گرفتن].	الش دگش- آلیش دگیش (Aalış dəyiş) (داد و ستد).
المیرا- ائلمیرا (Elmira) (تمثیل کننده ایل). [آلماق: آلن- آلين (Alın) (پیشانی)].	الغ- اولوق (Uluq) (بزرگ). [اولوماق: بزرگ شدن].
الناز- ائلناز (Elnaz) (نازین قبیله).	القار- ایلغار (Ilğar) (حمله). [ایلغاماق: فراری دادن. به تاخت حمله کردن].
النگ- اولنگ (Üləng) (چراگاه).	الغ بَك- اولوق بیگ (Uluq bəy) (خان بزرگ).
النگ- النگی (Ələngi) (دستبند).	الغ بَلْرَبَك- اولوق بیگلربیگی (Uluq bəylərbəy) (خان خانان اعظم. میرمیران بزرگ).
النى- النى (Ələni) (چوب پهلوی درب).	الغ بِيْتكَچِي- اولوق بیتیکچی (Uluq bitikçi) (کاتب بزرگ).
الو- آلوو (Alov) (شعه).	الغ يورت- اولوق یورت (Uluq yurt) (سرزمین بزرگ).
الوار- چالوار (Çalvar) (تکه چوب بریده شده که به شکل منظم در آمدده باشد).	الك- الک (Ələk) (وسیله بیختن). [اله مک: بیختن. غریال کردن].
[چالماق: بریدن. زدن دور و اطراف چیزی].	الكا- الکه (Ülkə) (کشور. سرزمین). [اولمک: تقسیم کردن].
الوس- اولوس (Ulus) (دولت. ملت).	الكر- اولکر (Ülkər) (سرکش. تاکتیک جنگی). [هولکمک: رمیدن].
الوسات- [تر. عر] اولوسلار (Uluslararası) (arası دولتها. ملتها).	الكلماک- الکله مک (Ələkləmək) (الک کردن). [اله مک: بیختن].
الوك- [تر. مغ] الیک (Əlik) (پیغام).	الكه/الغا- اولکه (Ölkə) (کشور). [اولمک: تقسیم کردن].
الله- ائله (Elə) (چنان).	
اليجه- آلاجا (Alaca) (رنگارنگ).	
اما- او مما (Umma). (چشمداشت).	
[اوママق: آرزو کردن. چشم داشتن].	
اماچ- اووماج (Ovmac) (آش خمیر)	

انجین-انجين (Өncin). (خرد. ریز).	[اووماق: ریز کردن].
انچوچک-گیا) انجیکه (Өncikə).	اماق- اوماق (Umaq) (چشیداشت).
(گلابی وحشی)	[اووماق: آرزو کردن. چشم داشتن].
اندیشه- آنغاشا (Anğasha) (تفکر)	امت- اوموت(Umut) (آرزو).[اووماق:
[آنماق: فکر کردن].	آرزو کردن. چشم داشتن].
انگل- انگل (Engəl) (طفیلی). [ائنمک: پایین آمدن. فرود آمدن].	امج- آماج. (Amac) (هدف)[اووماق:
انگه- ینگه (Yengə) (دایه خاتون).	آرزو کردن. چشم داشتن].
[ائنمک: پایین آمدن. فرود آمدن].	امدوچی- اومندوچو (Umduşu)
اواغلی/ اوافقی- ائواوغلو (Ev oğlu) (خانه زاد).	[آرزومند][اووماق: آرزو کردن. چشم داشتن].
اووه- اوپا (Oba) (مجموع چند خیمه عشايري).	امک- امک (Өmək) (زحمت). [امگه مک: رنج بردن. زحمت کشیدن].
اوتراق- اوتراق (Otraq) (اقامت).	امکدار- امکدار (Өməkdar) (حامد. کوشایش). ↑
[اور تورماق: نسیتن. ساکن شدن].	امنچ- اومناج (Umanc) (چشیداشت).
او توک- [مخ] او توک (Ütük) (طومار).	[اووماق: آرزو کردن. چشم داشتن].
اوج- اوج (Uç) (نوک. قله) [اوچماق: پرواز کردن].	اميـد- او مسود (Umud) (چشیداشت).
او جاق- او جاق (Ocaq) (آتشدان).	[اووماق: آرزو کردن. چشم داشتن].
او جاقق- او جاققیق (Ocaqlıq) (قلمره یا اراضی حاکم).	اميـدووار- او مسو دوار (Umudvar) (آرزومند) [اووماق: آرزو کردن. چشم داشتن].
او جخار- او جخار (Ucqar) (مرز. کرانه).	اناق- ایناق (Inaq) (معتمد). [اینماق: باور کردن].
اوچى- او وچو (Ovçu) (شکارچی).	اناکا/اناکه- آناکا (Anaka) (دایه).
[آوماق: گرد آوردن].	انجیدن- انجیمک (Өncimək) (ریز ریز کردن).
اوـد- اوـد (Öd) (گاو).	
اور تـاغ/ اوـر تـاق- اوـر تـاق (Ortaq)	

اوْلاغ/اولاق - اولاق (Ulaq) (پیک).	(شريك).
[اولماق: رسیدن].	اوردو- اوردو (Ordu) (لشکر).
اوْلام- اولام (Ulam) (اسب چاپاری)	اورق- اوروق (Uruq) (نژاد). [اورماق:
[اولماق: رسیدن].	بریدن. قرار دادن].
اوْلتگ- اولتگ (Öltəg) (چمنزار).	اورمک- اورمک (Örmək)(پارچه
اوْلچا- اوْغولجا (Oğulca) (مطیع)	پشمینه) [هئرمک: بافتن].
اوْجامىشى- اوْغولجامىشى	اورنگ- اورناق (Ornaq) (تخت)
(Oğulcamışı) (اطاعت کردن).	[اورناماق: جای گرفتن. نصب شدن].
اوْلچاى- اوْغولچاى (Oğulcay) (مطیع).	اوروغ/اوروق- اوروق (Uruq) (نژاد).
اوْلجه- اوْغولجا (Oğulca) (مطیع).	[اورماق: بریدن. قرار دادن].
اوْلش- اوْلوش (Ülüş) (سهم. نصیب).	اوزقنوغ/اوزقنوق- اوز قونوq (Üz
[اولمک: تقسیم کردن].	(qonuq) (اختلاج اعضاء).
اوْلکا- اوْلکه (Ölkə) (سرزمین. کشور).	اوزون بودون- اوزون بورون (Uzun
[اولمک: تقسیم کردن].	(burun)(بینی دراز).
اوْلوس- اوْلوس (Ulus) (ملت).	اوستاخ- گؤز تک (Göztək)(دلیر).
اوْماج- اوْوماج (Ovmac) (خمیری که	اوشاق- اوشاق (Uşaq)(کودک)
گردد گرد در آش ریزند).	[اوشاماق: خرد کردن].
اوْميد- اوْمود (Umud) (امید). [اوْماما:	اوغ- اوْخ (Ox) (تیر).
آرزو کردن. چشم داشتن].	اوغر- اوغور (Uğur)(نیکی).
اون باشى- اون باشى (On başı) (فرمانده	اوغروق- اوغروق (Uğruq)(بنه و اسباب
ده نفر).	لشکر).
اون يىكى- اون يىكى (On bəyi) (فرمانده	اوغور- اوغور (Uğur)(نیکی).
ده نفر).	اوق- اوْخ (Ox) (تیر).
اوْيماق- اوْيماق (Oymaq) (طایفه).	اوگا- اکه (Əkə)(مسن).
اوْيماق ايلچى- اوْيماق ائلچى (Oymaq elçi	اوگه- اوْگئى (Ögey)(ناتنی).
(سفیر).	اوگه يى- اوْگئى (Ögey)(ناتنی).

ایاز/ایاس- آیاز (Ayaz) (نسیم سرد).	ایغاخ/ایقاق- آیقاق (Ayqaq) (سخن چین).
ایغۇر- آقىر (Ayqır) (اسب نر).	ایغۇر- آقىر (Ayqırı) (گشنى).
ایغۇرى- آقىرى (Ayqırı) (گشنى).	ایکى- ایکى (Iki) (عدد دو).
ایل- ائل (El) (مردم). [ایلمك: بستن. مربوط کردن].	ایل- ائل (Elat) (عشاير). [ایلمك: بستن. مربوط کردن].
ایلات- ائلات (Elat) (عشاير). [ایلمك: بستن. مربوط کردن].	ایلاق- یايلاق (Yaylaq) (تابستانگاه). [ياماق: گستردن].
ایلامىشى- ايلامىشى (Ilamişi) (حمله کردن. غارت کردن)	ایلامىشى- ايلامىشى (Ilamiş) (حمله کردن. غارت کردن)
ایلان- (جان) ايلان (Ilan) (مار).	ایلان- (جان) ايلان (Ilan) (مار).
ایلچار- ائلچار (Elcar) (عمومى) [ایلمك: بستن. مربوط کردن].	ایلچى- ائلچى (Elçi) (فرستاده). [ایلمك: بستن. مربوط کردن].
ایلچى خانه- ائلچى خانا (Elçi xana).	ایلچى خانه- ائلچى خانا (Elçi xana).
[ایلمك: بستن. مربوط کردن].	[ایلمك: بستن. مربوط کردن].
ایلخان- ائلخان (Elxan) (رئيس ايل).	ایلخان- ائلخان (Elxan) (رئيس ايل).
[ایلمك: بستن. مربوط کردن].	[ایلمك: بستن. مربوط کردن].
ایلخى- ايلخى (Ilxı) (گلۀ اسب).	ایلخى- ايلخى (Ilxı) (گلۀ اسب).
[ایلمك: بستن. مربوط کردن].	[ایلمك: بستن. مربوط کردن].
ایلغار- ايلغار (Ilğar) (حمله. پیمان).	ایلغار- ايلغار (Ilğar) (حمله. پیمان).
ایغاخ خانه- آياق خانا (Ayaq xana) (شرابخانه. اداره‌ای که در عهد صفویه، جامهای شراب و ظروف طلا را در آنجا نگهداری می‌کردند).	ایغاخ خانه- آياق خانا (Ayaq xana) (شرابخانه. اداره‌ای که در عهد صفویه، جامهای شراب و ظروف طلا را در آنجا نگهداری می‌کردند).
ایاقى- آياغى (Ayağı) (آبدار).	ایاقى- آياغى (Ayağı) (آبدار).
ایبىك- آى بىك (Ay bəy) (ماه تمام).	ایت ئىل- ايت ايل (It il) (سال سگ).
ایت ئىل- ايت ايل (It il) (سال سگ).	اینۋوك- آيتىق (Aytıq) (خبر). [آيتماق: خبر کردن. بيان کردن].
ایچ آقسى- ايج آغاسى (Iç ağası) (سرپرست خدمتکاران).	ایچ آقسى- ايج آغاسى (Iç ağası) (سرپرست خدمتکاران).
ایچكى- ايچكى (Içəki) (نديم).	ایداج/ایداجى- [تر. منغ] آيداچى (Aydaçı) (متصدی غذا).
ایرمان- ايرمان (Irman) (ميهمان).	ایز- ايز (Iz) (اثر).
ایشك- (جان) ائشىشك (Eşşək) (الاغ).	ایشك آقسى- ايشيك آغاسى (Eşik آغاسى) (حاجب دربار).
ایشك آقسى- ايشيك آغاسى (Eşik آغاسى) (حاجب دربار).	ایشكچى- ائشىشكچى (Eşikçi) (مامور بیرونی).
ایشكچى- ائشىشكچى (Eşikçi) (مامور بیرونی).	ایشكچى- ائشىشكچى (Eşikçi) (بيرون).
ایشىك آقسى- ايشيك آغاسى (Eşik آغاسى) (حاجب دربار).	ایشىك آقسى- ايشيك آغاسى (Eşik آغاسى) (حاجب دربار).

باجقلى - باجی اوْغلو (Bacı oğlu) (خواهر زاده).	[ایلغاماق: حمله کردن].
باچناغ/ باجناق/ بجناغ - باجاناق (Bacanaq) باجی- باجی (Bacı) (خواهر). باخه- (جان) باغا (Bağa) (لاک پشت).	ایل لیک- ائللىك (Ellik) (اجتماع). [ایلمک: بستن. مربوط کردن].
بارسق- باسلیق (Baslıq) (نوعی شیرینی). [باسماق: فشار دادن].	ایلى- ائلى (Eli) (تابعیت). [ایلمک: بستن. مربوط کردن].
بارو/ باره- باری (Barı). (قلعه. حصار). [باریماق: محافظت کردن. پاس داشتن. پوشاندن. مخفی کردن. رحم کردن].	ایماق- اوْیماق (Oymaq) (طایفه). ایناخ/ ایناق/ ایناک- ایناق (Inaq) (ندیم). اینجو- [مغ] اینجو (Incu) (زمین خالصه).
باروت- باریت (Barıt). پوروق.	اینى- اینى (Ini) (کوچک). ايو اوْغلان- ائو اوْغلان (Ev oğlan) (خدمتکار منزل).
باریقو - باریقى (Barıqı) (سهمی از گنجینه سلطنتی که به عنوان هدیه گرفته شود).	ئیلان- ایلان (Iilan) (مار). بائت- [عربی از ترکی] بايات (bayat) (کنه).
بازار - بازار (Bazar). باسار. [باسماق: فشار دادن].	بابا- بابا (Baba). بابای.
بازرگان- بازارقان (Bazarqan). [باسماق: فشار دادن].	بابک- بای بیگ (Bay bəy) (پدر سالار).
باسدق- باسلیق (Baslıq) (نوعی شیرینی). [باسماق: فشار دادن].	باتلاق- باتلاق (Batlaq). (زمین فرو برنده) [باتماق: فرو رفتن].
باسقاق- باسقاق (Basqaqq) (مامور محلی مالیات). [باسماق: فشار دادن].	باج- بس (Bas) (پول یا چیزی که پرداخت آن را برابر کسی بار کنند) [باسماق: فشار دادن].
باسلق- باسلیق (Baslıq) (نوعی شیرینی). [باسماق: فشار دادن].	باجاغلو- باجی اوْغلو (Bacı oğlu) (خواهر زاده).
باسما- باسما (Basma) (تقلیبی). [باسماق:	باج اوقلى- باجی اوْغلو (Bacı oğlu) (خواهر زاده).

باقمه- باغمـا (Bağma) (خورشتی قدیمی).	فشار دادن].
بال- بال(Bal)(پرنده یا هواییما). [بالماق: بـریدن. مثل قـچ بـریدن].	باـسماـچـی- باـسماـچـی (Basmaçı) (راـهـزـنـشـوـرـشـیـ). [باـسماـقـ: فـشارـ دـادـنـ].
بالـ بالـقا (Balqa) (فـوقـ).	باـسـمـهـ- باـسـمـاـ (Basma) (چـاـپـ). [باـسـمـاـقـ: فـشارـ دـادـنـ].
بالـابـانـ- بالـابـانـ (Balaban) (نوـعـیـ آـلتـ موـسـيـقـیـ).	باـشـامـ/ باـشـامـهـ/ باـشـومـهـ- باـشـامـاـ (Başama) (روـسـرـیـ).
بالـابـانـچـیـ- بالـابـانـچـیـ (Balabançı). (بالـابـانـ نـواـزـ).	باـشتـ- باـشتـ (Başt) (یـکـیـ اـزـ دـوـ سـتوـنـ اـصـلـیـ تـیرـهـایـ سـقـفـ).
بالـاـچـاـقـیـ- بالـاـچـاـغـیـ (Balaçağı) (باـگـتـهـهـایـ اـزـ روـیـ خـودـخـواـهـیـ خـودـ رـاـ بـزـرـگـترـ وـ بـرـتـرـ نـشـانـ دـادـنـ).	باـشـتـینـ- باـشـتـینـ (Baştin) (بارـ درـختـ).
بالـشـ- بالـیـشـ (Balis). (مـتـکـایـ زـیرـ سـرـیـ) [بالـماقـ: بـرـیدـنـ. مـثـلـ قـچـ بـرـیدـنـ].	باـشـلامـیـشـیـ- باـشـلامـیـشـیـ (Başlamış) (آـغـازـ کـرـدنـ).
بالـشـتـ- بالـیـشـ (Balis). (واـحـدـ مـقـیـاسـ ۲۰۰۰ بـرـایـ زـرـ وـ سـیـمـ. بالـشـ زـرـ معـادـلـ ۱۰۰۰ دـینـارـ وـ بالـشـ نـقـرهـ اـیـ معـادـلـ ۱۰۰۰ دـینـارـ).	باـشـلـقـ/ باـشـلـیـقـ- باـشـلـیـقـ (Başlıq) (کـلاـهـ بـزـرـگـ بـارـانـیـ).
بالـیـوزـ- بالـاوـوزـ (Balvuz) (سفـیرـ).	باـشـماـقـچـیـ- باـشـماـقـچـیـ (Başmaqçı) (کـفـشـدـوـزـ).
بانـقـشـ- بـانـقـوـشـ (Banquş) (ثـمـرـ درـختـ بـُنـ. قـهـوـهـ).	باـشـیـ- باـشـیـ (Başı) (رـئـیـسـ. سـرـورـ).
بانـگـ- بـانـقاـ (Banqa). بـانـ (Ban).	باـاغـ- باـاغـ (Bağ) (بـسـتـانـ) [باـغـامـاـقـ/ باـغـلامـاـقـ: بـسـتـنـ].
باـورـچـیـ- باـورـچـیـ (Bavurçi) (آـشـپـزـ).	باـغـلامـیـشـیـ- باـغـلامـیـشـیـ (Bağlamış) (بـسـتـنـ. مـسـدـودـ کـرـدنـ) [باـغـلامـاـقـ: بـسـتـنـ].
باـوـلـیـ/ بـوـلـیـ- (جانـ) باـوـلـیـ (Bavlı) (جوـجـهـ باـزـ یـاـ شـاهـهـینـ دـسـتـ آـمـوزـ. پـرـنـدـهـ اـیـ کـهـ بـرـخـیـ پـرـهـایـشـ رـاـ کـنـدـهـ وـ نـزـدـ شـاهـهـینـ یـاـ باـزـ گـذـارـنـدـ تـاـ شـکـارـ بـیـامـوزـدـ).	باـقـرقـهـ- (جانـ) باـغـرـیـ قـارـاـ (Bağrı qara).
باـیـ- باـیـ (Bay) (سـرـورـ). [بـایـماـقـ: بـزـرـگـ	باـقـلـبـاـ/ باـقـلـوـاـ- باـغـلـاـواـ (Bağlava) (نـوـعـیـ شـیرـینـیـ). [باـغـلامـاـقـ: بـسـتـنـ].

در پایین برای برداشتن گندم داشت).	شدن].
بخاو/بخو- بیخوو (BIXOV) (پابند).	بایغوش/بایقوش- (جان) بایقوش (Bayquş) (ج Gund).
[بوغماق: خفه کردن. بستن].	
بخولق- بیخولوق (Bixovluq) (فرو رفتگی بالای سم اسب). ↑	بايندر- باياندير (Bayandır) (دارنده نعمت فراوان. آباد). [بایماق: بزرگ شدن].
بداغ- (گیا) بوداق (Budaq) (شاخه).	بت- (جان) بیت (Bit) (حشره کوچک).
[بوداماق: بریدن. تکه تکه کردن].	بنک- بیتیک (Bitik) (نوشه).
بدرام- بايرام (Bayram) (شادانه. عید).	بَتَو- باتی (Bati) (باخته). [باتماق: فرو رفتن].
[بايراماق: جشن گرفتن].	
بورغو- بورغاج (Burğac) (شیپور).	بُتَه- بوتا (Buta) (شاخه). [بوداماق:
[بوراماق: پیچاندن. لوله کردن].	بریدن. تکه تکه کردن].
برگ- وئرگى (Vergi) (داده سبز درخت). [وئرمک: دادن. بیرون دادن].	بیتكچى- بیتیکچى (Bitikçi) (نامه نگار). [بیتیمک: نوشتن].
بومه- بورما (Burma) (بسوق. متہ).	
[بوراماق: پیچاندن. لوله کردن].	بچاق/بچك- بیچك (Biçək) (چاقو) [بیچمک: درو کردن. بریدن].
برنا- بورنا (Burna) (جوان. پیشرو).	بچه - بیچه (Biçə) (کودک). [بیچمک:
[بورناماق: سبقت گرفتن. پیش افتادن].	درو کردن. بریدن].
بونداب/بونداق- بارینداق (Barındıdaq) (تسمه ترک اسب).	بخار- بوغار (Buğar). [بخارا- بوخاراق (Buxaraq) (مجموع علم نام شهری در ترکستان. روسی. بعه. به صورت «بوخاراق» نیز آمده است).
بروت- بوروت (Burut) (سیل). [بوراماق: پیچاندن. لوله کردن].	بخارى- بوخارى (Buxarı) (روزنامه. سوراخ. خبه. جایی در گوشة اتفاقها که برای انبار کردن گندم ساخته می شد و سوراخی در بالا برای ریختن و سوراخی
بويان- بوريان (Buryan) (تکه بزرگ گوشت که با پیاز پخته شده باشد.	
گوشتی که روی آتش چرخانده و بپزند)	
[بوراماق: چرخاندن].	
بزباش- بوْبَاش (Boz baş) (نوعی	

<p>ظرف سرانه.</p> <p>بِشْكُول- باشقیل (Başqıl) (کوش).</p> <p>بَشْكَه - بوچقا. بوشقا.(Boşqa). [بیچمک: بریدن. قسمت کردن].</p> <p>بِشْماق/بِشْمَق- باشماق (Başmaq) (کفس). [باسماق: فرو کردن. فشردن].</p> <p>بَغَاز- بوغاز (Boğaz) (تنگه). [بوغماق: خفه کردن. بستن].</p> <p>بَغَامَه- بوغاما (Boğama) (غول ییابانی).</p> <p>[بوغماق: خفه کردن. بستن].</p> <p>بَغْتَاق- بوغتاق (Boğtaq) (کلاه بوقی).</p> <p>[بوغماق: خفه کردن. بستن].</p> <p>بَنْجَه- بوغچا (Boğça) (دستمال بزرگ).</p> <p>[بوغماق: خفه کردن. بستن].</p> <p>بَنْدَادِي- با glands (Bağdatı) (باغلاتی) (توفال سقف).</p> <p>بَغْرَا/بَوْغَرا- (گیا)بورغا(Burğa)(از گیاهان خاردار و دارویی). [بورماق: پیچاندن. لوله کردن].</p> <p>بَغْرَاو- بورغاو(Burğao)(داد و فریاد).</p> <p>[بورماق: پیچاندن. لوله کردن].</p> <p>بَغْرِنج- بورغانچ (Burğanc) (پیچیده).</p> <p>[بورماق: پیچاندن. لوله کردن].</p> <p>بَغْض- بوغوس (Boğus) [بوغماق: خفه کردن. بستن].</p> <p>بَغْطَاق- بوغتاق (Boğtaq) (کلاه بوقی).</p>	<p>آبگوشت).</p> <p>بَزْخُو- پوسقو (Pusqu) (کمین).</p> <p>[پوسماق: کمین کردن].</p> <p>بَزْدَاغ- پوزداق (Pozdaq) (آلتی برای زدودن زنگار شمشیر و تیغ) [پوزماق: زدودن].</p> <p>بَزْك- بزک (Bəzək) (آرایش). [بزه مک: آراستن].</p> <p>بَزْوَشَه- (گیا) بیزوشا (Bizovşa) (حاکشیر)</p> <p>بَز- بوز (Boz) (حاکستری. رنگ مایل به حاکستری. برف ریزه).</p> <p>بَسْتَان- بستان (Bostan) (جالیز) [پوسماق: کمین کردن].</p> <p>بَسْخُو- پوسقو (Pusqu) (کمین).</p> <p>[پوسماق: کمین کردن].</p> <p>بَسْطَه- [عر] باستا (Basta) (کسک) [پوسماق: فشار دادن].</p> <p>بَسَق- باساق (Basaq) (فشار). [باسماق: فشار دادن].</p> <p>بَسْقُو- پوسقو (Pusqu) (کمین).</p> <p>[پوسماق: کمین کردن].</p> <p>بَسْمَه- باسما (Basma) (ورق طلا و نقره منقوش). [باسماق: فشار دادن].</p> <p>بَشْ- بئش (Beş) (عدد ۵).</p> <p>بَشْقَاب- بوشقاب (Boşqab) (ظرف خالی).</p>
--	---

بکاول - باخساقول (Baxaqlı) (خوانسالار) [با خماق: نظارت کردن. نگاه کردن].	[بُوغماق: خفه کردن. بستن].
بکتاش - بیگدش (Beydeş) (بزرگ ایل). هریک از خاندان یک امیر). [بایماق: ثروتمند شدن. بزرگ شدن].	بَقْل - باغال (Bağal) (کنار. محل وصل شدن بازو به بدن).
بکتار - بیگ دوغدو (Bey doğdu) (نجیب زاده).	بَغْلَاق/بَلْطَاق - بُوغولتاق (Boğultaq) (کلاه بوقی). [بُوغماق: خفه کردن. بستن].
بکلامق - بؤیر کله مک (Böyrəkləmək) (به جناح و کنار چیزی زدن).	بَغْلَك - با غالاق (Bağlaq) (دمل زیر بغل). [باغلاماق: بستن].
بکلربک - بیگلر بیگ (Bəylərbəy) (امیر الامراء).	بُغمـه- بُغمـا (Boğma) (گردنبند).
بکلربکی - بیگلر بیگی (Bəylərbəyi) (امیر الامراء).	بُغْياز- با غیاس (Bağıas) (مزدگانی).
بکتر - بوکتر (Büktər) (نوعی لباس جنگی چند تکه که از حلقه های کوچک فلنی بافته شود). [بوکمک: خم کردن. رو هم نهادن].	بُقا- باغا (Bağa) (قریباغه).
بکلربگی - بیگلر بیگی (Bəylərbəyi) (امیر الامراء).	بَقاول- (Bəqavul) باخاول (خوانسالار).
بگـم - بیگیم (Bəyim) (بانوی ارجمند). [بایماق: ثروتمند شدن. بزرگ شدن].	[با خماق: بررسی کردن. نگریستن].
بگـماز - بکمـز (Bəkməz) (شراب).	بَقْچـه- بُوغچا (Boğça) (پارچه ای مربع و یا مستطیل شکل برای بستن لباس و جامه، دستاری که چیزی در آن گذاشته و گره زند. دستمال چهارگوش)
	[بُوغماق: خفه کردن. بستن].
	بَقْرـا- بوغرـا (Buğra) (نوعی آش که با خمیر آرد گندم بیزند).
	بـقـعـه- [عربی از ترکی] (قسمت. قطعه).
	بـقـعـا (Boğ'a). [بُوغماق: خفه کردن. بستن].
	بـقـه- (جان) بـقـعـا (Boğ'a) (گاو).
	بـک- بـیـگ (Bey). بـایـ (سرور. بـزرـگ).
	[بایماق: ثروتمند شدن. بزرگ شدن].

بلغند- بولقان (Bolqan) (فراهم آمده برهم).	بگنی- بکنی (Bəknı) (شراب برنج، ارزن یا جو).
بلغندر- بولغاندار (Bulgandar). (یمار).	بل- بول (Bol) (فراوان. بسیار). [بولماق: فراوان شدن].
[بولماق: آغشن. برهم زدن].	بل- بله (Belə). (چنین).
بلغنده- بولقان (Bolqan) (فراهم آمده برهم).	ُبلغ/ بلاق- بولاق (Bulaq) (چشم).
بلغور- برغول (Berğul). [بورماق: پیچیدن].	[بولماق: چرخاندن].
بلغرخ- بولغارقاچ (Bulgarcac). (زشت). [بولماق: آغشن. برهم زدن].	بلبل- (جان) بولبول (Bülbül) (نام پرنده آوازخوان).
بلکن- بیلک (Bilək) (ارمغان). [بیلمک: دانستن. شناختن].	بلجا- بولجا (Bulca) (وعده). [بولماق: یافن].
بلکند- بؤل کؤدە (Bol kövdə) (رشوه).	بلد- بليت (Bəlit) (راهنمای). [بیلمک: دانستن].
بلکنچک- بولقانچاق (Bulqancaq) (عجیب و غریب).	بلدچی- بليچى (Bəlitçi). بيلتچى (Bilətçi). [بیلمک: دانستن].
بلگا- بیلگە (Bilgə) (دانشمند). [بیلمک: دانستن].	بلدرچین- (جان) بيلديرچين (Bildirçin) (پوستهای رنگین بلغار- بولغار (Bulğar) (پوستهای رنگین دباغی شده خوشبو. نام قومی ترک).
بلگە- بؤلگە (Bölgə) (منطقه). بخش). [بؤلمک: تقسیم کردن].	بلغاق/ بلغاک- بولغاق (Bulğaqq) (آشوب).
بلماج- بولاماچ (Bulamac) (نوعی آش بی گوشت رقیق آبکی). [بولماق: چرخاندن. برهم زدن].	[بولماق: آغشن. برهم زدن].
بلمه- بولما (Bolma) (انبوه. ریش بلند و انبوه. مردی که ریش بلند و انبوه داشته باشد).	بلغانه- بولقانا (Bolqana) (انبوه. جسم. جرم).
بلنج- بیلینج (Bilinc) (دانش. اندازه)	بلغده- بولغادا (Bulgada) (تباه شده). [بولماق: آغشن. برهم زدن].
	بلغشه- بولغاشنا (Bulgaşna) (گره). [بولماق: آغشن. برهم زدن].

بنچاق/بنچق-بونچاق (Buncaq) (ورقه مالکیت).	[بیلمک: دانستن].
بنچه-بونیچه (Bunca) (جمعی که بر اصناف بینند و مالیات آنها).	بلند-بولغا (Bulğa) (مرتفع).
بنداق-بانداق (Bandaq) (کلاه دراز).	بلوا-بولغا (Bulğa) (آشوب). [بولاماق: چرخاندن. برهم زدن].
[بانماق: فرو بردن. ناخنک زدن. بسته شدن. تمام شدن. فرو رفتن در آب].	بلوج-بیلیچ (Biliç) (تاج خروس).
بنگه-بانقا(Banqa) (فریاد).	بلوک-بؤلوک (Bölük) (قسمت).
بنه- بانا (Bana) (طناب. بند). [بانماق: فرو بردن. ناخنک زدن. بسته شدن. تمام شدن. فرو رفتن در آب].	[بؤلمک: تقسیم کردن].
بنیچه - بونیچه (Buniçə) (صورت خراج و مالیات سرانه مناطق مختلف که از قبل تعیین می شد).	بلون-بولون (Bulun) (غلام).
بوتله-[عربی از ترکی] بوتا (Buta). (بوتله) [بوداماق: بریدن. تکه کردن].	بلوی-بولغای (Bulğa) (آشوب).
بوتله- بوتا (Buta). [بوداماق: بریدن. تکه کردن].	[بولاماق: چرخاندن. برهم زدن].
بور-بورا (Bura). (رنگ باخته) [بورماق: چرخاندن].	بلیط- بیلیت (Bilit). [بیلمک: دانستن].
بوران-بوران (Buran) [بورماق: چرخاندن].	بن-من (Mən) (ضمیر اول شخص مفرد).
بودری-بورو (Boru) (لوله ای که زرگران در لحیم کاری بکار برند).	بناغ-باناغ (Banağ) (هوو. وسنه).
بووز-بوز (Boz) (مرد چابک. اسب	[بانماق: فرو بردن. ناخنک زدن. بسته شدن. تمام شدن. فرو رفتن در آب].
	بنجاق-بونجاق (Buncaq) (ورقه مالکیت).
	بنجک-بونجاق (Buncaq) (گلوله پنه).
	بنجه-(Bunca) (ورقه مالکیت).
	بنجیک-بینجیک (جای بستن اسباب چاپار در راه). [مینمک/بینمک: سوار شدن].
	بنجیک یام-بینجیک یام (Bincik) (چاپار و پیکی که به وسیله اسباب و چارپایان در حرکت باشند).

[بۇغماق: خفه کردن. گرفتن].	تندرو. خاکستری.).
بوکاول - باخساوول (Baxaqul) [خوانسالار] [باخماق: نظارت کردن].	بوزه - بوزا (Buza) (نوعی نوشیدنی مستکننده که به رنگ شیر بود و هونها از آب جو و گندم درست می کردند. خوراکی از شیر و شکر که بگذارند سرد یا منجمد شود).
بوکرکچی - بئیرکچی (Böyrəkçi) [قسومتی از سپاه که کناره لشکر را مراقبت می کند].	بوزه - بوسا (Busa) (قامت. تنه).
بولاغ اودى - (گیا) بولاق اوْتو (Bulaq (آب تره). [بولاmac: چرخاندن. برهم زدن].	بوستان - بوستان (Bostan) (جالیز) [پوسماق: کمین کردن].
بولجار - بولجار (Bulcar) (میدان جنگ).	بوشقاب - بوشقاب (Boşqab) (ظرف خالی).
[بولاmac: چرخاندن. برهم زدن].	بوغاز - بوغاز (Boğaz) (گردن. تنگه).
بولغاق/بولقاق - بولغاق (Bulgaq) (آشوب). [بولاmac: چرخاندن. برهم زدن].	[بۇغماق: خفه کردن. گرفتن].
بولقانجاڭك - بولقانجاڭق (Bulqancaq) (عجیب و غریب). [بولماق: یافتن].	بوغچه/بوغچه - بوغچا (Boğça) (پارچه ای که برای پیچیدن و بستن چیزی بکار رود). [بۇغماق: خفه کردن. گرفتن].
بولنجك - بولوننجاق (Buluncaq) (عجیب و غریب). [بولماق: یافتن].	بوغرا - بوغرا (Buğra) (آشی که از خمیری به شکل رشته های دراز در آوردہاند، ترتیب داده شود).
بهادر - باگاتور (Bağatur) (دلاور).	بوغمه - (پزش) بوغما (Boğma) (برآمدگی در عضو بدن. غده که در گردن یا زیر گلو پیدا شود). [بۇغماق: خفه کردن. گرفتن].
بهار - بیار (Bayar) (فصل بهار). [بایماق: بزرگ شدن].	بوچچه - بوغچا (Boğça) (Boğça) (← بوغچه).
بهرام - بایرام (Bayram). ← پدرام.	[بۇغماق: خفه کردن. گرفتن].
[بایراماقد: جشن گرفتن].	بوقلمون - بوغلومان (Boğluman) (پیله دست یا

بیلگه - بیلگه (Bilgə) (دانش. منشور پادشاهان). [بیلمک: دانستن].	پا). بیات- بیات (Bayat) (نام بزرگ. کنایه از خدا. ثروتمند. کهن. مانده). [بایماق: بزرگ شدن].
بیله - بیله (Bilgə) (دانش. منشور پادشاهان). [بیلمک: دانستن].	بی بی- بی بی (Bibi) (عمه). بیتک- بیتک (Bitik) (نوشته). [بیتیمک: نوشتن].
بیوک - بیوک (Böyük) (بزرگ).	بیتکچی- بیتکچی (Bitikçi) (منشی). [بیتیمک: نوشتن].
[بئیومک/بایماق: بزرگ شدن].	بید- (جان) بیت(Bit). (حشره کوچک).
پاپاچ- پاپاچ (Papaq) (کلاه پوستی).	بیدق/یرق- بایراق (Bayraq) (پرچم).
پاتاک- پاتاک (Pataq) (گرز. ضربه. ضدحمله).	بیزار- بیزار (Bezar) (متنفر) [بئزک: متمن شدن].
پاتاک زدن- پاتاقلاماق.(Pataqlamaq)	بیشه- بیچه. مئشه (Meşə). (جنگل) [بیچمک: بریدن. درو کردن. قطع کردن].
پاچه- باجاق (Bacaq).	بینوله- بایقالا (Bayqala) (ویرانه).
پاخ پاخ- پاپاچ (Papaq) (کلاه).	بیک/بیگ- بیگ (Bey). (سرور. آقا). [بایماق: بزرگ شدن].
پادشاه- باشتاق(Baştaq).	بیکلر- بیکلر (Bəylər) (اعیان).
پارس- (جان) بارس (Bars) (بیر. یوز).	بیکلریگی- بیکلریگی (Bəylər bəyi) (امیرالمراء).
پارسچی- بارسچی (Barsçı) (یوزبان).	بیگم- بیگم (Bəyim). (بانوی بلند پایه).
پاسار- باسار(Basar) (لگد).	بیل- بیل (Bel) (وسیله زیر و رو کردن زمین).
پاشا- باش شاد(Başşad) (شاهزاده بزرگ. تیمسار).	بیلاق- بیلاق (Bilaq) (تحفه).
پاشنه- باستنا (Basna) (ابزاری در صنعتگری. گوه. قاعده)[باسماق: فشار دادن].	
پالاس- پالاز (Palaz) (زیراندار. گونهای قالیچه که پر زندارد.).	
پای- پای (Pay) (نصیب. سهم).	
پایاپای- پایاپای(Paya pay) (سهم در مقابل سهم).	

چروک). [بورماق: چرخاندن].	پایزه- پایزا (Payza) (در دوره مغول
پونداخ/پوندخت- بارینداق (Barındaq) (چرم خام. تسمه ترک اسب).	لوحهای از طلا و نقره یا چوب که بر آن نام خان نقش شده بود و به افراد مورد مرحمت اعطاء می شد).
پروانچه - پروانچی (Pərvançı) (دستور شاه).	پاییز - پاییز (Payız). [پایلاماق: تقسیم کردن].
پروانچی - پروانچی (Pərvançı).	پته- پته (Pətə) (ژتون).
پزداغ- پوزداق (Pozdaq) (مصطفله).	پچاق- بیچک (Biçək) (چاقو). [بیچمک: بریدن].
[پوزماق: زدودن].	پچق/پچک- بیچاق (Biçək) (چاقو). [بیچمک: بریدن].
پزشک- بیچیش (Biçiş). (طیب) [بیچمک: بریدن. درو کردن].	پدرام- بایرام (Bayram) (جشن) [بايراماق: جشن گرفتن].
پزلاغ- پوزلاق (Pozlaq) (مصطفله).	پُده- بودا (Buda) (چوب پوسیده. آشگیره). [بوداماق: قطعه قطعه کردن].
[پوزماق: زدودن. صیقل دادن].	پدرامیدن- بایراماق (Bayram) (جشن گرفن).
پستو- باسدی (Basdı) (جای پنهان. مخزن). [باسماق: فرو کردن. فشار دادن. پنهان کردن].	پرپینچی- پرپینچی (Pərpinçi) (کسی که برای شفای فرد گزیده شده توسط سگ هار دعا بخواند).
پشتاب- بوشتاب (Boşqab). ← بشتاب.	پرچم- پرچم (Pərçəm) (رسانیده).
پیشک- (جان) پیشیک (Pişik) (گربه).	پرسق- (جان) پوزسوق (Porsuq) (رویدک).
پشكل- پیسلیک (Pislik).	پرغول- برغول (Bərgül) (بلغور).
پشمامق- باشمامق (Başmaq) (کفش).	پرگنه- بارقانا (Barqana) (ناحیه. ایالت).
[باسماق: فرو کردن. فشار دادن. پنهان کردن].	پُرماز- بورماس (Burmas) (پرچین و
پئنه- باغانا (Bağana) (پله نرده).	
پکمز- بکمز (Bəkməz) (شراب).	
پلاس- پلاز (Palaz) (گلیم درشت).	
پلشته- بلشته (Bələştə) (چرکینی). [بله مک: آلدن. بلشمک: آلدده شدن].	

پیمان- پیمان (Payman) (پایلاماق: تقسیم کردن. پایلاشماق: سهیم شدن).	پلو- پیلوو (Pilov).
تاب- تاو (Tav).	پوخ- پوخ (Pox) (مدفوع).
تابان- تاوان (Tavan) (غرامت).	پوشک- (جان) پیشیک (Pişik) (گربه).
تابو- تاپی (Tapı) (پرستش. موضوع یا شئی محترم و منوع). [تاپماق: یافتن. پرستیدن].	پول- بؤل (Böl) (قسمت. بریده ای از یک چیز با ارزش) [بؤلمک: تقسیم کردن].
تابوغ- تاپیق (Tapiq) (پرستش). [تاپماق: یافتن. پرستیدن].	پولک- بؤلک (Bölök) (قسمت کوچک) [بؤلمک: تقسیم کردن].
تابوغچی- تاپیچی (Tapiqçi) (پرستشگر) [تاپماق: یافتن. پرستیدن].	پیاده- بایداق (Baydaq) (رها. مستقل).
تابیدن- تاولاماق (Tavlamaq).	پیاله- پای آلا (Pay ala) (سهم دان).
تابین- [تری یا مع] تابین (Tabin) (درجه دار).	[پایلاماق: پخش کردن].
تابال- توپال (Topal) (سر گین). [توپاماق/ توپلاماق: گلوله کردن].	پیچی- (جان) پیچین (Biçin) (میمون).
تابو- تپی (Təpi) (ظرف سفالی بزرگ که در آن غله یا آرد ریزند). [تپمک: فرو کردن. چاندن].	پیرنداخ- بارینداق (Barindaq) ← پرنداخ.
تابه- توپا (Topa) (سر گین). [توپاماق/ توپلاماق: گلوله کردن].	پیزه/ پیزی- بوزه (Büze) (مقعد). [بوزمک: مچاله کردن. بستن].
تاجه- تایچا (Tayça).	پیس- (پزش) پیس (Pis) (زشت) پیسیدیک (برص).
تاخ- توخ (Tox). تیخ (سیر. بی اشتها).	پیشک- (جان) پیشیک (Pişik) (گربه).
تاراج- تاراج (Tarac) (غارا). [تاراماق: غارت کردن].	پیشه- بیشه (Bişə) (کاری که انسان همواره به آن پردازد و در آن ماهر شود). [بیشمک: پختن. ماهر شدن].
تاراندن- تاراماق (Taramaq). [تاراماق:	پیغو- بایقو (Bayqu) (نوعی پرنده شکاری).

[تالاماق: غارت کردن].	غارت کردن.
قالواسه- قالواسا (Talvasa) (اضطراب).	تار و مار- تارمار (Tarmar). [تاراماق:
قال و مال- تارمار (Tarmar). [تاراماق:	غارت کردن].
چاپیدن. چپاول کردن].	قاری/قانی- تانری (Tanrı) (خدا).
تانگری- تانری (خدا) (Tanrı).	تاریک- داریق (Darıq). [داریماق: تنگ شدن].
تاوان- توان (Tavan) (جبران).	قاذه- تزه (Tezə) (نو. جدید) [تزمک:
تاوق- (جان) تویوق (Toyuq) (مرغ).	برآمدن. شتاب کردن].
تاوقچی- تویوقچو (Toyuqçu) (مرغدار).	TASMA- تاسما (Tasma) (دوال).
تاوق خانه- تویوق خانا (Toyuq xana)	تاش- تاش (Taş) (پسوندی به معنای
(منغ).	«هم». خیلتاش = هم گروه).
تایگا- تایقا (Tayqa) (منطقه جنگلی پوشیده از درختان سپیدار و سرو و کاج.	تاشکل- داشقیل (Daşqıl) (زگیل).
منطقه ای در شمال روسیه) [تاییماق:	تاشکند- داشکند (Daşkənd) (پایتخت ازبکستان).
فسرده شدن].	تافتان/تافتون- تاپتان (Taptan) (نوعی نان). [تاپاماق/ تاپدالاماق: کوییدن. صاف کردن].
تبار- تپار (Tapar). پیر. (ریشه).	تاق زدن- تاخلاماق (Taxlamaq) (مبادله کردن).
قیمت- تیفتیک (Tiftik) (پشم نرمی که از زیر موی بز برآید).	تاقیقو- (جان) تویوق (Toyuq) (مرغ).
تپر- تپر (Tepər) (ابزار هیزم شکنی) [تپمک: زدن. کوییدن].	تالاب- دالاب (Dalab) (فحل آمدن شتر و اسب و غیره. همچین استخر کوچک آب برای نوشیدن احشام. با تلاقی).
تپره- توربا (Torba) (کیسه).	تalan- تالان. قارما (Qarma) (غارت).
تبـل- تـپـال (Tapal) (چین و شکن و ناهمواری سطح چیزی مانند ناهمواری سطح بادام).	[تالاماـق: غارت کردن].
تبـنجـه- تـپـانـچـا (Tapança) (کشیده. سیلی). [تـپـمـک: فـروـ کـرـدـنـ. چـانـدـنـ].	تـالـانـچـی- تـالـانـچـی (Talançı) (غارـتـگـرـ).
تبـندـ- تـپـندـ (Təpənd) (مـکـارـ. حـیـلهـ گـرـ).	

[تپمک: فرو کردن. چاندن].	تپنک - تپنک (Təpnək) (ابار. قالبی که زر گر یا ریخته گر فلز گداخته را در آن می ریزد). [تپمک: فرو کردن. چاندن].
[تپاماق/توبلاماق: گلوه کردن].	تبنگو - تبنگی (Təpənqi) (سبد زنیل، طبق، کیسه و صندوق ظرفی که در آن نان بگذارند یا غله بریزند). [تپمک: فرو کردن. چاندن].
تپله - توبالا (Topala) (سر گین).	تبو - تپه (Təpə) (پشته). [تپمک: فرو کردن. چاندن].
[توباماق/توبلاماق: گلوه کردن].	تبوراک - تپیر (Təpir) (طبق). [تپمک: فرو کردن. چاندن].
تپکوز - تاپانقیز (Tapanqız) (احمق). کودن).	تبوک - تپیک (Təpik) (طبق چوبی). [تپمک: فرو کردن. چاندن].
تپو - تپی (Təpi) (ظرف سفالی بزرگ که در آن غله یا آرد ریزند). [تپمک: فرو کردن. چاندن].	تپ - تاپ (Tap) (اضطراب). [تپمک: فرو کردن. چاندن].
تپوز - توپیوز (Toppuz) (چمامق. گرد و مدور. گرز. وسیله‌ای با سر لاستیکی و دسته چوبی برای پاک کردن چاهک حمام، دستشویی و ... قسمت بر جسته هر چیزی. گرز آهنی یا چوب دستی کلفت و گرهدار).	تپاک - تاپاق (Tapaq) (تپش. بیقراری). [تپمک: فرو کردن. چاندن].
تپه - تپه (Təpə). (برآمدگی کوچک) [تپمک: فرو کردن. چاندن].	تپاک - تاپاق (Tapaq) (تپش. بیقراری). [تپمک: فرو کردن. چاندن].
تپی - تپی (Təpi) (ظرف سفالی بزرگ که در آن غله یا آرد ریزند). [تپمک: فرو کردن. چاندن].	تپاله - توبالا (Topala). [توباماق/توبلاماق: گلوه کردن].
تتری - تو تورو (Tuturu) (سماق).	تپانچه - توپانچا (Topança). تاپانجا.
تسق - تو توق (Tutuq) (چادر. پرده بزرگ). [توتماق: گرفتن. سفت شدن].	تپز - توپوز (Topuz) (گرگز).
تفقاول - تو تقاوول (Tutqavul) (نگهبان). [توتماق: گرفتن. سفت شدن].	تپق - توپوق (Topuq) (لکنت).
تئلی - تو تولو (Tutulu) (زگیل). [توتماق:	[توباماق/توبلاماق: گلوه کردن].
	. (Topuqlamaq) [توباماق/توبلاماق: گلوه کردن].

تواز - تاراز (Taraz). [تاراماق: غارت کردن. پوست کندن].	گرفتن. سفت شدن. [گرفتن. سفت شدن].
تواش - تاراش (Taraş). [تاراماق: غارت کردن. پوست کندن].	تقم - توتموم (Tutum) (سماق). [توتماق: تکه های خمیر). [توتماق: گرفتن. سفت شدن].
تواشہ - تاراشا (Taraşa). [تاراماق: غارت کردن. پوست کندن].	تمماج - توتماج (Tutmac) (نوعی آش با تکه های خمیر). [توتماق: گرفتن. سفت شدن].
تواشیدن - تاراشلاماق (Taraşlamaq) [تاراماق: غارت کردن. پوست کندن].	تخ - توخ (Tox). تیخ (برگرداندن چیزی از دهان که نباید خورده شود).
تواک - تاراق (Taraq) (صدای شکستن یا شکافتن چیزی).	تحاقوی - (جان) توپیوق (Toyuq) (مرغ).
توخان - ترخان (Tərxan) (شاهزاده ترک که از برخی امتیازات و معافیتها برخوردار بود). [درمک: برگزیدن. چیدن].	تحته - تاختا (Taxta) (صفحه صاف. لوحه. قطعه).
tors - دوروس (Durus) (زمین سخت). [دورماق: باقی ماندن].	تحته قاپو - تاختا قاپو (Taxta qapı) (مهر و موم شده. یکجاشین).
ترغاق/ طرغاق - دورقاق (Durqaqq) (نگهبان) [دورماق: ایستادن].	تُخلی - توخلو (Toxlu) (گوسفند ماده یکساله). [دوغماق: زاییدن].
تُوغده - دارقادا (Darqada) (ترنجیده. بهم کشیده. دردمند).	تَخله - تاخلا (Taxla) (کفش) [تاخماق: نصب کردن].
تُوغو - درگى (Dərgi) (پیشکش). [درمک: چیدن].	تُخم - دوغوم (Doğum) [دوغماق: زاییدن].
تُرگه - (جان) تورقاي (Torqay) (پرنده آوازخوان و بزرگتر از گنجشک).	تَخمار - توخمار (Toxmar) (تیری که به جای پیکان گره داشته باشد). [دؤگمک: کوبیدن].
ترقه - تارافقا. پاتلانقیچ (Patlanqıç).	تَخماق - توخماق (Toxmaq) (کلخ کوب). [دؤگمک: کوبیدن].
ترک - ترک (Tərk). ترکی (Tərki) (قسمت عقب زین).	تَخمه - توخما (Toxma) (نزاد. ریشه). [دوغماق: زاییدن].
ئُرک - سورک (Türk) (کلاهخود.	

[درمک: چیدن].	سلحشور. تولید مثل. آفریده. متولد شده.
توبیشه - تاراشا(Taraşa)(تراسه). [تاراماق: غارت کردن. پوست کندن].	معخلوق. زیبا. جوان. نیرومند.
توبینه - درینه(Derinə)(سبزی) [درمک: چیدن].	ئۆکان- ترکن (Terkən)(شەبانو).
تۆ - تۆز. بؤھرە (Pöhrə)(برگ نو آمده).	تۆكتازى- تورک توْزانلىق (tozanlıq) (تاختن به شتاب).
[تۆزمک: برآمدن. شتاب کردن].	تۆكش - تارغاش(Tarğas) (تیردان).
تۇغۇ - دوزگۇ (Düzgü). تۆزگى (غذایی که پیش میهمانان آورند).	تۆرىگون- دارقىن (Darqın) (دواں). فتراک).
تۆك/تۇوكى - دوزوک (Düzük) (نظم و ترتیب). [دوزمک: چیدن. منظم کردن].	تۆلىك - ترليک (Terlik) (زېرىپيراهەن).
تۆز - تۆز (Tez) (برگ نو آمده). [تۆزمک: برآمدن. شتاب کردن].	تۆلان - (جان) ترلان (Tərlan) (نوعی باز که دارای سه نوع سیاه، سفید و زرد بادامی است).
تسمه - تاسما (Tasma) (نوار. نوار چرمی).	تۆرمتاي/ طۆرمتاي - (جان) تۇرمومتاي (Torumtay) (پرنده شکاری از نوع بازهای سیاه چشم است که در انواع سیاه، سفید و زرد یافت می شود. پرهایش به رنگ زرد و دارای لگه‌های سیاه و سفید است).
تشش - دئشە (Deşə) (تیشه) [دئشمک: کاویدن. کندن].	تۆمه - تیرمه (Tirmə) (شال).
تشک - دؤشك (Döşək). [دؤشه مک: گستردن. پهن کردن].	تۇرسىس - دوروس (Durus) (زمین سخت).
تقار - داغار (Dağar) (ظرف سفالی مخصوص ماست).	[دورماق: باقی ماندن].
تفتیک - تيفتیک (Tiftik) (پشم نرم).	تۆريان - دریان(Dəryan) (سبدی که از شاخه های بید بافتند).
تفک - توفک (Tüfək) (تفنگ). اسلحه بلند. قدیم در بین ترکان مرسوم بود که داخل چوبی را خالی می کردند و چیزی ریزی در آن گذارده و با فوت کردن آن، پرنده‌گان را هدف قرار می دادند.	تۆريد - تيليت (Tilit) ديليلت(ترييد آبگوشت و غيره)[تىلمك/ ديلمك: بريلدن].
	تۆريز - دريز(Dəriz) (چاک دامن. دامن).

تکمار- توخمار (Toxmar) (تیری که به جای پیکان بر سر آن گره باشد). [دؤگمک: کوییدن].	بعدها این نام برای سلاحی به کار رفت که دارای لوله فلزی است و با آن تیراندازی می‌کنند).
تکمه- دوگمه (Düymə). [دوگمک: بستن].	تفتگ- (نظا) توفک (Tüfək). تفتكچی- (نظا) توفکچی (Tüfəkçi).
تکمه- تیکمه (Tikmə) (ابریشم زردوزی). [تیکمک: دوختن].	تقلی- (جان) توخلو (Toxlu) (گوسفند ماده‌یک ساله). [دوغماق: زاییدن].
تکن- دوگون (Düyün) (گره).	تمماق- توخماق (Toxmaq) (کلوخ کوب). [دؤگمک: کوییدن].
[دوگمک: بستن].	تقوز- دوققوز (Doqquz) (عدد ۹).
تتو- تیکی (Tiki) (موی درهم پیچیده و مجعد) [تیکمک: دوختن].	تفه- توتفقا (Toqqa) (سگک). [دؤگمک: کوییدن].
تکه- تیکه (Tikə). [تیکمک: دوختن].	تک- تک (Tək). دگ (حمله) [دگمک: برخورد کردن].
تنه- (جان) تکه (Təkə) (بُز نر).	تکامیشی- تکامیشی (Təkamışi) (کوشیدن).
تکین- تکین (Təkin) (شاهزاده).	تکان- تاققا (Taqqa). دگن. [دگمک: برخورد کردن].
تکیه- تیکیه (Tikyə) (صومعه. محل عزاداری موقعی) [تیکمک: برپا کردن].	تکاور- تکه ور (Təkəvar) (دونده).
تکرگ- تکه رک (Təkərək) (گرد).	تکز/تکس/تکسک- تاخاز (Taxaz) (همته و تخم انگور).
تگیل- تیکیل (Tikil) (وصله. پینه) [تیکمک: دوختن].	تکسین- تیکسین (Tiksin) (سرسلسله یکی از اقوام بزرگ ترک).
تگین- تکین (Təkin) (شاهزاده).	تكل- تکل (Tekel) (گوسفند شاخدار.
تلاج- تلاش (Talaş) (هیجان. غوغای).	قوچ. مرد جوان بلند قد و درشت اندام).
[تalamاق: برهم زدن. غارت کردن].	تكلتو- تیکیلتی (Tikilti) (نمد زین).
تلاش- تلاش (Talaş). [تalamاق: برهم زدن. غارت کردن].	
تلخک- دلیگک (Deligək) (لوده).	
تلنگ- دیلگ (Diləng) (آرزو). [دیله	

تیبان- تومان (Tuman). تبک- تونبک (Tünbök). دومبک (Dümbök).	مک: خواستن]. تلنگی- دیلنگی (Dilengi) (فییر. بى چیز). [دیله مک: خواستن].
تغواه- تانقاق (Tanqaq) (سرمایه. پول نقد. ثروت. کالا).	تلواسه- تالباسا (Talbasa) ([تالاماق: برهم زدن. غارت کردن]).
تسق/تسوق/تنکسق- تانسیق (Tansıq) (ناشناس). [تائیماق: شناختن].	تلیشه- تیلیشه (Tilişə) (تراشه). [تالاماق: برهم زدن. غارت کردن].
تُك- تونوک (Tünük) (پراکنده. نازک).	تماچامیشی- تماجمیشی (Təmacamışı) (نزاع. کشمکش).
تُك توش- تای توش (Tay tuş) (همسال).	تماغه- توماغا (Tumağa) (کاکل مرغ و پرنده).
تکه- تونوکه (Tünükə) (شلوار کوتاه).	تبک- تونبک (Tünbök) (آلت موسیقی.
تُگ- تونگ (Tüng).	سازی است به شکل نقاره کوچک).
تِنگبار- تانری (Tanrı) (خدا).	تمشك- (گیا) توموشقا (Tumuşqa).
تکری- تانری (Tanrı) (خدا).	تمغا- دامغا (Damğa) (مهر. نشانه.
تنگوز- (جان) دوغوز (Doğuz) (خوک).	علامت. آلت داغ زدن. تهمت. افتراء. داغ
تها- تanca (Tanqa) (یگانه. عجیب). [تائیماق: شناختن]	یا مهری که بر ران اسب یا چهارپایان دیگر می‌زندند و اسبان خاصه را داغ می‌کرند. عوارضی که در شهرها از اصناف یا مالیاتی که در دروازه شهرها اخذ می‌شد. سنگ و کلوخ).
تواچی- تاپیچی (Tapiçi) (عابد. خدمتکار. خواجه سرا. خایه برکنده. در دوره تیموری و صفوی و پس از آن، مأمور دیوانی یا سپاهی که فرمان پادشاهان و حکام بزرگ را ابلاغ یا اجرا می‌کرد. خواجه سرا). [تائیماق: یافتن. پرستیدن].	تمقاچی- تامقاچی (Tamqaçı) (مهردار. کسی که به مال التجاره پس از وصول مالیات و عوارض مهر و علامت مخصوص می‌زد. مأمور وصول مالیات از مال التجاره. داغ زن. دبیر. مأمور).
توان- تاوان (Tavan). دایان (نیرو).	

تۇز - توْز (Toz) (پوست سفت و نازک درخت ارژن که به کمان و زین اسب پیچند). تۇزك / تۇزوْك - دوزوْك (Düzüük) (نظم). [دوزمک: چیدن. منظم کردن].	[دایانماق: اتكاء کردن].
تۇز - توْز (Toz) (پوست سفت و نازک درخت ارژن که به کمان و زین اسب پیچند). [تىزمك: برآمدن. پیش افتدن. شتاب کردن].	توبچاق - توْپچاق (Topçaq) (اسب دارای اندام کوچک و فربه. گل خشک شده. کلوخ). [تۇپاماق / توپلاماق: گرد آوردن. گلوله کردن].
تۇسامىشى - توْسامىشى (Tosamıştı) (عطاء. بخشش). تۇسەن - تاوساغان (Tavsağan) (سرکش). [تاوساماق: جهیدن].	توبه - توْبا (Torba). [تۇپاماق / توپلاماق: گرد آوردن. گلوله کردن].
تۇشقاń - (جان) دوشان (Doşan) (خرگوش). [تاوساماق: جهیدن].	توبى - توْپو. تاپا (Tapa). [تۇپاماق / توپلاماق: گرد آوردن. گلوله کردن].
تۇشك - دؤشك (Döşek) (تشک). [دؤشه مک: گستردن. پهن کردن].	توبىيىدەن - تېپىمك (Təpinmək). توپارلاماق (Toparlamaq).
تۇشممال - توشمال (Tuşmal) (ناظر و خوانسالار). تۇشه - توشا (Toşa). [دوشىمك: افتادن].	توقون - توتون (Tütün) (توتومك: دود کردن). توقة - توتا (Tuta) (گوشت زايد پلک چشم). [توتماق: گرفتن. گرد آوردن].
تۇغ - توق (Tuğ) (علم. پرچم). تۇغاچى - توغچو (Tuğçu) (پرچمدار). تۇغولو - توخلۇ (Toxlu) (گوسفند مادة يك ساله). [دوغماق: زاییدن].	توقىيا - توتويا (Tutuiya) (اكسيد طبيعى و ناخالص روى). [توتماق: گرفتن. گرد آوردن]. تووده - تو تا (Tuta) (مجموعه. انبوھە). [توتماق: گرفتن. گرد آوردن].
تۇفان - توفان (Tufan- tifan). تۇق - توغ. [تر. مغ] (Tuğ) (پرچم. علم).	تورد - توْر (Tor). (پارچه نازک و مشبك). تورانه - دورانا (Durana) (معشوقه). توره - تئوره (Törə-türə) (قانون).

تیپا- تپیک (Təpik). تپه. [تپمک: زدن. فرو کردن. چاندن].	توقتامیش- توختامیش (Toxtamış) (الیام یافنه. رسیده). [توختاماق: بهبود یافتن].
تیچ- تیز (برگ نورس). [تزمک: برآمدن. شتاب کردن].	توقچی- توغچو (Tuğçu) (پر چمدار).
تیرک/ دیرک- دیرک (Dirək) [دیره‌مک: عمود کردن. برپا کردن].	توک- توک (Tük) (موی پیشانی). گئوز (چشم).
تیرکش- تارغاش (Tarğıaş).	تولک- تولک (Tülək) (پر ریخته). [توله مک: پر یا مو ریختن].
تیریز- دریز (Dəriz) (چاک دامن. دامن). [درمک: چیدن. برگرفتن].	توله- (جان) توله (Tüla). تولا (Tula)
تیشه- دئشه (Deşə). [دئشمک: کاویدن. حرف کردن].	تولی ئیل - تولو ایل il (Tulu) (سال خرگوش).
تیغال- تیغال (Tığal) (آشیانه پرنده).	تومار- تومار (Tumar) (نوازش. پرستاری. تازیانه. شلاق. چماق. چوبیدستی. کاغذ پیچیده شده).
تیغون- (جان) توْیقون (Toyqun) (نوعی باز سفید شکاری).	تومان/ تومن- تومان (Tuman) (ده هزار. واحد پول ایران برابر با ۱۰ قران که چون معادل ده هزار دینار بود، به آن یک تومان گفتند).
تیماج- توماج (Tumac) (سختیان. پوست بزر دباغی شده).	تومور- توْمور (Tomur) . [تومماق: درهم فرو رفتن].
تیمار- تومار (Tumar). ← تیمار. تیمچه- تیمچه (Timçə).	توندرا- دوندورا (Dondura) (صحرای یخ زده. صحرای یخ زده شمال روسیه) [دونتماق: منجمد شدن].
تیمور- دمیر (Dəmir) (آهن). (Dəmir daş) (سنگ آهن. سنگ محکم).	توى- توى (Toy) (جشن عروسی).
تیمورتاش- دمیرداش (Dəmir Dəş)	ته- تک (Tek) (عمق. لای).
(Senğ آهن. سنگ محکم).	تیار- دوْیار (Doyer) (آماده. سیر) [دویماق: سیر شدن].
تیول- دوْیول (Doyul) (کمک خرج. زمینی که به سرداران می دادند تا از عواید آن استفاده کنند). [دویماق: سیر شدن].	
جاتاق- جاتاق (Cataq) (کلیجه خیمه و آن تخته‌ای است سوراخ دار که بر ستون	

جر- جیر (Cır) (شکاف) [جیرماق: شکافن].	خیمه گذارد). [چاتماق: رسیدن. وصل شدن].
جرابه- چوراب (Çorab) (جوراب).	جاجم/جاجیم- جچیم (Cecim) (بافته ای از نمد الان).
جربزه- گوز بوز (Gorboz) (عمود آنهین).	جاخسوک- چاغشیق (Çağşıq) (داس).
جرت غوز- جیر تقوز (Cırtqoz) (مستبد خود پستند).	جار- جار (Car) (صدا، ندا).
جره- جیرید (Cırıd) (زخم دار).	جار بلجار- جار بولجار (Car bolcar) (طلب و وعده).
جردقه- جیر داغا (Cırdağa) (لباسی که روی پیراهن و زیر قبا پوشند و از پیراهن کوتاهتر باشد).	جارچی- جارچی (Carçı).
جرده- جیردا (Cırda) (اسب اخته شده).	جاخر- زاغار (Zağar) (چینه دان مرغ).
[جیرماق: قطع کردن].	جال- چال (Çal) (دام). [چالماق: زدن].
جرز- جیر (Cır) (شکاف) [جیرماق: شکافن].	دزدیدن. ربودن].
جرنده- جیریندا (Cırında) (غضروف).	جامه- چاما (Çama). یاما (Yama).
جره- جورا (Cura) (کوزه آب).	جانقی/چانقی- جانقی (Canqi) (مشورت).
جزدغ- جیزداق (Cızdaq) (دبنه بر شته).	جلبک- چاپلاق (Çaplaq) (محکم).
جزغال/جز غاله- جیز قالا (Cızqala).	جبه خانه- جبه خانا (Cəbbə xane).
جشن- جشن (Ceşn).	جخاجخ- چاققاچاق (Çaqqacaq) (صدای بهم خوردن شمشیر).
جخ- چوق (Çuq) (چوبی که بر گردن گاو نهند).	جخت- چیخیت (Çixit) (تازه).
جفاتای- جیفاتای (Cığatay). جاغاتای (Cağatay).	جخچ/جخش- (پزش) چیخیش (Çıxış) (غمباد. غده بزرگ و بی دردی که در زیر گلو و گردن انسان بروز کند) [چیخماق: برآمدن].
جفترات- چوغرات (Çuğrat) (نوعی ماست که آب آن را گرفته باشند).	جدامیشی- جیدامیشی (Cıdamışı) (جادو کردن به وسیله سنگ جده).

پیچیدن. در بر گرفتن.].	جغش - چیخیش (Çixış) (علفی صحرایی که زودتر از همه گیاهان روید و آن را با سر که بخورند).
جلقو - جیلقا (Cılqa). چولقا (گردنبند صدفی پرنده شکاری).	جغله - جیققیلی (Cıqqılı) (کوچولو).
جلکا/جلگه - چولگه (Çölgə).	جنک - (جان) جیکنک (Ciknək) (پرنده وحشی کوچکتر از کبوتر و زرد رنگ با چشمها درشت که گاه جینح کشد).
جلنبر - چولونبور (Çulunbur) (کسی که جامه کنه و کثیف و پاره پاره و حل مانند داشته باشد). [چولماق: پیچیدن. در بر گرفتن].	جنه/جهه - جیققا (Cıqqa) (نیماتاج).
جلنبه - جولومبا (Columba) (تخماق لباس‌شویی) [چولماق: پیچیدن. در بر گرفتن].	جهه بوته - جیققا بوتا (Cıqqa buta).
جلو - جیلوو (Cilov).	جک - چوق (Çoq). چؤک (چوبی که با آن دوغ یا ماست را بهم بزنند تا مسکه از آن جدا شود).
جلیقه - جیلیققا (Cılıqqa). چوغولقا.	جگی جگی - جیغی جیغی (Cığı cığı) (منت و زاری).
جناغ/جناق - جیناق (Cinaq) (استخوان سینه).	جُل - چول (Çul) (نمدی که بر پشت حیواناتی چون اسب و قاطر می‌اندازند).
جندر - جیندیر (Cındır) (لباس).	جلایر - جالاییر (Calayır) (مرد روشن). [چالماق: زدن. ربودن].
جندره - جیندیرا (Cındıra) (نتراشیده. ناهموار).	جل پلاس - چول پلاز (Çul palaz) (بساط).
جنده - جیندا (Cında) (فاحشه).	جلد - چالت (Çalt) (زرنگ) [چالماق: زدن. ربودن].
جنم - چنم (Çənəm) (مقیاس. معیار. سرشت) [چنه مک: سنجدن].	جلدقه/جلذقه - جیلیققا (Cılıqqa) (جلیقه). [چولماق: پیچیدن. در بر گرفتن].
جوازه - قۇۋازاق (Qovazaq) (هاون چوین) [گۈوماڭ/قاوماڭ: خالى کردن].	جلدو - چولدو (Çoldu) (عطاء. بخشش).
جووال - چووال (Cuval). جووال (Cuval) قۇوال (کىسە بىزىرىگ) [قۇوماڭ/قاوماڭ: خالى کردن].	جلفا - جولفا (Culfa) (بافده) [چولماق:

جیزو- جیزی (Cızı) (خارپشت).	جوان- یاوان. (Yavan) (تازه. بی نام) [یاواماق: آرام شدن. حالی شدن].
جیش- چیش (Çiş) (ادرار به زبان بچه).	جوخ- چوخ (Çox) (زیاد).
جیغه/جیقه- جیققا (Cıqqa) (نیماتاج).	جوخه- جوْقا (Covqa) (گروه).
چابک- چاپوق (Çapuq). [چاپماق: شکافیدن. تاختن].	جوراب- چوراب (Çorab).
چاپاتی- چاپاتی (Çapati) (نان فطیر ناز ک که خمیر آن را با دست باز کنند).	جوزغه- قوزا (Qoza). (غلاف پنبه که هنوز پنبه آن را در نیاورده باشد). [قاوماک: حالی کردن].
چاپار- چاپار (Çapar) (پیک. قاصد).	جوشش- جوشوش (Coşuş). [جوشماق: برآمدن. به غلیان آمدن].
چاپارچی- چاپارچی (Çaparçı) (پیک).	جوشن- جوشون (Coşun) (زره).
چاپارخانه- چاپارخانا (Çapar xana).	جوشیدن- جوشماق (Coşmaq).
چاپاری- چاپاری (Çaparı) (سریع).	جوغ- چوق (Cuq) (یوغ).
چاپچی- چاپچی (Çapçı) (دروغگو).	جوق/جوقه- جوْقا (Covqa) (گروه).
چاپ- کننده).	جولان- چئولن (Çevlən). [چئومک/ دئومک: چرخیدن].
چاپخانه- چاپخانا (Çapxana) (طبعه).	جولانگاه- چئولنگه (Çevləngə).
چاپلوس- چاپلاس (Çaplas) (ریاکار).	جولاه- چولاقاج. جولفا (Culfa).
چاپوغ/چاپوق- چاپیق (Çapıq) (آن قطعه از لباس که بر پهلو واقع است و از بالا تنگ و از پایین گشاد است. تندر. سریع).	جولوخ- جولوخ (Culəx). [چولماق: پیچیدن. در بر گرفتن].
چاپول- چاپیل (Çapıl) (زدن دست برهم).	جوله- جولفا (Culfa).
چاپیدن- چاپماق (Çapmaq) (ربودن).	جویز- گؤوز. [قاوماک/قووماک: حالی کردن].
چاتاق- چاتاق (Çataq) (تحته‌ای سوراخ دار که بر ستون خیمه گذارند). [چاتماق: رسیدن. وصل شدن].	جیحون- چایهون (Çayhun) (رود هون)
چاتلانقوش- (گیا) چاتلانقوش (Çatlanquş) (بنگلک. بنه. بوکلک. پسته	جیران- (جان) جیران (Ceyran) (آهی زرد. گوزن).

چاک- چک (Çek). [چکمک: کشیدن].	وحشی. بانقش. کلنگور. جبه الخضراء. به نامهای دیگری چون چتلنقوچ. چتلنیخ و چتلنیک نیز ضبط شده است. شاقلان قوش و سفر آغاجی نیز می‌گویند.
چاکاچاک- چاققاچاک (Çaqqacaq) (صدای بهم خوردن شمشیرها).	چاتمه- چاتما (Çatma) (حالتی که سر تفنگ یا تیرچه را به هم تکیه داده باشد و به شکل هرم استوار کرده باشدند).
چاکر- چاکیر (Çakır) (نوک) [چکمک: کشیدن].	[چاتماق: رسیدن. وصل شدن].
چاکوج- چکیچ (Çökic) (چکش).	چاتو- چاتی (Çati) (طناب دار).
[چکمک: کشیدن].	[چاتماق: رسیدن. وصل شدن].
چال- چال (Çal) (دو موی). [چالماق: زدن. نواختن].	چاچله- چاچيلا (Çaçila) (پاپوش).
چالاک- چالاک (Çalaq). [چالماق: زدن. نواختن].	چاخان- چاخان (Çaxan) (دروغ).
چالانچی- چالانچی (Çalançı) (نوازنده).	[چاخماق: به هم خوردن].
[چالماق: زدن. نواختن].	چاخچور- چاقچور (Çaqçur). [چاخماق: به هم خوردن].
چالتن قوش- ← چاتلانقوش.	چادر- چادر (Çadır). چاتیر. [چاتماق: رسیدن. وصل شدن].
چالچی- چالچی (Çalçı) (نوازنده).	چارخ/چارخ/چارق/چاروق- چاريق (Çarıq). ساريق [سارماق: پیچیدن].
[چالماق: زدن. نواختن].	چاره- چارا (Çara). [چاراماق: اداره کردن. گرداندن].
چالمه- چالما (Çalma) (سرقت).	چاق- چاغ (Çağ).
[چالماق: زدن. نواختن. دزدیدن].	چاقالو- چاغالو (Çağalo).
چالوس- چالواس (Çalvas) (ریاکار. عوضی) [چالماق: زدن. نواختن].	چاقچور- چاقچور (Çaqçur) (شلوار گشاد زنانه).
چاله- چالا (Çala). [چالماق: زدن. نواختن].	چاقو- چاققو (Çaqqu).
چالیک- چیلینگ (Çiling) (دو پارچه چوب که کودکان با آن بازی کنند).	

[کپور). [چاپماق: دزدیدن. شکافیدن. تاختن].	[چالماق: زدن. نواختن].
چپان- چاپان(Çapan)(لباس کهنه). .Capaqlamaq	چامه- چاما (Çama) (شعر. غزل).
چپاندن - چاپاقلاماق(Çapov) [چاپماق: دزدیدن. شکافیدن. تاختن].	چامین- چامین (Çamın) (ادرار).
چپاو- چاپوو(Çapov) (غارا). [چاپماق: دزدیدن. شکافیدن. تاختن].	چانچو- چانچو (Çançu) (چوب دراز که با آن دو سطل آب را حمل کنند).
چپاول - چاپووول (Çapovul) [چاپماق: دزدیدن. شکافیدن. تاختن].	چانه - چانا(Çana)(فک پایین) [چانماق: بستن].
چپین- چاپین(Çapın) (سبد بافته از بید).	چاو- چاو (Çav) (پول کاغذی).
چپر- چپر (Çəpər) (پرچین).	چاوچاو- چاوچاو (Çavçav) (ناله و زاری.
چپش- (جان) چپیش (Çəpiş) (بزغاله). [چاپماق: تاختن].	سر و صدای پرنده کوچک مانند گنجشک مخصوصاً هنگامی که پرنده دیگر بخواهد بچه او را بگیرد).
چپوش- چاپقیش (Çapqış) (جنگ با شمیزیر). [چاپماق: شکافیدن. پاره کردن].	چاوخانه- چاوخانا(Çav xana) (چاپخانه).
چپق- چوبوق (Çubuq) (زدن دستان برهم. کف).	چاوش- چاوش (Çavuş) (خبررسان).
چپلک- چاپلاق (Çaplaq) (منحرف).	چاویلی- چاویلی (Çavılı) (ظرف بافته شده از نی برای پاک کردن غله).
چپو- چاپوو (Çapov) (غارا) [چاپماق: دزدیدن. شکافیدن. تاختن].	چـــاه - چـــاب (Çap).
چـــوق- چـــوبوق (Çubuq). دمی (Dəmi).	چـــات [چاپماق/چاتماق: دزدیدن. شکافیدن. تاختن].
چـــتر - چـــتیر (Çətir). چـــاتیر. [چاتماق: رسیدن. وصل شدن].	چـــاییدن- چـــایماق (Çaymaq).
چـــلاتنقوچ- (گـــیا) ← چـــاتلانقوش.	چـــبغوت- چـــاقیت (Çapqıt) (فسوده).
چـــچـــک- چـــیچـــک (Çiçək) (شکوفه).	چـــبـــیره- چـــپـــیرا (Çapıra) (جمع شده).
	چـــپـــات- چـــپـــات (Çapat) (سیلی. کشیده).
	چـــپـــار- چـــپـــار (Çapar) (دورنگ).
	[چاپماق: دزدیدن. شکافیدن. تاختن].
	چـــپـــاغ- (جان) چـــپـــاق (Çapaq) (ماهی

[چیخماق: بیرون رفتن. درآمدن].	چچن-چچئن (Çeçen) (تیزهوش).
چدار - چیدار (Çıdar) (پابند اسب).	چخ-چیخ (Çıx) (ندایی برای راندن سگ). [چیخماق: بیرون رفتن. درآمدن].
چراغ-چیراق (Çıraq) (نور تاب)	چخاچخ-چاققاچاچ (Çaqqacaq). [چاقماق: زدن. جرقه شدن. برخورد کردن].
[چیراماق: درخشیدن].	چخان-چیخان (Çıxan) (کوشای). چاخان (Çaxan) (دروغ). [چیخماق: بیرون رفتن. درآمدن].
چربی-چربی (Çerbi) (مأمور تعیین محل سکونت ایلات).	چخش-(پیش) چیخیش (Çixış) (غمباد. غده بزرگ و بی دردی که در زیر گلو و گردن انسان بروز کند). [چیخماق: بیرون رفتن. درآمدن].
چرتکه-چورتکه (Çörtke).	چخماق-چاخماق (Çaxmaq). (بخشی از دستگاه چکاننده که به سوزن چاشنی ضربه می زند و موجب انفجار می شود). [چاقماق: زدن. جرقه شدن. برخورد کردن].
چرجی-چرچی (Çerçi) (فروشنده دوره گرد).	چخمور-چاخمیر (Çaxmir) (لوج).
چرچی-چارخاجی (Çarxacı) (پیشفرائل).	چخنده-چیخان (Çıxan) (کوشای).
چرک-چورک (Çörök) (نان).	[چیخماق: بیرون رفتن. درآمدن].
چرک-چیرک (Çirk).	چخه-چیخ (Çıx) (ندایی برای راندن سگ). [چیخماق: بیرون رفتن. درآمدن].
چرکچی-چورکچی (Çörökçi) (نانوا).	چخیدن-چیخماق (Çixmaq) (کوشیدن). [چیخماق: بیرون رفتن. درآمدن].
چرم-سیریم (Sırım) (نوار. پراق. سرمه دوزی. رشته. رشته طلایی. گلاابتون. ملیله. سردوشی) [سیریماق: کوک زدن. بخیه کردن. به بهای گران قالب کردن. وصله کردن. دوختن تنگاتنگ]. پشت سر هم چیدن لحاف پشمی و لباس کار.	چخیدن-چیخین (Çıxın) (چرکین).
چرنه-شیرنا (Şırna) (لوله).	
چروک-چورک (Çörök) (نان).	
چروک-چوروک (Çürüük) (چین).	
چروکیدن-چوروک (Çürümek).	
چریک-چریک (Çerik).	
چخ-چیخ (Çığ) (پرده).	

[چاقماق: زدن. جرقه شدن. برخورد کردن].	چغارتمه- چغیرتما (Çığırıtmá) (جغور بغور).
چقو- چاققی (Çaqqı) (چاقو).	چغاله- چاغالا (Çağala). (میوه نارس بادام، زرد آلو و غیره).
چک- چک (Çök) (برات وظیفه و مواجب). [چکمک: کشیدن].	چمامه- چاغاما (Çağama). (قصیده).
چک- چاق (Çaq) (صداخوردن شمشیر) [چاقماق: زدن. جرقه شدن. برخورد کردن].	چغانه- چاغانا (Çağana). (آلت موسيقی).
چکاچک- چاققاچاق (Çaqqacaq).	چغرو- چغیر (Çığır) (سختی و سبری در پوست).
چکاد- چیخاد (Çıxad) (نوک. سر).	چفرات- جوغرات (Çuğrat) (نوعی ماست که آب آن را گرفته باشند).
[چیخماق: برآمدن].	چُل- چوغول (Çuğul) (خبر چین).
چکامه- چاغاما (Çağma).	چَل- چغیل (Çığıl) (هرچیز سفت و سخت).
چکره- چکره (Çekre) (قطره آب).	چغند- چوغوند (Çoğund) (ستبر. بزرگ. سفت و سخت).
[چکمک: کشیدن].	چغندر- چوغوندور (Çuğundur).
چکسه- چکسه (Çeksə) (تکه کاغذ که عطار در آن مشک و عنبر یا داروی دیگر پیچیده باشد). [چکمک: کشیدن].	چق- چیق. آتیق (Atıq) (چوبی برای زدن ماست). جوغ (Cuğ) (چوبی که بر گردن گاو گذارند). چیق (پرده ای که از نی و حصیر سازند و بر در اطاق آویزند).
چکش- چکیچ (Çekic). چاققیش.	چقاچاق/چق چق- چاققاچاق (Çaqqacaq) [چاقماق: زدن. جرقه شدن. برخورد کردن].
[چاقماق: زدن. برخورد کردن].	چقر- چاخیر (Çaxır) (میکده).
چکمه- چکمه (Çekmə) [چکمک: کشیدن].	چقشور- چاقچور (Çaqçur) (شلوار زنانه).
چکن- چکن (Çekən) (جذاب. پارچه زردوزی). [چکمک: کشیدن].	چقماق- چاقماق (Çaqmaq) (آتشزنه)
چکیچ- چکیچ (Çekic) (چکش).	
[چاقماق: زدن. جرقه شدن. برخورد کردن].	

چلبی- چلبی (Çeləbi) (آقا. خواجه. سرور. سید. لقب علماء و ادباء و خانها در زمان عثمانیان. عنوان قدیمی پیران و پیشوایان فرقه مولوی و بكتاشی در عثمانی).	چکه- چکه (Çəkə) (خرد. کوچک). [چکمک: کشیدن].
چلباسه- (جان) چالباسا (Çalbasa) (سوسмар). [چالمق: زدن].	چکین- چکن (Çəkən) (جذاب. پارچه زردوزی). [چکمک: کشیدن].
چلتوك- چلتیک (Çeltik) (برنج پوست نگرفته. شلتوك).	چگر- چوگور (Çoqur) (نوعی ساز).
چلچل- چیل چیل (Çil çil) (حال حال).	چگرچی- چوگورچو (Çoqurçu) (نوعی ساز).
چلچله- (جان) چیلچیله (Çilçilə). [چالمق: زدن].	چگور- چوگور (Çoqur) (نوعی ساز).
چلقوز- چال قوزو (Çal qozu) (غوزه درخت کاج).	چل- (جان) چال (Çal) (اسبی که دست راست و پای چپش سفید باشد).
چلک- چیلينگ (Çiling) (دو پارچه چوب که کودکان با آن بازی کنند).	چل- چال (Çal) (نادان). [چالمق: زدن].
چلک- چللک (Çellək) (سلط کوچک).	چلاس- چیلیس (Çilis) (کسی که از روی پستی و تنگ چشمی هر نوع خوردنی نزد کسی بییند، هوس کند و از پیش هر کس لقمه ای بردارد).
چلمه- چالملا (Çalmala) (رايگان. مفت). [چالمق: زدن. دزدیدن].	چلاق- چولاق (Çolaq).
چلمه- چالما (Çalma) (دستار).	چلب- چالاب (Çalab) (آشوب).
چلنگر- چالانقیر (Çalanqır) (آهنگر). [چالمق: زدن. دزدیدن].	[چالمق: زدن].
چلوار- چیلوار (Çilvar) (نوعی پارچه پنبه‌ای).	چلبک- چالپاق (Çalpaq) (نوعی نان روغنی تُک. نانی که خمیر آن را تنک سازند و در میان روغن بربان کنند. سرشیر. دروغ. بهتان. سخنی که از راه سیاست درباره کسی گویند). [چالمق: زدن].
چله- چله (Çillə) (زه کمان).	چلبکه- چالپالا (Çalpala) (شتاپ. با شتاب). [چالمق: زدن].
چله- چول (Çul) (آلت نرینه).	

بیزاری).	چلپا- چالپا (Çalpa) (منقطع) [چالماق: به هم زدن. قطع کردن].
چانقال - چانقال (Çanqal) (قلاب) [چانماق: بستن].	چلیک- چللک (Çellək)
چو - چوْو (Cov) (شایعه).	.Comaq - چوماقدار (Comaqlı) (چوماقدار).
چوب قلبه - قوْلبا (Qolba) (ردادی بلند).	چماله- چؤمه له (Çömələ) (پرچین و چروک).
چوخا - چو خا (Çuxa) (ردای بلند).	چمباتمه- چونباتما (Conbatma) (آلت نرینه).
چورانقار/چورونغار/چورونغار/چووالغار - جیوانقار (Cıvanqar) (سمت چپ سپاه).	چمچم/چمچه- چؤمچه (Çömçə) (کفگیر کوچک).
چوک - چوک (Çük) (آلت نرینه).	چمن- (گیا) چیمن (Çimən).
چوگان- چوْوقان (Covqan) (گرز).	چمن زار - چیمن سار (Çimən sar).
چول- چؤل (Çöl) (صحراء. نا آباد).	چموش - چامیش (Çamış).
چهره - چیرای (Çırayı) (صورت).	چمین- چامین (Çamin) (ادرار).
چیالک- (گیا) چیلک (Çilək).	چنباتمه- چونباتما (Conbatma).
چیچک- چیچک (Çiçək) (شکوفه).	چُنبل- چؤنبل (Çönbəl) (گدا).
چیخ- چیق (Çığ) (پرده مانندی از چوبهای باریک).	چُنبلک- چؤنبله لک (Çönbələk) (رویدو پا نشسته).
چیلان- چیلن (Çılən) (چیزهای کوچک ساخته شده از آهن).	چنبه- چونبا (Çonba) (چوب مانند چماق).
چیلکا- چیلقا (Çılqa) (چوبهای ریزه ریزه) [دیوانه شدن. آشفته شدن. به یک ضربه بریدن].	چنته- چانتا (Çanta) (کیف). [چانماق: بستن].
خباب- قوْپاپ (Qopap) [قوپماق: کنده شدن].	چنداول- چانداول (Çandavul) (عقبدار). [چانماق: بستن].
حفره- قوْورا (Qovra) (توخالی) [قووماقدار/قاوماقدار: خالی کردن].	چندش- چیمچش (Çimçəş) (نفرت).
حوض- قوْوز (Qovuz). ↑	

[قالماق: ماندن].	حوضه- قوْزا (Qovza). ↑
خاموت- قاموت (Qamut) (حلقه گردن پرنده. قلاده).	خاتوره- قاتیرا (Qatira) (حیله. خدعاه) [قاتماق: مخلوط کردن].
خاموش- قامیش (Qamış) (محاصره شده. در برگرفته شده).	خاتوله- قاتیلا (Qatıla) (حیله. خدعاه). ↑
خامه- خاما (Xama). قایما (خامه شیر).	خاتون- قادین (Qadın) (بانو) [قاداماق: میخ دوز کردن. محکم کردن. فشردن. دوختن. کوییدن].
خان- خان (Xan) (سرور).	خاخول- قاغیل (Qağıl). قاخیل (کله پوک. خام. ناپخته). [قاغیماق/قاخیماق: از کرده خودپشمیان شدن. بلند شدن. صدا در آوردن. نصب کردن. کوییدن. تجربه کردن. خشمگین شدن. فحش دادن. ترساندن. تحت فشار قرار گرفتن. صدمه زدن].
خان بالیغ- خان بالیق (Xan balıq) (پایخت. نام قدیمی شهر پکن. نوعی کاغذ تولید شده در پکن).	خارا- قارا (Qara) (سخت).
خانلیغ- خانلیق (Xanlıq) (خانی. فرمانروایی).	خاز- قاز (Qaz) (چرک) [قازماق: کندن. بیرون آوردن].
خانم- خانم (Xanım) (بانو). [قوْماق: خانوار- قوْناوار (Qonavar)].	خاڙغان- قازان (Qazan) (دیگ) [قازماق: کندن. بیرون آوردن].
خانه- قوْنا (Qona). [قوْماق: فرود آمدن. جای گرفتن].	خاش- قاش (Qaş) (ریزه چوب یا علف) [قاشیماق: تراشیدن].
خاُر- قاویر (Qavır) (مورچه).	خاشاک- (گیا) قاشاق (Qaşaqq) (خاشک- قاشاق (Qaşaqq) (خاقان- قاغان (Qağan) (پادشاه).
ختای- خوتای (Xotay) (حریبر و ابریشم).	خاکشیر- (گیا) قاقدشیر (Qaqşır).
ختو- ختو (Xətov) (دندان دراز جنس نر نوعی ماهی).	حال- قال (Qal) (لکه ماندگار بر بدن)
خُجاره- قوجارا (Qocaraq) (مسخره. مسخرگی. اندکی).	
خجک- قاجاق (Qacaq). قیچاق (لکه. حال).	

خندنگ - (گیا) قادانق (Qadanq)	طوابیف کوچ رو).
درختی است دارای چوب سفت و محکم که از آن نیزه و زین اسب سازند.	خرمک - قیرماق (Qırmaq) (چشم نظر).
چوب راست و بلند) [قاداماق: بستن].	[قیرماق: بریدن. قطع کردن].
خدوک - قیدیق (Qıdıq) (آشته).	خرمن - قیرمان (Qırman). [قیرماق: بریدن. قطع کردن].
خرامان - قیرامان (Qıraman) (بی رحم.	خرنده - قیرانت (Qırant) (ردیف).
برنده. تکه تکه. نوعی راه رفتن با ناز و ادا). [قیرماق: بریدن. قطع کردن].	[قیرماق: بریدن. قطع کردن].
خرامیدن - قیراماقد (Qıramaq) [قیرماق: بریدن. قطع کردن].	خره - قیرا (Qıra) (نوبت). [قیرماق: بریدن. قطع کردن].
خربزه - (گیا) قاوون (Qavun). در اصل این کلمه همان قارپیز است که بعدها معنای دیگری یافته است.].	خریش - قیراش (Qıraş) (خراش).
خرجیک - قیرجیق (Qırcıq) (ییابان).	[قیرماق: بریدن. قطع کردن].
خرخشه - قارقاشا (Qarqaşa) (آشوب).	خریشیدن - قیراشماق (Qırışmaq) (خراشیدن).
خره/خرده - قیرت (Qırt). قیردا (Rızı).	خزد - قازار (Qazar). گزر (نام دریایی در شمال ایران) [گزمک: گرددش کردن. بریدن].
خرشته - گریشتہ (Gəriştə) (خرامیده) [گرمک: کشیدن].	خزیو - قازیر (Qazır) (خاکستر داغ).
خرشه - قارقاشا (Qarqaşa) (آشوب).	خسوف - کوسوب (Küsüb) ← کسوف.
خرفت - قیریف (Qırıf) (زشت. بد ترکیب). [قیرماق: بریدن. قطع کردن].	خش - قاش (Qaş) (خراش. ریزه) [قاشیماق: تراشیدن].
خرقه - قیرقا (Qırqa) (کنه. مندرس. سرمه در. بریده. لباس کنه. گروه. فقه. بی سلیقه). [قیرماق: بریدن. قطع کردن].	خشب - قاشاب (Qaşab) (قاب مخصوص فسنگ).
خرگاه - خرگه (Xərgə) (خانه پارچه	خشکه - قاشقا (Qaşqa) (سفت).
	خشن - قاشین (Qaşın) (زبر. نامهوار) [قاشیماق: تراشیدن].
	خفتان - قاپتان (Qaptan). [قاپماق:

خنگ - قاتق (Qanq) (ابله). [قانماق: فهمیدن. قانماز: نفهم].	پوشاندن. در بر گرفتن].
خواجه - قوْجا (Qoca) (پیر. بزرگ).	خِفْتی - قیپدی (Qıpdı) (نوعی گردنبند از طلا یا جواهر که دور گردن می چسبد و روی سینه نمی افتد).
خوازه - قووزا (Qovza) (چوب بست. چوب بلند. طاق نصرت. قبه ای از گلهای).	خَفَه - قاپا (Qapa) (گرفته. محبوس).
خوب - قوب (Qub) (شاد). [قوباماق: شاد کردن].	[قاپاماق: پوشاندن. در بر گرفتن].
خوجه - قوْجا (Qoca) (پیر. بزرگ).	خَلَاب - قالاب (Qalab) (لجنزار) [قالماق: ماندن. راکد شدن].
خوچه - قوْچا (Qoça) (تاج خروس).	خلاشمه - قالاشما (Qalaşma) (ورم و زخم که میان گلو و بینی پیدا شود. ورم و زخم گلو).
خورجین - قورجون (Qurcun).	خلاشه - قالاشا (Qalaşa) (تراشه).
خیتال - قیتال (Qıtal) (مزاح. شوخی).	خلاوه - قالافا (Qalafa) (سرگشته. حیران).
خیل - خیل (Xıl) (گروه).	خَلَه - قالا (Qala) (بیخود. هرزه. غوغای).
خیلباش - خیلباش (Xılbaş) (فرمانده سواران).	خماشه - قاماشا (Qamaşa) (بی مصرف).
خیلتاش - خیلتاش (Xıltaş) (هم گروه).	خنج - قینج (Qınc) (ناز. عشوه. نفع. سود).
خیلخانه - خیلخانا (Xılxana) (خاندان).	خنجر - قینجار (Qıncar) (آلت برنده با تیغه کوتاه).
خیمه - قیمما (Qiyma) (چادری که طنابهای دور آن را کشیده و بر زمین بکویند). [قیماماق: کشیدن. جمع کردن. تنگ کردن].	خنجه - قینجا (Qıncı) (آوازی که در مجتمع از سر خوشی برآید) [قینجماق: به هیجان آمدن].
دائی قزی - دایی قیزی (Dayı qızı) (دختر دایی).	خِنْجِیر - قینجیر (Qıncır) (خنجر. بوی تیزی که از سوختن چرم و .. برآید).
دادا - دادا (Dada) (کنیز).	خندق - [عربی از ترکی] کانداک
داداش - ددش (Dədəş) (برادر).	
دادار - دادار (Dadar) (برادر کوچک).	

دارتو- توْرْتا (Torta) (ته مانده) [دورماق: ایستادن. باقی ماندن].	دالبوز/دالپوزو- (جان) دالی بوْز (Dali) (پشت خاکستری).
داشاد- داشاد (Daşad) (عطاء. بخشش). [داشماق: لبریز شدن].	دالمن- (جان) دالمان (Dalman) (عقاب. عقاب سیاه). [دالماق: فرود آمدن. شیرجه برداشتن].
داشان/داشن- داشان (Daşan) (بخشش). [داشقار/داشقال- داشقار (Daşqar) (چرك آهن که از آب شدن بیرون ریزد).	دامان- دامان (Daman) (پایین لباس). [دامماق: چکیدن].
داغ- داغ (Dağ) (کوه). داغ (Dağ) (نشانی که با آهن تفته بر بدن حیوان گذارند).	دامغول- دامغیل (Damqıl) (غده یا غده ای سفت و سخت که زیر پوست بدن پدید آید). [دامماق: چکیدن].
داغان- داغین (Dağın) (پراکنده). [داغیلماق: پراکنده شدن].	دامن- دامان (Daman) [دامماق: چکیدن].
داغسر- (جان) داغ سایاری (Dağ sayarı) (پرنده آوازخوان).	دانسل- داتسل (Dantel) (پارچه روزنه دار).
داغ کردن - داغلاماق (Dağlamaq) (خشکی ترک و تورمی که در پوست بویژه لبها بر اثر زخم، آفتاب سوختگی و مانند آنها پدید می آید).	دانشق- دانیشیق (Danışıq) (گفتگو). [دانیشماق: سخن گفتن].
داغلان- داغلان (Dağlan) (آب پخشان). [داغیلماق: پراکنده شدن].	دای- دای (Day) (رج. لایه).
داغمه- (پژش) داغما (Dağma) (خشکی ترک و تورمی که در پوست بویژه لبها بر اثر زخم، آفتاب سوختگی و مانند آنها پدید می آید).	دایزه - تاغایزه (Tağayzə) (حاله).
داغون- داغین (Dağın) (پراکنده). [داغیلماق: پراکنده شدن].	دایه - دایا (Daya) (زنی که بچه غیر را شیردهد) [دایاماق: تکیه کردن].
داقو- داقو (Daqu) (بالا پوش).	دایی - دایی (Dayı) (برادر مادر) [دایاماق: تکیه کردن].
دالای- [مغ] دالای (Dalay) (دریا). [دالماق: فرو رفتن].	دبوس- توپیپوز (Toppuz) (گُرز).
	دبه- تپه (Təppə) [تپمک: فرو کردن].
	دچار- توشار (Tuşar) [دوشمک: افسادن. گرفتار شدن].

درفس- دیرو (Dirəv) (بیرق. علامت).	دخم/ دخمه- داخما (Daxma). تاخما.
[دیره مک: عمود کردن. برپا کردن].	۵۵- دید (Did) (حیوان درنده) [دیدمک: پاره کردن].
درـک- درـک (Dərək) (ته. عمق. نهایت عمق. دستمال).	۵۵- دیده (Didə) (حیوان درنده. کنیز سیاه) [دیدمک: پاره کردن].
درـکـه- درـکـه (Dərəkə) (ته. نشیب. پله رو).	درـاز- دیـز (Dirəz) (بلند) [دیره مک: استوار کردن].
درـگـالـه- دوـنـقاـلا (Donqala) (آبی که در زمستان در بالای ناودان یا محلی دیگر یخ بسته، آویزان گردد).	درـبـندـ دارـبـات (Darbat) (جای تنگ در کوهستان. نام شهری است از آذربایجان بر کنار بحر خزر که در آن استحکامات قدیمه بوده).
درـلـکـ/ درـلـیـکـ- تـرـلـیـکـ (Tərlik) (زیر پیراهن. قبای آستین کوتاه پیش باز که سپاهیان قدیم پوشیدند).	درـبـ وـ دـاـغـ وـونـ تـارـمـاـ تـاـغـيـنـ (Tarmatağın) (Darmadağın)
درـمـانـ- درـمـنـ (Dərmən) (معالجه).	درـخـتـ- دـیـرـکـ (Dirək) [دیره مک: عمود کردن. برپا کردن].
[درـمـکـ: چـدـنـ. درـوـ کـرـدـنـ].	۵ـهـ- دـارـتـیـ (Darti) (کـشـشـ) [دارـتـیـمـاقـ: کـشـیدـهـ شـدـنـ. دـارـتـیـمـاقـ: کـشـیدـنـ].
درـنـاـ- (جان) دورـنـاـ (Durna).	۵ـدـ- تـورـتـاـ (Torta) (تهـ مـانـدـهـ) [دورـمـاقـ: اـیـسـتـادـنـ. باـقـیـ مـانـدـنـ].
درـوـ- درـیـوـ (Dəriv) (چـیـشـ. بـرـشـ).	۵ـدـهـانـهـ- توـرـتـانـاـ (Tortana) (عـصـارـهـ. يـكـدـانـهـ) [دورـمـاقـ: اـیـسـتـادـنـ. باـقـیـ مـانـدـنـ].
[درـمـکـ: چـدـنـ. درـوـ کـرـدـنـ].	درـزـ- درـیـزـ (Dəriz) (سـورـاخـ) [درـمـکـ: چـدـنـ. درـوـ کـرـدـنـ].
درـیدـنـ- درـمـکـ (Dəmək) (برـیدـنـ. قـطـعـ کـرـدـنـ. رـیـشـهـ کـنـ کـرـدـنـ).	درـغـالـ- دـارـقـالـ (Darqal) (آـسـوـدـهـ).
درـیـغـ- درـیـکـ (Dərik) (افـسـوسـ).	درـغـالـهـ- دـارـقـالـاـ (Darqala) (درـهـ).
[درـمـکـ: چـدـنـ. درـوـ کـرـدـنـ].	
دـسـتـاقـ- توـسـاقـ (Tutsaq) (زنـدانـ).	
[توـتـماـقـ: گـرفـتنـ].	
دـشـکـ- دـؤـشـکـ (Döşək) (برـخـوابـهـ).	

دگش- دگیش (Dəyiş) (تغییر).	[دؤشه مك: گستردن].
دِگله- دوگله (Düyle) (تسوپ پارچه)	دشلمه- دیشله مه (Dişləmə) (خوردن
[دوگمک: بستن. گره زدن].	چای همراه با قند. چای تلخ. چای
دَگنک- دَگنک (Dəyənək) (چوبیدستی	قندپهلو) [دیشله مك: گاز زدن].
سر کلفت). [دگمک: برخورد کردن].	دشمن- دوشمن (Düşmən) (خصم)
دِلال- دلال (Dalal) (کرشمه. ناز)	[دوشمک: در گير شدن. افتادن].
[دالاماق: گزیدن. نیش زدن].	دشمہ- دوشمه (Düşmə) (مرد بی سود
دَلام- دولام (Dolam) (حیله. فریب).	[دوشمک: در گير شدن. افتادن].
[دولاماق: تینیدن. پیچیدن].	دشنہ- دئشنه (Deşnə) (آلت کاویدن).
دلاور- دیله ور (Diləvər).	[دئشمک: کاویدن].
. دل داماغ- دیل داماق (Dil damaq)	دَغمسه- دگمه سه (Dəyməsə) (گرفتاري.
دلدور- دولدور (Doldur) (پُر گن. فرمان	سختی) [دگمک: برخورد کردن].
نظامی قدیمی برای پر کردن خشاب).	دفرک- تپجک (Təpcək) (چاق. فربه)
[دولدورماق: پر کردن].	[تپمک: کوییدن].
دلگک- دلیگک (Deligək).	دفک- تپک (Təpək) (دگک (نشان.
. دُلُم- دُلُوم (Dölüm) (آبه). دَلَمہ- دله مه (Dələmə) [دلماک: سوراخ	هدف).
کردن].	دفه- تپه (Təpə) (آلت کوییدن رجها در
دلَمَہ- دُلُمَہ (Dolma). دُلَامَہ	قالیباھی) [تپمک: کوییدن].
(نوعی غذا) [دولاماق: پر شدن.	دک- دیک (Dik) (پایه. بنیان).
دولاماق: پیچیدن].	دَکَل- دیکل (Dikəl) (دکل کشتی
دلگان- دلگان (Dələngan) (آویزان.	[دیکمک: برپا کردن].
آویخته).	دَکَلَه- دیکله (Diklə) (بالاپوش آستین
دلو- دوں (Dol) (سطل چرمی) [دولاماق:	کوتاه).
پر شدن. دولاماق: پیچیدن].	دَکَمَه/دَگَمَه- دوگمک (Düymə)
دَلِیر- دلیر (Dəlir) (سوراخ کننده. صف	[دوگمک: بستن. گره زدن].
	دَکَه- دیکگه (Dikgə) (سکو).

باقی مانده باشد). [دورماق: باقی ماندن. ماندن].	شکن). [دلمک: سوراخ کردن].
دوز - دوز (Düz) (راست).	دمار - دamar (Damar) (رگ).
دوساق/دوستاخ/دوستاق - دوستاق (زندان). [توتماق: گرفتن. توسماق: بستن].	دماغ - داماق (Damaq) (کام). دماغ - داماق (Damaq) (معن سر). دمخ / دمق - دیمیق (Dimiq) (گرفته).
دوش - دوش (Düş) (پشت. گرده) [دوشمک: افتادن].	دمل - توْمال (Tomal) (زگل. غده). دبال - دوبال (Donbal) (پشت. عقب). دبلان - دوبالان (Donbalan) (Donbalan).
دوشك - دؤشك (Döşək). [دؤشه مک: گستردن].	دبه - دونبا (Donba). دنچ - دینچ (Dinc).
دوشیدن - دؤشومک (Döşürmek) (شیر از پستان حیوان گرفن).	دنک - دئنوک (Dönük) (برگشته عصیانگر). [دؤنمک: برگشتن].
دوغو - دوغو (Doğu) (عصاره).	دنگ - دنگ (Deng) (ابله. احمد).
دوقلو - دوغولو (Doğulu) (دو پیکر). [دوغماق: زاییدن].	دنگاله - دونقالا (Donqala) (آبی که در زمستان در بالای ناودان یا محلی دیگر یخ بسته، آویزان گردد). [دونماق: یخ زدن. منجمد شدن].
دوکلک - دونلوق (Donluq) (معاش).	دنگل - دنکل (Dengel) (اجتماع). دانقال (فهم).
دولاب - دولاپ (Dolab) (چرخ چاه). [دوُلماق: پر شدن. دوُلماق: پیچیدن].	دنگی - دنگی (Dengi) (ابله. سریهو).
دولاغ - دولاق (Dolaq) (ساق بند. چاقچور). [دوُلماق: پیچیدن].	دواں - دووال (Duval). دؤگل (Döyel) (نوار باریک. تسمه مخصوص کوییدن) / دو برداشتن - توْ گئورمک (Tov götürmek).
دولان - دولاد (Dolan) (چرخ زن. پیچ و تاب خور) [دوُلماق: پیچیدن].	دوراچ - دوراچ (Duraq) (دوغ یاماستی که آب آن را گرفته باشند و جرم آن
دولخ - دولاق (Dolaq) (گرد و غبار). [دوُلماق: پیچیدن].	
دوّلو - دوه لى (Develi) (شتردار).	
دوله - دولا (Dola) (گرد و غبار).	

زیغال- سیغال(Sigal) (قدح).	[دولاماق: پیچیدن].
ذیلو- زیلی/سیلی (Zili) (زیرانداز)	دومان- دومان (Duman) (مه. دود).
[سیلمک: پاک کردن. تمیز کردن].	دونک- دونوک (Dönük) (برگشته عصیانگر). [دئنمک: برگشتن].
ژند/ژنده- جیندا (Cinda) (پاره).	دوه کوزی- دوه گؤزو (gözü) (کاسه کوچک سالاد خوری).
سابوره- ساپیرا (Sapıra) (گمره)	دهره- دهره (Dəhrə) (تبر).
(سایپالاما: منحرف شدن).[ساپالاما: سایپالاما] (Saypalamaq).	دهل- دؤگول (Döyül) [دؤگمک: کوییدن].
ساتگنی- ساتگینی (Satgini) (پیاله و قدح بزرگی که بدان باده نوشند. شراب).	دهلچی- دؤگولچو (Döyülçü).
ساتلمش- ساتیلمیش (Satılmış) (فروخته شده). [ساتماق: فروختن].	دیاق- دیاق (Dayaq) (پناه. تکیه گاه).
ساتور- ساتیر (Satır) (ابزار شکافتن و جدا کردن گوشت) [ساتماق: جدا کردن. انداختن. فروختن].	[دایاماق: تکیه دادن. دایانماق: تکیه کردن].
ساج- ساغاج (Sağac) (برای پختن نان).	دیر- دار (Dar) (تنگ. ضيق).
ساقچ- ساقچیق (Saçıq) (سبوچه های شیرینی و لوازم شیرینی و غیره که یک روز پیش از جشن عروسی از طرف داماد به خانه عروس فرستند). [ساقچماق: افشارندن].	دیشله- دیشله مه (Dişləmə) (قند پهلو).
ساقمه- ساقچما (Saçma) [ساقچماق: افشارندن].	دیل- دیل (جاسوس).
ساقچوق- ساقچیق (Saçıq) [ساقچماق: افشارندن].	دیلاق- دیلاق (Daylaq) (آدم بی قواره).
ساخت پاخت- سوْخدو پُخدو (Soxdu) (تبانی). [سوخماق: فرو کردن.	دیلماج/دلماج- دیلمانچ (Dilmanc) (متترجم).
پoxdu)	زاغر- زاغار (Zağar) (چینه دان مرغ).
	زانو- چؤنو (Çönü) (مفصل).
	ذپرچی- زپرچی (Zipürü) (ناتوان).
	ذگیل- زیگیل (Ziyil) (Sığıl) سیغیل (Ziyil) (دم). [سیرمک: تراشیدن].
	زوپین- سیپین/ زپین (Sıpqın) (نیزه کوچک).

سالوم- سالیم (Salım) (سلام).	چپاندن].
ساله- سالا (Sala) (لشکر پشت قلب).	ساخلو- ساخلوو (Saxlov) (محل
سالیخ- سالیق (Salıq) (نوعی سلاح).	نگهداری. پادگان) [ساغلاماق /
سامان- ساغمان (Sağman) (تندرنست).	ساخلاماق: نگهداشتن].
سان- سان (San) (عبور. بازدید).	ساخن- ساخین (Saxın) (ساروج).
سان دیدن- (نظراً) ساناماق (Sanamaq).	سارغ/ سارق/ ساروغ/ ساروق- ساریق
ساو- ساو (Sav) (باج. سوهان).	(Sarıq) (پیچه. عمامه) [سارماق:
ساوجبلاغ- سوْیوق بولاق (Soyuq	پیچیدن].
(چشمۀ سرد).	ساریخ- سالیق (Salıq) (نوعی سلاح).
ساوری- ساوری (Savrı) (باج و خراج).	[سالماق: انداختن].
ساوسان- ساوسان (Savsan) (سوهان).	سازو- ساری (Sarı) (ریسمان تاییده
.(Sayqalamaq)	[سارماق: پیچیدن].
سپاهی- سوباشی (Sü başı) (رئيس	ساغر- ساغیر (Sağır)
نظمیه).	ساغری- ساغری (Sağrı) (پوست اسب
سبای- سوبای (Sübay) (سواری که تو شه	یا خرباغی شده).
خود را به فتراک بسته و مسلح تازد.	ساق- ساغ (Sağ) (سالم).
سبخ- سپک (Səpək) (نمک).	ساقدوش- ساغدؤش (Sağdöş) (جانب
سبد- سپت (Səpət) (نوعی وسیله بافته	راست).
شده که تخم از آن بر گیرند و در مزرعه	سالار- سالار (Salar) (دلاور. مردادفکن).
افشانند و یا میوه چیده شده را در آن	[سالماق: انداختن].
بیاندازند) [سپمک: افساندن].	سالدات- سالدات (Saldat).
سبک- سوْواق (Sovaq) (حالی. فراغت)	سالور- سالیر (Salır) (افکن. دلاور).
[سوْمامق: از سر گذراندن].	سالوک- سوْیلوق (Soyluq) (راهزن.
سبکتکین- سوبوک تکین (Sübüktekin)	دزد) [سوْیماق: لخت کردن]. سالیق.
(شاهزاده نیک قدم).	(رهرو. رشته ای که مهره را در آن
سبلان- ساوالان (Savalan) (جذب	درآورند).

فرو کردن].[سختیان- ساغتیان (پوست بُز دباغی شده).	کننده صدا. وحی گیر. گیرنده هدیه. با جگیر).
سخلو- ساخلوو (Saxlov) (پادگان). [ساختلاماق: نگاه داشتن. حفظ کردن].	سبنج- ساپان.
سُخمه - سوخما (Soxma)(ادخال). [سوخماق: فرو کردن].	سبو- سوبو (Söbü) (کوزه) [سوبومک: دراز کردن. ظرفی کردن].
سُراغ- سوراق (Soraq)(خبر) [سورماق: پرسیدن].	سبه- سوبای (Sübäy) ← سبای.
سرآگوش- سارقیش (Sarqış) (روسی).	سپیر- ساوار (Savar) (وسیله دفاعی برای رد کردن و دفع تیر و ضربه شمشیر و نیزه). [ساوماق: رد کردن. دفع کردن].
سراپیش/سراپیه - سایراش (Sayraş). سایرا [سایراماق: ندا سر دادن].	سپری- ساواری (Savari) (گذر). [ساوماق: رد کردن. دفع کردن].
سراپیدن- سایراماق (Sayramaq). [سایراماق: ندا سر دادن].	سپریخ- ساپریق (Saprıq) (خوش آنگور).
سرقق- سیرتیق (Sırtıq) (پررو).	سپزگی- سپزگی (Səpəzgī) (بد گویی. غیبت) [سپمک: افساندن].
سُرخک- (جان) سورفاق (Sorqaq) (حشره خونخوار) [سورماق: مکیدن].	سپور- سوپور (Süpür) (رفتگر). [سوپورمک: جارو کردن].
سرداش- سیرداش (Sırdaş) (همراز). سرسام - سرسم (Sərsəm).	سپیچه- سپیچه (Səpice) (کپک سفیدرنگ که بر روی خُم شراب یا سرکه تولید شود). [سپمک: افساندن].
سُرسُرک/ سُرسُرہ- سورسوره (Sürstürə) (جای لغزیدن) [سورمک: راندن. لغزاندن].	ستاوه- ساتاوا (Satava) (حیله. مکر. فریب) [ساتاماق: جدا کردن. انداختن. فروختن].
سرشت- سیریش (Sırış) (بخیه. مخلوط شده) [سیریماق: بخیه زدن. پیونددادن].	سُختو- سوخدو (Soxdu) (دلمه روده. نوعی از خوراک که تکه های روده گوسفند را با گوشت و برنج و چیزهای دیگر پر کرده و پخته باشند). [سوخماق:
سَرْغُج- سارقیج (Sarqıç) (کاسه چوبین). سرغو- سارقی (Sarqi) (نوعی عوارض	

سروش - چیریش (Çırış). سوروش.	در زمان آغ قویونلو).
سست - سوس (Sus) (ساکت. آرام)	سرکش - سالقاش (Salqaş). [سالماق: انداختن. مغلوب کردن].
[سوسماق: ساکت شدن].	سرگین - سرگین (Sərgin) (فضلة پخش شده حیوان) [سرمک: گستردن].
سغانه - سیغانا (Sığana) (خانه زیرزمینی.	سوم - سیریم (Sırim) (قطعه چرمی که آن را خراشیده باشند تا نرم شود).
سرداب). [سیغماق: گنجیدن].	سِرمهش - سیرماش (Sırmaş) (زردآلوي خشک کرده که معز بادام در میان نهند).
سُغبَه - سوْخبا (Soxba) (فریفته).	سرمه - سورمه (Sürmə) (گرد سیاهی که دوای چشم است) [سورتمک: مالیدن].
سُغدو - سوْخدو (Soxdu) ← سختو.	سرمه ای - سورمه یی (Sürmeye) (رنگ سُرمه‌ای. رنگی بین سیاه و سبز).
سُعُر - سوْخور (Soxur) (خارپشت بزرگ تیرانداز). [سوْخماق: فرو کردن].	سُرن - سورن (Sürən) (تُوربین) [سورمک: راندن].
سغراق - سیغراق (Sigraq) (کاسه و کوزه دسته دار). [سیغماق: گنجیدن].	سُرنا - زورنا (Zırna).
سفارش - ساوریش (Savariş) (انتقال).	سونج - سرنیش (Sərnış) (گلدان. پارچ) [سرنیمک: آرام گرفتن].
سفت - سیخیت (Sixit) (فسرده. نیرومند) [سیخماق: فشردن. محکم کردن].	سُرَند - سرند (Sərənd) (غربال بزرگ).
سُفته - ساودا (Savda) (ارمغان).	سروه - سایرات (Sayrat). [سایراماق: ندا سردادن].
سقراق - سیقراق (Sıqraq) (کاسه و کوزه دسته دار). [سیغماق: گنجیدن].	سروه - سایراماق (Sayramaq).
سقرومہ - سوْخولما (Soxulma) (ضربه با مشت). [سوْخماق: فرو کردن].	سُرور - سورور (Sürür) (شادی).
سقز - ساققیز (Saqqız) (صمغ).	سروش - سوْروش (Soruş) (فشه).
سقلمه / سغلمه - سوْخلاما (Soxlama) (ضربه با مشت) [سوْخماق: فرو کردن].	سُریدن - سورومک (Sürümek) (لغزیدن).
سقناق - سیغاناق (Sığnaq) (پناه. اختیار).	
سکته - سکته (Səktə). [سکمک: لنگیدن. لی لی رفتن].	
سکز - ساققیز (Saqqız) (صمغ).	

سنجار - (جان) سانجار (Sancar) (پرنده شکاری). [سانجامق: فرو کردن].	سِکه - چککه (Çekke) (نشان زر. ابزار سکه زنی. چکش مُهرداری که آن رابر ورقه زر یا سیم می زدند تا نقش مهر بر فلز بیفتد) [چکمک: کشیدن. زدن].
سنقر - (جان) شونقار (Şunqar) (شاهین).	سَگْرمه - ساقیرما (Saqırma) (خط پیشانی).
ستگر - سینقار (Sinqar). [سینقامق: پنهان شدن].	سَل - سال (Sal) (تخته صاف).
سنور - سینیر (Sınır) (مرز). [سینامق: شکستن].	سَلاق - سالاق (Salaq) (دمل. غده کوچک).
سوباشی - سوباشی (Sü başı) (فرمانده نظامیه).	سالانه - ساللانا (Sallana) (خرامان. آرام) [ساللاماق: آویزان کردن].
سوون - سوبون (Sübün) (آبخوری سگ).	سَلَانی - ساللانی (Sallanı) (موقع آرامش باد) [ساللاماق: آویزان کردن].
سوخ - (گیا) سوخ (Sox) (پیاز. پیازی که زیرزمین در ریشه گیاه تشکیل می شود و اگر آن را سال دیگر زیر خاک کنند، گیاه از آن می روید مثل پیاز نرگس).	سلطقی - سالتاغی (Saltağı) (پوشش قلندر که پاره ها از آن آویخته) [ساللاماق: آویزان کردن. سالماق: انداختن].
سودا - سئودا (Sevda). [سئومک: دوست داشتن].	سَلَق - سالاق (Salaq) (لباس).
سور - سور (Sür) (جشن. مهمانی).	سَلَنَدَر - سلندر (Seləndər) (سرگردان).
[سورمک: راندن. هدایت کردن. اداره کردن].	سَلَه - سالا (Sala) (زنیل. سبد).
سورداخ - سوراق (Soraq) (روزن) [سورماق: مکیدن. جُستن].	سَمَرْقَنْد - سميرکند (Semirkənd) (ده آباد. نام شهری در ترکستان).
سورتمه - سوروتمه (Sürütmə) [سورومک: کشیدن].	سَنْبَل - سونبول (Sünbul).
سورچی - سوروجو (Sürtücü) (راننده).	سَنْبَه - سونبه (Sünbə).
	سنجاق/سنحق/سنحقوق - سانجاق (Sancaq) (پرچم. ناحیه. وسیله التصاق) [سانجامق: فرو کردن].

سیاچ - سایاق (Sayaq) (روش) [سایماق: شمردن].	[سورمک: راندن. هدایت کردن].
سیبیه - سیبا (Siba) (سنگر).	سوات (ملزومات سپاهیان).
سیچنله - سیچقانا (Sıçqana) (پرنده شکاری موش گیر).	سورن - سورون (Sürün) (حمله).
سیچقان - سیچان (Sıçan) (موش).	سورنا - زیرنا (Zırna) (سرنا).
[سیچماق: غائط انداختن. فصله انداختن].	سوز - (پزش) سیز (Sız). (درد. رنج).
سیحون - سیهون (Seyhun) (سئی + هون (رودخانه هون)).	سوزاک - (پزش) سیزاق (Sızaq).
سیروم - سیریم (Sırım) (چرمی نازک که از آن بند شمشیر و غیره سازند).	سوزمه - سوزمه (Süzme) (چکیده).
سیقناق - سیغناق (Sığnaq) (پناهگاه).	چکه. ماست چکیده. آب گرفته، آبکش شده. پالوده. مخمور. غماز. خرامش) [سوزمک: چکیدن].
سیقناق کردن - سیغینماق (Sığınmaq) (پناه بردن).	سوسول - سورسول (Sürsül) (تبیل).
سیک - سیک (Sik) (آلت نرینه).	سوغات - ساوغات (Savğıt) (ارمعان).
سیل - سئل (Sel). [سیلمک: پاک کردن].	سوغه - ساوقا (Savqa) (مرسمی که در گذشته سپاهیان از علوفه و ماهیانه خود به نویسنده گان می دادند).
سیل سپر - سیل سوپور (Sil süpür) (پاک کن و بروب).	سوقولمه - سوخولما (Soxulma) (ضربه).
سین جین - سینجیق (Sincıq).	[سوخمام: فرو کردن].
سین جین کردن - سینجیقلاماق (Sincıqlamaq).	سوگ - یوغ (Yoğ) (ماتم، عزا).
سینور - سینیر (Sınır) (مرز).	سولدوش - سولدوش (Solduş) (آنکه در سمت چپ داماد یا عروس می ایستد. مقابل ساغدوش).
سیورسات - ← سورسات (Sürsat).	سولوق - سولوق (Suluq) (مکان پر آب).
	سولوق - سولوق (Suluq) (خورجینی که سابقًا در سفر همراه خود می برند).
	سهرامیشی - ساغرامیشی (Sağramışı)

(شیار کردن زمین) [سوخماق: فرو کردن].	سیورغال - سوْیورقال (Soyurqal) (بخشش).
شخن - سوْخون (Soxun) (زخم) [سوخماق: فرو کردن].	سیورغامیشی - سویورقامیشی (Soyurqamışı) (لطف).
شرباشران- شر با جاران (Şer bacaran) (پیش جنگ، توانا به ایجاد شر. مقدمه سپاه که جنگ را شروع و حریف را به جنگ تحریک می کنند).	سیورمیش - سوْیورموش (Soyurmış) شاپلاق- شاپلاق (Şapalaq) (سیلی).
شرفاق- چیرناق (Çırnaq) (از امراض چشم که در آن پیه زاید در پلک بالای پدید آید). [چیرماق: بالا زدن. بیرون دادن].	شاپو- چاپقا (Çapqa) [چاپماق: شکافتن].
شرید- سریت (Sərit) (چوب رخت) [سرمک: پهن کردن].	شادروان - شادیروان (Şadırwan) چاتیروان (ساییان).
ششلیک- شیشلیک (Şişlik) (کباب سیخی).	شاش - ساچ (Saç) (ادرار) [ساچماق: افشارند. پاشیدن].
شفه- چاپرا (Çapra) (ابزار کفاشان برای بریدن چرم) [چاپماق: بریدن].	شاشیدن - ساچماق (Saçmaq).
شغا- سیغا (Siğa) (تیردان) [سیغماق: جاشدن. گنجیدن].	شاقول - چوغول (Çuğul) (ابزار سنجش عمودی دیوار).
شقاؤل- شیقاوول (Şiqavul) (مهماندار).	شالی- چالی (Çalı) (برنج پوست کنده).
شکار- سیخار (Sixar) (حیوانی که با تیر و تفنگ و دام و مثل آن بگیرند) [سیخماق: فشدن. در تگنا گذاشتن].	شالیزار- [تر] چالیسار (Çalisar).
شکاشک- شیققاشیق (Şıqqasıq).	شاهسون - شاه سئون (Şah sevən) (شاه دوست).
شکاف- ایچقاب (Içqab) (تویه. لایه.	شاهین- (جان) شیغین (Şığın) [شیغیماق: هجوم بردن. حمله ور شدن].
	شیخون- چاپقین (Çapqın). شاپقین (Şapqın).
	شپلاق - شاپلاق (Şapalaq) (سیلی) [چاپماق/چیرپماق: زدن].
	شتلم- اوجتولوم (Öctülüüm) ← اشتلم.
	شخم - سوْخوم (Soxum) (شوم)

شلوغ - شولوق (Şuluq).	درونی. باز شدگی) [ایچمک: به درون کشیدن. آچماق: باز کردن].
شلیته - چالتا (Çalta). [چالماق: زدن].	شکم - ایچکم (Içkəm). شکن - سیخین (Sixin) (چین. اثر مچالگی). [سیخماق: فشردن. مچاله کردن].
شلیک - چیلیق (Çilliq) (تیراندازی). [چیلماق: آشفته شدن. از جا پریدن].	شکنبه - ایچگنبه (Içgənbə) (شکم اول حیوانات).
شمشك - شیمشک (Şimşek) (آذرخش).	شکنجه - سیخانجا (Sixana). سیخینجا (Sixinca). [سیخماق: فشردن. مچاله کردن].
شنداق - شینداق (Şindan) (یکی از بهترین کوکهای اهل ختا).	شلاق - چاللاق (Çallaq) (تازیانه).
شندرخاز - چیندیرقاز (Çindir qaz).	شلاقی - چاللاق (Çallaq) (باشتاپ. محکم). [چالماق: زدن].
شنقار - (جان) شونقار (Şunqar) (شاهین).	شلايين - چالايين (Çalayın) (لایق. درگیر شونده). [چالماق: زدن].
شنگله - شینگلیه (Şingilə). شینگلیم (Şingilim) (خوشة جوی گندم. خوشة انگور).	شلتاق - چالتاق (Çaltaq) (شیلتاق (Şıltaq) (نزاع). [چالماق: زدن].
شنتگول - شنگول (Şəngül). (خنده رو).	شلتوک - چلتیک (Çəltik). [چالماق: زدن].
شوربا - چوربا (Çorba) شورباج.	شلخته - جالاقتای (Çalaqtay).
شیت - شیت (Şit) (بی مزه).	شلغم - (گیا) شالقام (Çalqam) (شلمه - چالما (Çalma) (دستار). [چالماق: زدن].
شیرجه - شیغیرجا (Şigircea) (حمله) [شیغیماق: حمله کردن. خیز برداشتن].	شلوار - چولبار (Çulbar). چالبار
شیشک - (جان) شیشک (Şişək) (گوسفند یک ساله).	
شیشله - شیشله (Şişlə) (دست و پای سست).	
شیشلیک - شیشلیک (Şişlik) (کباب سیخی).	

[درمک: گرد آوردن. چیدن].	شیشه- شوشه (Şüşə).
طرقاق - تُرْقاَق (Torqaq) (نگهبان)	شیلان - شیلان (Şılan) (سفره).
[تورقاماق: دور کردن].	صاچمه - ساچما (Saçma) (پختشان).
طرلان- (جان) ترلان (Tərlan).	[ساقماق: افساندن].
ططماج- توتماج (Tutmac) (آش برگ).	صاغ- ساغ (Sağ) (راست. سالم).
طغار- داغار (Dağar) (کیسه).	صال- سال (Sal) (قایقی که از بستن
طغان- (جان) توغان (Toğan).	چوبهای بلند به هم دیگر درست کنند).
طغرا- تُرْغاَي (Torgay) (چند خط	صراحی- سو رهی (Su rəhi).
منحنی تو در تو که اسم شخص در ضمن آن گنجانیده می شود و بیشتر در روی مسکوکات یا مهربان نقش می کنند).	صغر- (جان) چاقیر (Çaqır).
طغول- (جان) توغرول (Doğrul) (نوعی پرنده شکاری).	صغرات - [عربی از ترکی] چوغرات (Çuğrat) (نوعی ماست).
طقماق- توْخِمَاق (Toxmaq) (چوب سر گرد).	صولجان- چوْقَان (Çovqan) (چوگان).
طـو- توـی (Toy) (عروسوی).	ضخیم- سیخیم (Sıxım) (فشرده. کلفت).
طواشـی- [عربی از ترکی] تـاپـیـچـی (Tapiçi) (خدمتکار).	[سیخـماـق: فـشـرـدـن].
طـوـپ- توـپ (Top) (گـوـی گـرـدـ).	طـاسـ- صـ. دـازـ (Daz) (کـچـلـ).
طـوزـغوـ- دـوزـگـوـ (Düzgü) (پـیـشـکـشـ).	طـبـقـ- تـابـاقـ (Tabaq) (تـپـکـ).
طـعـامـ. [دـوزـمـکـ: چـیدـنـ].	طـبـلـ - تـاـوـولـ (Tavul). دـؤـگـولـ.
طـوزـلـقـ- تـوزـلـوقـ (Tozluq) (نـوعـیـ غـذـاـ).	[دـؤـگـمـکـ: کـوـبـیدـنـ].
طـوـغـ/طـوـقـ- توـغـ (Tuğ) (گـرـدـبـنـدـ).	طـخـمـاـقـ - توـخـمـاـقـ (Toxmaq) (چـوبـ سـرـگـرـدـ).
طـوـغـانـ- (جان) توـغانـ (Doğan) (باـزـ قـوشـ. شـاهـيـنـ. فالـكـونـ).	[دـؤـگـمـکـ: کـوـبـیدـنـ].
طـوـیـ- توـیـ (Toy) (عروـسوـیـ).	طـرـخـانـ- تـرـخـانـ (Tərxan) (شاـهـزادـهـ اـیـ کـهـ اـزـ بـرـخـیـ معـافـیـتـهـ وـ اـمـتـیـازـاتـ بـرـخـورـدارـ بـودـ).

غازه- قازا(Qaza) (چوبی که در شکاف چوب دیگر نهند) [قازماق: کنند].	طوى الوشى- توی آلىشى (Toy alıştı) (چیزهایی که به هنگام عروسی از مردم بگیرند).
غاشی- قاشی (Qaşı) (پوشش سپر، پرده دل و روپوش زین اسب).	عالى قاپو- آلاقابى (Ala qapı) (ساختمان حکومتی).
غاطى- قاتى (Qatı) (پوشاننده. تاریک. پر).	عروس- [عربى از ترکى] اريش (Öriş) [ارمک/ ائرمک: رسیدن. نائل شدن].
غاغاله- قاققال (Qaqqal) (پوست خشکی که هنوز مایه دباغی به آن نزدہ باشد).	عشوه- ايشوه (Işvə) (انگل. مانع).
غاغمىشى- قاقمىشى (Qaqmışı) (بى التفاتى).	عشوه كردن- ايشوه مك (Işvəmək) (راه آب را بستن. ناز کردن).
غافنج- قاپينج (Qapıncı) (غوغای. هیاهو).	غاتى- قاتى (Qatı) (آمixinه). [قاتماق: آمixinتن]
غالين- قالين (Qalın) (کلفت).	غاز- (جان) قاز (Qaz) (پرنده).
غانچى- قآنچى (Qaançı) (مأموری که عهده دار مراقبت گله های بز و گوسفند ایلخانان مغول بود).	غاز- قاز (Qaz) (چاک. شکاف). [قازماق: کنند. حفر کردن].
غاوش- قاووش (Qavuş) (خیار بزرگ تخمی که در پاییز برای تخم نگهدارند).	غازالاچ- (جان) قازالاچ (Qazalaq) (چکاوک).
غاوشانگ- قاوشاڭ (Qavşang) (سیخونک).	غازياقى- (گىا) قاز آياغى (Qaz ayağı).
ڻب- قوب (Qop) (نشان اول برگ درخت که بر شاخه به شکل تخم مرغ یا گند ظاهر می شود و بعد بالا آمده و باز می شود و برگ می گردد).	غازغان- قازان (Qazan) (ديگ). [قازماق: کنند. حفر کردن].
غبار- قوبار (Qopar).	غازلاچ- (جان) قازالاچ (Qazalaq) (چکاوک).
غبرغە- قابيرقا (Qabırqa) (استخوان سینه).	غازمه- قازماق (Qazmaq) (کبره. پوسته). [قازماق: کنند. حفر کردن].
	غازە- قيزاق (Qıza) (سرخاب) [قيزاق: سرخ شدن. گرم شدن].

غريبو- قير او (Qıyrav). غزغان / غزغند / غزغون - قازان (Qazan) (ديگ). [فازماق: کندن. حفر کردن].	غفتر - قاتپار (Qatpar) (احمق. ابله).
غرغون - قازقان (Qazqan) (پوست غیر كيمخت که از آن كفشه دوزند). [فازماق: کندن. حفر کردن].	غجر - قجر (Qaçar) (کولی).
غزال - گؤزل (Gözəl) (شعری که حاکی از عشق و زیبایی باشد).	غجرچى - قجرچى (Qaçarçı) (راهنما).
غساك - قاساق (Qasaq) (عشقه. پيچك) [فاسماق: پنهان کردن. فریب دادن].	غجمه - قيجما (Qicma) (حبه انگور).
غشغوغ / غشغره - قيشقيريق (Qışkıraq) (هياهو).	غچك - قيچاق (Qiçaq) (آواز با گريه و از ته گللو. يكى از آلات قدیمی موسیقی سازى که تقریباً شبیه کمانچه است).
غفه - قاپا (Qapa) (پوستین) [قاپاماق: پوشاندن].	غدغن - قاداغان (Qadağan) (ممنوغ).
غلاف - قيلاف (Qılaf).	غ - قير (Qır) (ناز. ادا).
غلام - قولام (Qulam).	غربال - قلبيز (Qəlbir).
غلبيكن - قالپاغين (Qalpağıñ) (دری که از چوب بافته باشند. درب حصیری).	غريپچى - قارپىچى (Qarpıcı) (بندت رکش).
غلتاق - قالتاق (Qaltaq) (چوب بندی زين اسب).	غرت - قارت (Qart) (مغورو. خود پسند).
غلستان - قالتابان (Qaltaban) (غلتك).	غُرت - قورت (Qurt) (جرعه).
خلج - قيليج (Qılıc) (گره محکم).	غرتشن - قورداشان (Qurdaşan) (گردن کلفت).
خلفتى - قيليفتى (Qılıftı).	غرچه - قيرچا (Qırçşa). قيرجا (احمق).
غلمان - قilmان (Qılman) (خدمتکار).	غرجى - قاراچى (Qarsçı) (کولی).
[قilmاق: انجام دادن. قولماق: خواستن].	غوش - قورراش (Qurraş).
غم - قام (Qam) (اندوه) [قاماق: احاطه	غرغشه - قارقاشا (Qarqaşa) (آشوب).
	غرغنجه - قيرجانقا (Qırcaq) (طناز).
	غرمه - قوروورما (Qovurma) (قورمه).
	غناق - قيرناق (Qırnaq) (کنيز).
	غروق - قوروق (Qoruq) (تحت حفاظت). [قوروماق: حفظ کردن].

[قوشماق: پیوند دادن].	کردن. بر گرداندن. [.
غوش/غوشاك - قاوشا (Qavşa) قاوشاقد (سرگین حیوان) [قاوماقد: خالی کردن].	غمسور- قامسیر (Qamsır) (فاسد. پاره).
غوشاد - قاوشاقد (Qavşad) (مکان استراحت گله در صحراء).	غپیز- قوبپوز (Qonpuz) (گرافه).
غوغـا - قاوقا (Qavqa) (آشوب).	غنج- قینچ (Qınc) (ناز. کرشمه).
غول - قول (Qul).	غنجار- قینجار (Qıncar) (گلگلونه).
غولتاش - قولتاش (Qoltaş) (کلاه آهنی).	غنجـه- قونچا (Qunça) ().
غیجاج- قیقاج (Qiyqac) (کچ).	غند- قوند (Qund) (بسته) [قونماق: بستن. پیچیدن].
غیـو/غـیـه- قـیـو (Qıv) (فریاد).	غـدرـه- قـونـدارـا (Qondara) (کـفـشـ).
فرـبـه- وارـبـاقـ (Varbaq).	کـفـشـ غـیرـاـسـپـورـتـ. کـفـشـ رـسـمـیـ. کـفـشـ کـهـ بـهـ اـنـداـزـهـ پـاـ دـوـخـتـهـ شـوـدـ. کـفـشـ پـاـشـنـهـ کـوـتـاهـ).
فرـسـخـ- وارـسـاـقـ (Varsaq).	غـنـدـهـ- کـونـدـهـ (Kündə) (گـلـوـلـهـ نـخـ).
فرـسـنـگـ- وارـسـاـقـ (Varsaq).	غـنـهـ- قـینـنـاـ (Qınnı) (توـ دـمـاغـیـ).
فسـنـگـ- فـیـشـکـ (Fişək).	غـوـ- (جانـ) قـوـ (Qu).
فسـنـجـیـ- فـیـشـکـچـیـ (Fişəkçi).	غـوـ- قـیـیـ (Qiy) (فرـیـادـ).
قـانـچـیـ- قـاغـانـچـیـ (Qağançı) (مـأـمـورـیـ کـهـ عـهـدـهـ دـارـ مـراـقـبـتـ گـلـهـهـایـ بـزـ وـ گـوـسـفـنـدـ اـیـلـخـانـانـ مـغـولـ بـودـ).	غـوـچـیـ- قـوـجـوـ (Qucu) (گـوـدـالـ) [قوـجـوـماـقـ: درـآـغـوـشـ گـرـفـنـ].
قـآنـ- [مـعـ] قـاغـانـ (Qağan) (پـادـشاهـ).	غـورـبـاـ- قـورـبـاـ (Qoraba) (آـبـغـورـهـ).
قـآنـچـیـ- قـاغـانـچـیـ (Qağançı) (کـسـیـ کـهـ اـموـالـ يـاـ اـحـشـامـ خـاقـانـ رـاـ درـ اـخـتـیـارـ دـاشـتـ).	غـورـبـاغـهـ- (جانـ) قـورـبـاغـاـ (Qurbağa).
قـائـتـ- قـايـينـ (Qayın) (برـادرـ زـنـ يـاـ شـوـهـ).	غـورـهـ- قـورـاـ (Qora).
قـابـ- قـابـ (Qab) (ظرـفـ. غـلـافـ).	غـوزـ- قـوزـ (Quz) (برـآـمـدـگـیـ پـشتـ).
[قاـپـاـمـاـقـ: درـبـرـگـرـفـتـنـ. پـوـشـانـدـنـ].	غـوزـكـ- قـوـزـاـقـ (Qozaq) (استـخـوانـ مـچـ پـاـ).
	غـوزـهـ/غـوـزـهـ- قـوـزاـ (Qoza) (غلـافـ پـنـهـ).
	غـوشـ- قـوـشـ (Qoş) (اسـبـ يـدـکـ)

[قاپاماق: دربر گرفتن. پوشاندن].	قابتورقای- قابدیرقا (Qabdırqa) (صندوقچه). [قاپاماق: دربر گرفتن. پوشاندن].
قاپوق- قاپیق (Qapıq) (برجاس).	
قاپیق (Qabıq) (پوسته). [قاپاماق: دربر گرفتن. پوشاندن].	قاپیچی- قاپیچی (Qapıçı) (دربان).
قاپوقولو- قاپی قولو (Qapı qulu) (دربان). [قاپاماق: دربر گرفتن. پوشاندن].	
قاپیول- قاپیل (Qapıl) (ناودان) [قاپاماق: ربودن. قاپاماق: پوشاندن].	قابلق- قابلیق (Qablıq) (جهة کوچك). [قاپاماق: دربر گرفتن. پوشاندن].
قاپی- قاپی (Qapı) (در). [قاپاماق: دربر گرفتن. پوشاندن].	قابلمه- قابلاما (Qablama) (قایاجاق).
قاپیدن- قاپماق (Qapmaq) [قاپاماق: ربودن].	[قاپاماق: دربر گرفتن. پوشاندن].
قات- قات (Kat) (مخلوط. درهم. آشته).	قاپوق- قاییق (Qabıq) (پوسته). [قاپاماق: دربر گرفتن. پوشاندن].
قاتو- (جان) قاتیر ((Qatır)). ← قاطر.	
قات زدن- قاتماق (Qatmaq) (بهم ریختن). [قاتماق: آمیختن].	قاپول- قاییل (Qabil) (قابل) (آنچه از بنا و ساختمان بیرون آمده باشد مانند سایه بان. مخارجہ عمارت. ناودان کناره بام. گوش). [قباماق: پیش آمدن].
قات شدن- قاتیشماق (Qatışmaq) (پیوستن). [قاتماق: آمیختن].	قاپ- قاپ (Qap) (استخوان زانوی حیوان که با آن بازی کنند. بجول. ربودن).
قاتق- قاتیق (Qatıq) (خورشت. ماست).	قاپیچی- قاپیچی (Qapıçı) (دربان).
[قاتماق: آمیختن].	[قاپاماق: دربر گرفتن. پوشاندن].
قاتمه- قاتما (Qatma) (طناب).	قاپ زدن- قاپماق (Qapmaq) [قاپماق: ربودن].
قاتوق- قاتیق (Qatıq) (خورشت. ماست). [قاتماق: آمیختن].	قاپق- قاپیق (Qapıq) (برجاس).
قاتی- قاتی (Qati) (مخلوط). [قاتماق: آمیختن].	قاپو- قاپی (Qapı) (در). [قاپاماق: دربر گرفتن. پوشاندن].
	قاپوچی- قاپیچی (Qapıçı) (دربان).

فاش- فاش (Qaş) (کوهه زین).	قاتی کردن- قاتماق(Qatmaq). [قاتماق: آمیختن].
فاش- فاچ (Qaç) (برش).	فاج - فاچ (Qaç) (کوهه پیش زین. بریده چیزی مانند هندوانه و ...).
فاشق- فاشیق (Qaşıq). [فاشیماق: خاریدن. خراشیدن].	فاچاق- فاچاق (Qaçaq). [فاچماق: دویدن. گریختن].
فاشقه- فاشقا (Qaşqa) (پیشانی سفید).	فاچاقچی- فاچاقچی (Qaçaqqçı). [فاچماق: دویدن. گریختن].
فاشوئل- فاشوو (Qaşov) (تیمار. خارش).	قار- قار (Qar) (برف).
[فاشیماق: خاریدن].	قاراشمیش- قاریشمیش (Qarışmış) (مخلوط). [قاریشماق: مخلوط شدن].
فاطر- (جان) قاتیر (Qatır) (حیوانی که از آمیزش الاغ و اسب بوجود آید) [قاتماق: آمیختن].	قارساق- (جان) قارساق (Qarsaq) (روباه صحرایی).
فاتمه- فاتما (Qatma) (طناب). [قاتماق: آمیختن].	قاراشمیش- قاریشمیش (Qarışmiş) (مخلوط). [قاریشماق: مخلوط شدن].
فاطی- قاتی (Qatr) (آمیخته). [قاتماق: آمیختن].	قارغاش- قارقاشا (Qarqaşa) (آشوب).
فاغ- فاق (Qaq) (خشک).	قارماق- قارماق (Qarmaq) (چنگک).
فاغان- فاغان (Qağan) (شرزه).	فاز- (جان) قاز (Qaz) (چکاوک).
فاق- فاق (Qaq) (خشک).	قازالاچ- (جان) قازالاچ (Qazalaq) (چکاوک).
فقالله- فقاللا (Qaqala) (بدن پوست خشکیده و به استخوان تاییده).	قازایاغی- (گیا) قاز آیاغی (Qaz ayağı) (پامرغی).
فاقان- فاغان (Qağan) (پادشاه).	قازغان/قازقان- قازان (Qazan) (دیگ).
فاق شدن- فاقماق(Qaqmaq) (عقب ماندن).	قازلاخ- (جان) قازالاچ (Qazalaq) (چکاوک).
قالپاچ- قالپاچ (Qalpaq) (درپوش. کلاه).	فاس- فاش (Qaş) (ابرو).
قالپاقچی- قالپاقچی (Qalpaqqçı) (کلامدوز).	
قالتاق- قالتاق (Qaltaq) (زین اسب).	

قاووت-قاووت (Qavut) ← قاوت.	قال گذاشتن- قالا قویماق (Qala qoymaq) [فالماق: باقی ماندن. ماندن].
قایش - قاییش (Qayış) (تسمه).	قالنجه- (جان) قالنجا (Qalınca) (کشکر ک).
قایق - قاییق (Qayıq) (کشتی کوچک).	قالی- قالی (Qalı). حالی قالین (Qalın) (ضخیم). [فالماق: باقی ماندن. ماندن].
قایین- قایین (Qayın) (برادر زن یا شوهر).	قالیچه- خالچا (Xalça). [فالماق: باقی ماندن. ماندن].
قاییدن- قاییماق (Qayımaq) (نزدیکی کردن).	قالین- قالین (Qalın) (فرش). [فالماق: باقی ماندن. ماندن].
قبا- قبا (Qapa) (بالاپوش). [قاپاماق: پوشاندن. در بر گرفتن].	قامه- قام (Qam) (جادو گر. کشیش).
قباق- قباق (Qabaq) (بر جاس. چوب نشان در وسط میدان).	قاموس- قاموس (Qamus) (عموماً. مجموعه).
قبترقای- قابدریقا (Qabdırqa) (صندوقچه). [قاپاماق: پوشاندن. در بر گرفتن].	قامه- قاما (Qama) (شمشیر).
قبورقای- قابدریقا (Qabdırqa) (صندوقچه). [قاپاماق: پوشاندن. در بر گرفتن].	قامیش/غامیش/غمش- قامیش (Qamış) (نى. عشوه. ناز).
قبچور- قابچیر (Qabçır) (مالیات حیوانات).	قاوت- قاووت (Qavut) (آرد نخودچی که با قهوه و شکر یا قند کوییده مخلوط کنند و بیشتر در سوگواریها می خورند).
قبراق- قیوراق (Qıvrac) (جلد).	قاود- قاووت (Qavut) ← قاوت.
قبرقه- قاییرقا (Qabırqa) (استخوان سینه). [قاپاماق: پوشاندن. در بر گرفتن].	قارومه- قۇورۇما (Qovurma) (قورمه).
قبقاب- قابقاب (Qabqab) ← کباب.	قاولوج- قاولیجا (Qavlıca) (حساسیت).
قبه- قوبپا (Quppa). توْموراو.	قاولوغ/قاولوق- قۇولۇق (Qovluq) (کیف).
قُب- قوب (Qob) (قسمت از صورت که روی دهان واقع شده است).	

قدک- قاداق (Qadaq) (پیاله). ↑	قپاق- قاپیق (Qapıq) (بر جاس).
قدکچی- قاداقچی (Qadaqçı) (پیاله فروش). ↑	قپچاق- قیپچاق (Qıpçaq) (گره درخت.
قر- قیر (Qır) (ادا. اطوار). [قیرماق: بریدن. قطع کردن].	متحرک. پر جنب و جوش).
قارا- قارا (Qara) (سیاه. بزرگ).	قچور- قابجیر (Qabcır) (مالیات حیوانات).
قراچور/قراجولی- قارا چور (çor) (Qara çor) (شمشیر دراز).	قپوز- قوپوز (Qopuz) (ساز).
قراچول- قارا چول (Qara çul) (سیاه جامه).	قترماق- قوتورماق (Qoturmaq) (بی مصرف. بیکار).
قرا سنقر- (جان) قارا شونقار (şunqar) (Qara şunqar) (شاهین سیاه).	قسز- قوتسوز (Qutsuz) (بدبخت).
قراسوران- قارا سوران (Qara soran) (سوران نگهبان راه).	تفق- قاتیق (Qatiq) (خورشت. ماست).
قراطاط- قارا تات (Qara tat).	[قاتماق: در آمیختن. هم زدن. مخلوط کردن].
قرا طاوخ- (جان) قارا تویوق (Qara toyuq) (سار سیاه).	قتلغ- قوتلوق (Qutluq) (خوشبختی).
قراغ- قوروق (Qoruq) (منع. حفاظت). [قوروماق: پاس داشتن. حفظ کردن].	قتی- قوتو (Qutu) (ظرف).
قراغچی- قوروقچو (Qoruqçu) (بازدارنده). [قوروماق: پاس داشتن. حفظ کردن].	قچق- قوچق (Qoç) (گوسفند نر).
قراغوش/قراقوش- (جان) قارا قوش (Qara quş) (عقاب سیاه).	قچغار- قوچغار (Qoçqar) (گوسفند پروار گشندی).
قراق- قوروق (Qoruq) (منع. حفاظت). [قوروماق: پاس داشتن. حفظ کردن].	قچاق- قوچاق (Qoçaq) (نیرومند).
	قچغار- قوچغار (Qoçqar) (گوسفند پروار گشندی).
	قدغن- قاداغان (Qadağan) (ممنوغ).
	[قاداماق: میخ دوز کردن. محکم کردن. فشردن. دوختن (چشم). کوییدن (میخ). کوتاه کردن. ترساندن. متهم کردن].
	قدغانچی- قاداغانچی (Qadağançı) (بازدارنده). ↑

قرغۇی- (جان) قیرقى (Qırqı) (باشە).	قراقروت- قارا قوروت (Qara qurut) (کشک سیاه).
قۇق- قۇرۇق (Qoruq) (حفاظت شده).	قراقلاغ- (جان) قارا قولاق (Qara qulaq) (سیاه گوش).
[قورووماق: پاس داشتن. حفظ کردن].	قران- قیران (Qiran) (واحد پول).
قرق- قورو (Quru) (خشک). [قورووماق: خشک شدن].	[قیرماق: بریدن. قطع کردن].
قرقاول- (جان) قیرقوّول (Qırqovul).	قراؤل- قاروّول (Qarovul) (دیده بان).
قرقچى- قۇرۇقچۇ (Qoruqçu).	[قورووماق: پاس داشتن. حفظ کردن].
[قورووماق: پاس داشتن. حفظ کردن].	قراؤلچى- قاروّولچۇ (Qarovulçu) (دیده بان). [قورووماق: پاس داشتن. حفظ کردن].
قرقره- قارقارا (Qarqara).	قراؤلخانه- قاروّولخانا (Qarovul xana) [قورووماق: پاس داشتن. حفظ کردن].
قرقشه- قارغاشا (Qarğasha) (سروصدا).	قۇربان- قوربان (Qorban) (کماندان.
قرقى- (جان) قیرغى (Qırğı).	ترکش. فدائی. قربانی). [قۇرۇمماق: پاس داشتن. حفظ کردن].
قرم پف- قوروومپئت (Qurumpuf).	قربوس- قورپوز (Qorpuz) (کوهه زین).
[جاکش].	قورت- قورت (Qurt) (جرعه).
قرم دنگ- قوروومدانق (Qurumdanq).	قرتى- قيرتى (Qırtı) (حساس).
[جاکش].	قرچى- قۇرچۇ (Qorçu) (اسلحه دار).
قرمز- قیرمیز (Qırmızı) (سرخ)	[قورووماق: پاس داشتن. حفظ کردن].
قرمزى- قیرمیزى (Qırmızı) (سرخ رنگ).	قرداش- قارداش (Qardaş) (برادر).
قرمسا- قورووممسا- (Qurumsaq).	قرشمال/غىرشمال- قىرىشمال (Qırışmal) (دشنام شوخي آمیز).
[جاکش].	قرص- قىرس (Qırs) (گرد. قلبه).
قرموت- قۇرموت (Qormut) (مخلوطی از کاه و یونجه که به اسب دهنده).	قرصه- قىرسا (Qırsa) (گرد. قلبه).
[قورووماق: پاس داشتن. حفظ کردن].	
قمه- قۇورما (Qovurma) (قورمه).	
قرناق- قیرناق (Qırnaq) (کنیز).	
قربوت- قوربوت (Qurut) (کشک).	

رسوبات رسی و سرخ رنگ است).	[قوروماق: خشک شدن].
[قیزماق: سرخ شدن. اوزمک: قطع کردن. شنا کردن].	[قورووق- قورُوق (Qoruq) (منع. حفاظت). [قوروماق: پاس داشتن. حفظ کردن].
قریباش- قیزیلباش (Qızılbaş) (سرخ سر. فدای). [قیزماق: سرخ شدن].	قرومپوت- قوروهمپوت (Qorumpot) (واسطه).
قریچه- قیزیلچا (Qızılca) (سرخ ک).	قره- قارا (Qara) (سیاه. بزرگ).
[قیزماق: سرخ شدن].	قره سوران- قارا سوران (Qara soran) (ژاندارم).
قریل غاز- (جان) قیزیل قاز (Qızıl qaz) (غاز سرخ). [قیزماق: سرخ شدن].	قره غاز- (جان) قارا قاز (Qara qaz).
قرمت- قازامات (Qazamat) (زندان).	قره قولاق- (جان) قارا قولاق (Qara qulaq) (سیاه گوش).
[قازماق: کندن. حفر کردن].	قره کهر- قارا کهر (Qara kəhər) (اسبی که به رنگ قهوه ای سیر باشد).
قرن قفلی- قرن قفلی (Qəzən qoflı).	قره نی- قارا نی (Qara ney) (نی سیاه).
قیسیر- قیسیر (Qisir) (نازا. عقیم).	قره یراق- قارا یاراق (Qara yaraq) (حامل و رساننده اسلحه).
[قیسماق: تنگ کردن. فشردن].	قرزاق- قازاق (Qazaq) (مرد سخت و تند).
قرسراق- قیسراق (Qısraq) (مادیان).	قرغان/قرقون- قازان (Qazan) (دیگ).
[قیسماق: تنگ کردن. فشردن].	[قازماق: کندن. حفر کردن].
قسنجه- قاشینجا (Qaşınca) (مالش دل از فرط هوس). [قاشیماق: خاریدن].	قرزل- قیزیل (Qızıl) (طلاء. سرخ).
قشخون- قوشخون (Qoşqun) (پاردم).	[قیزماق: سرخ شدن].
[قوشماق: بهم بستن. همراه کردن].	قرزل آلا- (جان) قیزیل آلا (Qızıl ala) آلا بالیق (Ala balıq).
قشقرق- قیشقیریق (Qışkıraq) (هیاهو).	قرزل اوزن- قیزیل اوزن (Qızıl üzən) (سرخ رود. رودخانه ای که دارای
[قیشقیرماق: فریاد کشیدن].	
قشققه- (جان) قیشقیراق (Qışkıraq) (هیاهو).	
(کشکرک. زاغی). [قیشقیرماق: فریاد کشیدن].	
قشقون- قوشخون (Qoşqun) (پاردم).	

قلاچو- قولاجو (Qulacu) (جام و ظرفی که از چرم می‌ساختند و در آن آب و شراب می‌نوشیدند از نوع آبغوریهای بلغاری. نهری که در آن ستوران در موسم سرما آب خورند).	[قوشماق: بهم بستن. همراه کردن].
قلاچوری- قاراچورلو (Qara çorlu) (دارنده شمشیر دراز).	قشقه- قاشقا (Qaşqa) (نشان پیشانی).
قلاش- قاللاش (Qallaş) (ولگرد. مفلس).	قشلاق- قیشلاق (Qişlaq) (زمستانگاه).
قلاغ- قولاق (Qulaq) (کناره).	قشلامیشی- قیشلامیشی (Qişlamış) (حرکت به قشلاق).
قلان- قالان (Qalan) (مالیات گله. ییگاری).	قشلق- قیشلیق (Qişlıq) (زمستانی).
قلاوز/قلاویوز- قیلاوز (Qılavuz) (راهنما).	قشن- قوشون (Qoşun) (سپاه). [قوشماق: بهم بستن. همراه کردن].
قليیگی- قوں يىگى (Qol boyi) (حاکم شهر یا ناحیه).	قشنه- قاشانگ (Qaşənq). قشنگ (زیبا).
قلپاچ- قالپاچ (Qalpaq) (درپوش. کلاه چهارگوش).	قشو- قاشۇو (Qaşov) (تیمار. خارش).
قلتاق/قلطاق- قالتاق (Qaltaq) (چوب بندی زین اسب).	قاشیماق: خاریدن. [قوشون (Qoşun) (سپاه). [قوشماق: بهم بستن. همراه کردن].
قلتبان- قالتابان (Qaltaban) (دیویث).	قطار- قاتار (Qatar).
قتق- قوْلتوق (Qoltuq) (زیر بغل).	قطاس- قوتاز (Qotaz) (پرچم که دم گاو کوهی بود).
قلج- قیلینچ (Qılinc) (شمشیر).	قطره زدن- قاتراماق (Qatramaq) (به سرعت راه پیمودن).
قلج- قوْللوج (Qolluc) (چهارپایی که دو پایش از هم جدا و دور باشد و مهره های زانوهاش نزدیک به هم پیوسته، چنان که به هنگام راه رفتن برهم ساید).	قل- قول (Qul) (برده).
	قلاب- قوللاب (Qullab).
	قاداج- قولاج (Qolac) (کشش کمان به زور).
	قلاج- قولماچ (Qolqaç) (جستن اسب و راه جسته جسته رفتن آن). [قوْلقوماچ: جهیدن. پریدن].

قمق- قاماق (Qamaq) (از اقوام ترک).	قلچاق- قولچاق (Qolcaq) (دستبند).
قمه- قمه (Qəmə). قاما (شمشیر).	قلچماق- قول چوماقد (Qol çomaq) (نیرومند).
قمیز- قمیز (Qəmiz) (شیر ترش).	قلدر- قولدور (Quldur) (دزد. زور گو).
قمیش- قامیش (Qamış) (ادا و اطوار).	قلعه- قالا (Qala) (دژ) [قالاماق: انباشتن.
قناق- قوناق (Qonaq) (مهمان). [قوئُماق:	روی هم چیدن].
فرو د آمدن].	قلعه بیگی- قالا بیگی (Qala bəyi) (خوی. خلق).
قنداق/غنداغ- قونداق (Qundaq) (پیچه نوزاد) [قونماق: بستن. پیچیدن].	قلق- قیلیق (Qılıq) (خدمت. اجرت)
قنگلا- قونقاولا (Qonaqla) (مالیات پذیرایی عمال دولت). [قوئُماق: فرو د آمدن].	[قیلماق: انجام دادن].
قفق- قوناق (Qonaq) (مهمان). [قوئُماق: فرو د آمدن].	قلق- قوللوق (Qulluq) (خدمت. اجرت)
قو- (جان) قو (Qu).	[قولماق: خواستن].
قواره- قاورا (Qavara).	. (Qulluqçu) (خدمتکار) [قولماق: خواستن].
قوپوز- قوبوز (Qopuz) (ساز).	قلقچی- قیلیقچی (Qılıqçı) (هدف گیر).
قوچ- (جان) قوچ (Qoç).	قلماش- قالماش (Qalmaş) (یاوه گو).
قودر- قور (Qor) (سلاح). [قوروماق: پاس داشتن].	قلنبه- قولونبا (Qulunba).
قورباگه/قرباگه/قرباگه- (جان) قورباگا (Qurbağa).	قلوز/قلوز- قیلوز (Qılavuz) (راهنما).
قورت- قورت (Qurt) (جرعه).	قليچ- قيلينج (Qılinc) (شمشیر).
قورت اودى- (گیا) قورد اوْتو (Qurt otu) (خاراگوش).	قماط- قامات (Qamat) (قنداق بچه).
قورچى- قورچو (Qorçu) (اسلحة دار).	قمحى- قامچى (Qamçı) (تازیانه).
[قورماق: پاس داشتن].	قمعچ- قيمىچ (Qımic) (چىزى را به زور و تندى گرفن) [قیماماق: تصاحب کردن].
قورچى باشى- قورچو باشى (Qorçu	قەچىل- قامچىل (Qamçıl) (تازیانه کوچك).
	قمرى- قومورا (Qumura) (پرنده اى شبیه به کبوتر).

قوشچی - قوشچو (Quşçu) (پرنده باز). قوشلامیشی - قوشلامیشی (Quşlamışçı) (شکار پرنده).	(baş) (رئيس اسلحه دارها). [قوروماق: پاس داشتن].
قوشمن - قوشون (Qoşun) (سپاه). [قوشماق: بهم بستن. همراه کردن].	قورخانه - قورخانا (Qorxana) (اسلحة خانه). [قورماق: پاس داشتن].
قوشون - قوشون (Qoşun) (سپاه). [قوشماق: بهم بستن. همراه کردن].	قورماج - قوروورماج (Qovurmac) (گندم بریان شده). [قورماق: سرخ کردن. تف دادن].
قوشه - قوشنا (Qoşa) (جفت). [قوشماق: بهم بستن. همراه کردن].	قورمه - قوروورما (Qovurma) (گوشت بریان). [قورماق: سرخ کردن. تف دادن].
قوطی - قuto (Qutu) (قاطع). قاپدیرقا (جعبه).	قورمه پلو - قوروورما پیلوو (Qovurma pilov) (pilov).
قول - قول (Qol) (بازو. قلب لشکر. انبوه سپاه). [قولماق: بستن].	قوروت - قوروت (Qurut) (کشک). [قورماق: خشک شدن].
قول بیگ - قول بیگی (Qol bəyi) (حاکم شهر یا ناحیه).	قورومدنگ - قورومدانق (Qurumdanq) (واسطه).
قولق - قولوق (Qovluq) (کیف).	قوری - قورو (Qoru). [قورماق: پاس داشتن].
قوللر/قلر - قوللار (Qullar) (غلامان). [قولماق: خواستن].	قوریلتای - قورولتای (Qurultay) (کنگره) [قورماق: برپا کردن].
قوللر آفاسی - قوللار آفاسی (Qullar ağası) (مهتر غلامان).	قوز - قوز (Quz) (برآمدگی پشت).
قولنج - قولونج (Qulunc) (درد ستون فقرات در ناحیه شکم. کوهان).	قوزک - قوزاقد (Quzaq) (برآمدگی مچ پا).
قولوقچی - قوللوقچو (Qulluqçu) (خدمتکار). [قولماق: خواستن].	قوزه - قوزا (Qoza) (داراقيق (غلاف پنبه).
قوی ئیل - قوی ایل (il) (سال گوسفند).	قوش - قوش (Quş) (پرنده).
قهرمان - قاهرمان (Qaharaman)	

قیمه - قیما (Qıyma). خینچیم (Xıncım). قایما (گوشت خرد کرده).	[قاهاراماق: خم کردن].
قیمه پلو - قیما پیلاو (Qıyma pilav). قیه - قیو. قیی. (Qiy) (جیع).	قیتول- قیتیل (Qıtıl) (استراحتگاه اردو).
کابک - قاپوق (درپوش). [قاپاماق: پوشاندن. در بر گرفتن].	قیجا- قایچی (Qayçı) (قیچی).
کابلچ - قاپلیچ (انگشت کوچک درست و پا).	قیچ - (گیا) قیچ (Qıç). قاراقان (Qaraqan) (قیچ صحرایی).
کابوس - قاپیس (بختک). [قاپاماق: پوشاندن. در بر گرفتن].	قیچاچی- قیچاچی (Qıçacı) (خیاط).
کابوک - قاوق (Qavuq) (لانه مرغ. زنبیلی که از سقف آویزان کنند تا کبوتر در آن آشیانه کند). [قاوماق: خالی کردن. تهی کردن].	قیچی- قایچی (Qayçı) (درویش).
کابیله - قابل (Qabla) (هانون. هر چیز که در آن غله بکویند).	قیزه - قیسا (Qısa) (لُنگی که درویش جای شلوار به کمر بندد) [قیسماق: فشردن].
کاپوت - فرانسوی از ترکی [قاپود (Qapud)	قیسی- قایسی (Qaysı). زردالی (Zərdalı)
کاتوره - قاتیرا (Qatırıa) (سرگشته). [قاتماق: درهم آمیختن].	قیش- قایش (Qayış) (تسمه).
کاچ - قاچ (Qaç) (تارک سر. فرق سر).	قیشلاغ- قیشلاق (Qışlaq) (زمستانگاه).
کاچار/کاچال - قاجار (Qacar) (ظرف).	قیشلامیشی- قیشلامیشی (Qışlamış) (حرکت به قشلاق).
کاچک - قاچاق (Qaçaq). قاجاق(فرق سر).	قیقادج- قیقادج (Qıyqac) (کچ). [قیماماق: تنگ کردن].
کاچول - قاچیل (Qaçıl) (جنیش سرین در رقص) [قاچماق: دررفتن. گریختن].	قیقاداق/قیقناق- قایقاداق (Qayqanaq) (خاگینه).
	قیلیچ- قیلینچ (Qılınç) (شمشیر).
	قیلیچ قورچیسی- قیلینچ قورچوسو (Qılınç qorçusu) (شمشیردار).
	قیماز- قیماز (Qıymaz) (خدمتکار). [قیماماق: تنگ کردن].
	قیماماق- قایماماق (Qaymaq) (سرشیر).

کاکوتی- (گیا) ککلیک اوتو (Kəhlilik). آویشن.	کاچه- فاجا (Qaça). فاجا (زنخدان).
کال- قال (Qal) (گودال بزرگ، زمین شکافته و زمینی که آب آن را کنده و گود کرده باشد. مقام. جایگاه). [قالماق: باقی ماندن. ماندن].	کارسان- قارسان (Qarsan) (ظرف مدور). کارنجک- قارینجاقا (Qarıncaq) (خیار).
کالا- قالا (متاع. سرمایه) [قالماق: باقی ماندن. ماندن].	کاروان- قاراوان (Qaravan) (قافله). کاریز- گوریز (Gəvriz). کهربایز.
کالار- قالار (Qalar) (تحته سنگ پهن و بزرگ) [قالماق: باقی ماندن. ماندن].	کاسنی- (گیا) قاسنی (Qasnı).
کالاو- قالاو (Qalav) (نادان. احمق. سرگشته). [قالماق: باقی ماندن. ماندن].	کاشانه- قوشانا (Qavşana). قاشانا (خانه) [قاوماق: خالی کردن. حفر کردن].
کالباس- قولباس (Qalbat) (گوشت گاو و غیره که با بعضی مواد پخته و درون روده کنند. جگر آکند). [قول+باسا].	کاغذ- قاغیت (Qağıt) ((برگه خشک چوب) [قاویماق/قاوماق: خشک شدن]. کاغذلغ- کاغیذلیق (Kağızlıq). قاغیتلیق (در و پنجه چوبی که کاغذ چرب به جای شیشه بر روی آنها می چسبانندن). کاغذ چرب که به جای شیشه در درب و پنجه به کار می رود).
کالبد- قالبات (Qalbat) (چارچوب. اندام). [قالماق: باقی ماندن. ماندن].	کاف- قاو (Qav) (شکاف). [قاوماق: خالی کردن].
کالجار- قالجار (Qalcar) (غوغای همه‌مه).	کافتن- قاوماق (Qavmaq) (شکافتن).
کالم/کالمه- قالیم (Qalim). قالما (زن بیوه یا طلاق گرفته و در خانه مانده). [قالماق: باقی ماندن. ماندن].	[قاوماق: خالی کردن].
کالنجه- (جان) قالنجا (Qalınca) (فاخته). [قالماق: باقی ماندن. ماندن].	کافته- قاوتا (Qavta) (شکافته). [قاوماق: خالی کردن].
کالو- قالی (تنه. بدنه). [قالماق: باقی ماندن. ماندن].	کاک/کاکا- قاغا (Qağa) (برادر. پیرغلام. مرد).
	کاک- قاق (Qaq) (نوعی نان شیرینی) [قاوماق: خشک شدن].

کاور- [فرانسوی از ترکی] قاپار (Qapar). قاوار (پوشش). [قاپاماق: پوشاندن. در برگرفتن].	کالوس- قالیس (نادان. احمق). [قالماق: باقی ماندن. ماندن].
کاوش - قاوش. گووش (ظرفی که در آن ماست کنند و حرکت دهند تا مسکه آن برآید). [قاوماق: خالی کردن].	کالی- قالی (Qalı) (نگهبان. متاخر. بیغانه. وامی که به تأخیر افتاد). [قالماق: باقی ماندن. ماندن].
کاوک- قاواق (Qavaq) (میان تهی). [قاوماق: خالی کردن].	کالیدن- قالماق (Qalmaq) (آشفته شدن. گرفتار شدن). [قالماق: باقی ماندن. ماندن].
کاوکاو- قاوقاو (Qavqav) (جستجو). [قاوماق: خالی کردن].	کالیم- قالیم (Qalım) (شیربهاء). [قالماق: باقی ماندن. ماندن].
کاول- باخاقول (Baxaqul) (سفره دار). [باخماق: بررسی کردن].	کالیو- قالیو (Qalıv) (کندذهن). [قالماق: باقی ماندن. ماندن].
کاولاک- قاولاک (Qavlak) (میان تهی). [قاوماق: خالی کردن].	کام- قام (Qam) (آنچه بدان در را بینند). [قامماق: بستن. در برگرفتن. احاطه کردن].
کاویلدن - قاولاماق (Qavlamaq). [قاوماق: خالی کردن].	کامن- قامین (Qamin) (پنهان شونده. پوشیده شونده). [قامماق: بستن. در برگرفتن. احاطه کردن].
کاویش - قوووش. گوووش (Govuş) (ظرف) [قاوماق: خالی کردن].	کامه- قاما (Qama) (یک محصول لبنی).
کاه - قاو (Qav) [قاوماق: خالی کردن].	کان- کان. شاختا (Şaxta) (معدن).
کبرتایه- قاپرتا (Qapırta) (روختی) [قاپاماق: در برگرفتن].	کاناڑ- کونز (Könəz) (بن خوشة خرما).
کبره- کبره (Kəbrə). قابرا. قپرا. (پوسته نازک روی زخم).	کانور- کانیر (Kanır) (کندوی غله).
کبکاب- قابکاب (Qabqab) (کفشه) [قاپاماق: پوشاندن. در برگرفتن].	کانیو- قاناوا (Qanava) (آبراهه).
کبل- قاپاق (Qapal) (پوستینی که از	کاواک- قاواق (Qavaq) (میان تهی). [قاوماق: خالی کردن].

علم که پیش اپیش دسته های عزادری حرکت دهند. پشته. اسب یدک).	پوست گوسفندان بزرگ دوزنده. پوستین گوسفند) [قایماق: پوشاندن. دربرگرفتن].
کته- قاتا(Qata)(برنجی که بدون روغن پیزند و گاه چیزهایی نیز با آن مخلوط کنند). [قاتماق: مخلوط کردن. آمیختن].	کبوس- قوبوس(Qopus)(کچ. ناراست). [قوپماق: کنده شدن. جدا شدن].
کتیر- کبیر(Kəpir)(شوره زار).	کبه- کوبیه (Köpbə)(برآمدگی).
کتیرا - (گیا) کیتره (Kitrə).	کُپ- کوب (Küp)(خُم. ظرف شیشه ای بزرگ و دهان تنگ).
کجا - قانچا(Qança)(در کدام محل؟)	کپازه- کؤوه زه (Kövəzə)(هر چیز تو خالی کماند کدو که در مسابقه تیراندازی به عنوان هدف بکار رود).
کجاوه - کؤچه به (Köçəbə). [کؤچمک: مهاجرت کردن].	کپک- کؤپک (Köpək)(سگ).
کجیم/کجین - گچین (Gecin) (برگستان. تن پوش اسب در جنگ).	کپل- کؤپل. کوپول (Köpül)(فریبه).
کچک - کیچیک (Kiçik)(خرد. پایین رتبه). [کیچیمک: خرد کردن].	کپنک- کپنگ (Kəpənk)(بالاپوش).
کچل - کچل (Keçəl).	کپیدن- کؤپمک (Köpmək)(باد کردن. ورم کردن).
کچول - قاچیل (Qaçıl) (جنبش سرین در رقص) [قاچماق: در رفتن. گریختن].	کپیر- کبیر(Kəpir)(شوره زار).
کچیر - کئچیر (Keçir) (رهبر. پیشوای کتچمک: عبور کردن. سبقت گرفتن).	کتاره- قیتارا (Qtara)(آلت برش). [قیتماق / قیرماق: بریدن. قطع کردن].
کچین - قاچین (Qaçın) (کچ و کوله) [قاچماق: در رفتن. گریختن].	کتخ- قاتیق (Qatiq)(مات) [قاتماق: هم زدن. مخلوط کردن].
کد- کند (Kənd) (روستا).	کتره- کتره (Kətərə)(سخن بی معنی).
کدباشی- کندباشی (Kənd başı) (رئیس ده).	کتک- کئتك (Kötək)(ضرب و شتم).
کدنگ- دگنک (Dəyənək) (چوب گازر). [دؤگمک: کوییدن].	کتگ- گئتك (Götək)(ریشه های کوچک که از درخت انگور برآید).
	کتل- کوتل (Kötəl). گوتل(تپه. گردن).

کُرچن - قیرجان (Qırçan) (غضروف). استخوان نرم.	کواغلی - کوراوغلو (Kor oğlu) (کورزاد. گوشه‌ای ضربی در دستگاه ماهور).
کرجی - کرجی (Kərəci) (نوعی قایق).	کران - قیران (Qiran). [قیرماق: بریدن].
کِرچ - قیرچ (Qırç) (بریده). [قیرماق: بریدن].	کرانه - قیرانا (Qırana). [قیرماق: بریدن].
کُرچ - قیرت (Qırt). کورت (Kürt) (مرغ خانگی که از تخم گذاشتن باز ایستاد و مایل به خوابیدن روی تخم برای باز کردن جوجه باشد).	کواه - قیراق (Qıraq) (کناره). [قیرماق: بریدن].
کرچک - گرچک (Gərçək) (بید انجیر. درختی که رونگش هم برای سوخت و هم برای درمان کاربرد دارد).	کَپَى - (جان) کیرپی (Kirpi) (جوچه تیغی). [کیریمک (Kirimək): کز کردن. بی حس شدن. یکجا جمع شدن].
کُرچه - قورچا (Qurça) (اطافکی که پالیزانان در مزرعه از چوب و علف سازند). [قورماق: برپا کردن].	کرپی - کورپو (Körpü) (پل).
کرخ/کوخت - کیریخ (Kirix). [کیریمک (Kirimək): کز کردن. بی حس شدن. یکجا جمع شدن].	کورپه - کورپه (Körpə) (نوزاد. هندوانه و خربزه وغیره که خوب رشد نکرده باشد).
کُردو - کردو (Gərdi) (کردی (Kərdi) (بخشی از مزرعه) [کرمک: بریدن. قطعه قطعه کردن].	کوت - گردی (Gərdi). کردی (Kərdi) (کلبه‌هایی که از تنۀ درختان ساخته می‌شود و برای اتصالات از میخ آهنی استفاده نمی‌شود).
کُردنگ - قارتان (Qartan). قارتین (ابله. احمق. بدھیکل. بی اندام. دیوث. قلبان). [قارتیماق: کهنه شدن. فرسوده شدن].	کَرْتَه - کرته (Kərtə) (قطعه زمین کوچکی که در آن چیزی کاشته باشند).
کُردو - کردو (Gərdi) (کرت. باغچه حیاط. نوعی شفتالو. شاخه ای از درخت که از درخت بریده باشند. بخشی از مزرعه که کناره‌های آن را بلند کنند تا	کُرْتَه - قیرتا (Qırta) (پیراهن. نیمنه).
	کَرْجَ - کرج (Kərəc) (گوی گریبان. پارچه ای که از گریبان بیرون آورند. قاج خربزه یا هندوانه. تکه. قطعه). [کرمک:

کمان). [کرمک/گرمک: کشیدن].	آب در آن نشیند و در میان آن بکارند.
کرکیاق- کرکیره (Kerkirə) (مساعدۀ لشکر که از مواجب مشاغل دیگر کم می شد. دیوانی که تصدی امر مساعدۀ مذبور را بر عهده داشته. متصدی این دیوان).	کرسان- قورسان (Qursan) (ظرف مدور و صندوق مانند که از گل یا چوب سازند و حلوا و میوه و مانند آن نهند).
کوکز- کرکز (Kerkəz) (دلیل. نشانه) [کرمک: بریدن].	کرسنه- قارسانا (Qarsana). قارتانا (Qartana) (چرک. ریم) [قارتماق: پوسته بستن].
کرگدن- (جان) گرگیدن (Gəgidən) (کشنده. نیرومند. آزار دهنده).	کرسی- قورسو (Qursu) [قورماق: برپا کردن. استوار ساختن].
کرمه- کرم (Kermə) (فضلۀ حیوان که در طولیله کوپیده شده و سفت شده و بریده بریده بردارند و به مصرف سوخت برسانند) [کرمک: بریدن].	گُرُش- کیریش (Kiriş). گریش (ریسمانی که از مو بافته باشدند) [گرمک: کشیدن].
کون- کورن (Kürən). ← کرند.	گرشته- قیریشدا (Qırışda) (خس و خاشاک). [قیرماق: بریدن].
کوفا- کرنی (Kərəney). قره نی.	کوشمان- قیریشمان (Qırışman) (جداب).
کونجو- قارانچی (Qarancı) (بختک. کابوس) [قاراماق: سیاه کردن].	کوشمه- قیریشما (Qırışma) (ناز و ادا) [قیرماق: بریدن].
کونند- (جان) کورند (Kürənd). (اسب سرکش حنایی رنگ. اسبی که به رنگ زرد پر رنگ یا حنایی باشد).	کرفت- قیریف (Qırıf) (زشت).
کُرَنَد- قوران (Quran). (حلقه مردم. جرگه). [قورماق: گرد آوردن].	کوفکه- کرفکه (kərəfkə) (زره).
کرنش/کورنش- کورنوش (Kürnüş) [کورمک: چنگ زدن].	گُرُک- کورک (Türk) (پوستین).
کُونگ- قوران (Quran). (حلقه مردم.	کرکانک- گرگینک (Gərginmək) (غضروف).

بر پیشانی ریزد. نان کلیچه). [کسمک: بربیدن].	جرگه. میدان). [قورماق: گرد آوردن]. کروامک- گروه مک (Gərvəmək).
کسمه شکستن- کسمه لەمک (Kəsmələmək) (مویی چند را پیچ دادن و به رخسار گذاردن).	قارواماق (گریبان کسی را گرفتن. فنی در کشتی که در آن پایی حریف را بر لگن خاصره او نهند و سینه خود را برپای او گذارده و به هر دو دست میان بند را بگیرند).
کسوت- قیسبات (Qisbat) (جامه و کمربند پهلوانان و دلاوران). [قیسماق: فشردن].	کروژ- قیریش (Qırış) (نشاط) [قیرماق: شکستن. طنازی کردن].
کسوف- کوسوب (Küsüb) (خورشید گرفتگی. گرفتگی. خفگی) [کوسمک: قهر کردن].	کروک- کوروک (Kürük) (ساییان).
کشاکش- چک ها چک (Çək ha çək) [چکمک: کشیدن].	کرووه- قوْرۇق (Qoruq) (مقام. منزل. آشیانه). [قوْروماق: پاییدن. حراست کردن].
کیشته- قیشتا (Qıṣṭa) (میوه خشک کرده برای زمستان).	کَروه- کروه (Kərvə) (دندان سوراخ).
کشوه- قاشیرا (Qaşıra) (رنده) [فاشیماق: تراشیدن].	کُوه- قورا (Qura) (گوی. گرد).
کشش- چکیش. (Çəkiş) [چکمک: کشیدن].	کریچ- کریچ (Kəric) (خانه کوچک).
کشک- کوچک (Köçək). چوکه لک (Çökələk) [چؤکمک: رسوب کردن].	کز- کوز (Köz).
کشکرک- (جان) قشیقیراق (Qışqırəq) (زاغی).	کِز- گیز (Giz) (کمین کرده مخفی شده و جمع و جور نشسته. کرخ و گرفتگی بر اثر سرمای شدید).
کشکک- قیچقاق (Qiçqaq) (کاسه زانو).	کزاپه- گزه وه (Kəzəvə) (محمل. کجاوه). [گزمهک: گردش کردن].
کشکلک- قاشقالاق (Qaşqalaq) (استخوان گرد روی زانو).	کزغان- قازان (Qazan) (دیگ). [قازماق: حفر کردن].
کشکله- قاشقالا (Qaşqala) (پایی افزار	کسمه- کسمه (Kəsmə) (موی زلف که

کفیز - گؤوز (Gövüz) (پیمانه).	شاطران و پیاده روان).
[گوْماق / قاوِمَق: خالی کردن].	
کله - کله (Kəkə) (فضله).	کشک- فاشقاق (Qaşqaq) (استخوانی است در ساختمان مفصل زانو که در ضخامت وتر عضله چهار سر قرار دارد.
کلات - قالات (Qalat) (محل اباشتن).	
[قالاماق: اباشتن].	کشکول - کؤوچول (Kövçül).
کلاش - قاللاش (Qallaş) (ولگرد).	[گوْماق / قاوِمَق: خالی کردن].
[قالماق: ماندن. پیر شدن].	کشمش - (گیا) کئچمیش (Keçmiş) (گذشته. مانده). [کنچمک: گذشتن. سپری شدن].
کلابه - کله بک (Kələbək) (چرخ نخ ریسی).	کشیک- کشیک (Keşik) (نگهبانی).
کلاعغ - (جان) قالاغای (Qalağay).	کشیکچی - کئشیکچی (Keşikçi) (نگهبان).
کلاف - قالاف (Qalaf).	
کلافه - قالافا (Qalafa) (سرگشته. حیران).	کف - قاف (Qaf) (سطح).
کلاک - قالاق (Qalaq) (دشتی که در آن ابدأ زراعت نشده). [قالماق: ماندن. پیر شدن].	کفتار- (جان) قافتار (Qaftar). قاودار (نوعی حیوان درنده که قبرها را می‌کند. پیر. سالخورده) [گوْماق / قاوِمَق: خالی کردن].
کلپته - کالاپت (Kalapet) (هدیان).	
کلبک - کؤلبک (Kölbək) (جای مخفی. پستو. کمینگاه).	کفرا - قوْورا (Qovra) (پوست درخت خرما) [گوْماق / قاوِمَق: خالی کردن].
کلته - قالتا (Qalta) (حیوان پیر و از کار افتاده، حیوان دم بریده و شخص الکن).	کفش - قوْوش (Qovuş). [گوْماق / قاوِمَق: خالی کردن].
[قالماق: ماندن. پیر شدن].	
کلچ - قالجا (Qalca) (سبدبرگی که با آن پهن و سرگین چارپایان را برای سوزاندن جمع کنند).	کفل - کئپل (Köpel) (طرف بالای ران).
کلخ - قالخاج (Qalxac) (چرک. ریم).	کفن - قاپین (Qapın). کپین (Kəpin) (قاپاماق: پوشاندن. در بر گرفتن).
	کفیدن - قاوِمَق (Qavmaqlı) (شکافتن). [گوْماق / قاوِمَق: خالی کردن].

کلنگ - کولونگ(Külünگ) (ابزار مخصوص حفر کردن).	[قالخماق: برآمدن].
کلوتک - کوتک(Kötök) (چوبدستی. چوب گازر یا رختشوی).	کُش - کولوش (Küləş) (کاه بن. کاه پوشال).
کلوج / کلوچه/کلیچه - کولچه (Külçə) (گرده نان).	کَلَك - کلک (Kələk). (حیله. سنگهایی که برای علامت گذاری روی هم بچینند) [کله مک/قالماق: روی هم گذاشتن].
کلون - گیلان(Gilan) (کلید چوبی و یا آهنی پشت در).	کلنبه - قولونبا (Qulunba) (درشت و ناهموار).
کله جوش - قالاجوش(Qalacoş) (نوعی غذای آبکی که با روغن، ماست، پیاز و گوشت سرخ شده تهیه کنند).	کلنچار - (جان) قیلينچار (Qılınçar) (خرچنگ).
کلیچه - قالیجا(Qalıca) (جامه ای که بین رویه و آستر آن پنه دوخته باشند، نوعی نیمتنه بلند که دامن آن تار روی ران می رسد). کولچه ((Külçə) (نوعی نان).	کلنچار - قالانچار (Qalancar) (ازدحام. کارزار). [قالماق: ماندن. قالماق: انباشتن].
کلید - کیلیت (Kilit). آچار. آلت باز کردن و بستن).	کلنچک - (جان) قیلينچاق (Qılıncaq) (خرچنگ).
کماج - کؤمچ (Köməc) (نوعی نان ضخیم و خشن).	کلندر - قالاندیر(Qalandır) (تومند).
کمر - قamar(Qamar). (احاطه کننده). [قاماماق: احاطه کردن].	[قالماق: ماندن. قالماق: انباشتن].
کمرا/کمره - قamar(Qamara) (خوابگاه چارپایان در صحراء).	کلنده - قالاندا (Qalandə) (چوبکی که یک سر آن را به دول آسیا به طوری نصب کنند که از گردش سنگ آسیا، آن چوبک حرکت کند و از دول کم کم دانه در آسیا رود)
کمک - کؤمک (Kömək).	کلن کیم - گلن کیم (Gələn kim) (کیست که می آید؟) (اصطلاح نظامی قدیمی)
کمین - گمین(Gəmin) (پهلوزنی. مراقبت).	
کمین کردن - گمیلمک(Gəmilmək).	

کُنْس - قینیس (Qınış) (خسیس).	کُنَام - قوتام. این (In). (محل زندگی).
کُنْکَ - قینیق (Qınıq) (خسیس).	[قوْنماق: فرود آمدن].
كَنْكاج / كَنْكاش - کانکاش (Kankaş). (جستجو. واگاوی) [کانماق: حفر کردن. کاویدن].	كَنْج - قینچ (Qınc) (گوشه).
كَنْجاجار - قونچار (Qoncar) (تفاله کنجد).	كَنْجار - قینجار (Qıncar) (خمیدگی).
كَنْجالا - قونچالا (Qanqala) (فاحشه. روسپی) [قانماق: از راه بدر شدن].	كَنْجالا - قونچالا (Qoncar) (تفاله).
كَنْكَلَك - کؤینک (Köynək) (پراهن).	كَنْجَد - کونجود (Küncüd) (نوعی دانه روغنی).
كَنْور - کانیر (Kanır) (کندوی غله). [کانماق: حفر کردن. کاویدن].	كَنْجَل / كَنْجَلَه - قانجیل (Qancıl). قینجیل (درهم فرو رفته).
كَنْيَز - قانیز (Qanız) (خدمتکار) [قانماق: از راه بدر شدن. راه آمدن].	كَنْجَلَه - قینجالا (Qıncala) (درهم فرو رفته و پیچیده شده) [قینجماق: نیشگون گرفن].
كَوَادَه - قاوادا (Qavadura) (چوب زیرین در) [قاواماق: بافتن. تاباندن].	كِنْجَه - قینجی (Qıncı) (تکه گوشت کوچکی که بر سیخ کشند یا قیمه کنند).
كَوَادَه - قاوار (Qavar) (سبد مخصوص حمل میوه). [قاواماق: بافن. تاباندن]	كُنْد - کوت (Küt).
كَوَارَه - قاوارا (Qavara). قوْوارا (کندوی زنبور). [قاواماق: خالی کردن. کَنَدَن]	كُنْدِش - کونده (Kündə) (پنبه زده شده که آن را برای رسیدن پیچیده و گلوله کرده باشند).
كَوَازَ - قاپاز (Qapaz) (سرزنش).	كَنْدَلَان - کاندلان (Kandalan) (خیمه بزرگ که در پیش درگاه ملوک برپایی دارند).
كَوَپَا - قوپا (Qupa) ← کوپه.	كَنْدَلَه - قوندالا (Qundala) (گره شده و جمع شده در یکجا) [قونماق: بستن. پیچیدن].
كَوَپَال - قوپال (Qopal) (گرز).	كَنْدُورَه - کندیره (Kəndirə) (سفره).
كَوَپَلَه - قوپالا (Qopala) (موی فرق سر. کاکل. قبه ای که در ایام شادی و آیین بندند. حباب. شکوفه و بهار درخت). [قوپمامق: جدا شدن. برآمدن].	
كَوَپَه - قوپا (Qupa). کُوپه (Köpə) (روی	

[کۆچمک: مهاجرت کردن. راه پیمودن].	هم انباسته). [قوپماق/کۆپمک: جدا شدن. برآمدن].
کود- کوت (Küt) (توده خاک).	کوت - گوت (Götü)(پشتہ. تل).
کودک- گوتک (Götök). گودک (Güdək) (بچه. نوزاد) [گودمک: پاییدن. گوتورمک: برداشتن. پیروی کردن].	کوت - گود (Güd)(قلعه. دژ) [گودمک: پاییدن. حراست کردن].
کودن- قوودان (Qovdan) (نهام. توخالی) [قووماق: خالی کردن].	کوتال- کوتل (Kötəl) (اسب یدک. تپه).
کوده - گوده (Güdə) (درخت خرمایی که تازه می خواهد از زمین جدا شود).	کوتالجی- کوتلچی (Kötəlçi) (سریاز نگهدارنده اسب یدک).
کورپی- کورپو (Körpü) (پل).	کوتاه - گوده (Güdə).
کورکان- کوره کن (Kürəkən) (داماد. شاهزاده ای که مادرش نیز شاهزاده باشد).	کوقل- کوتل (Kötəl) (اسب یدک. تپه. گردنه. علم که پیشاپیش دسته های عزاداری حرکت دهد. پشتہ. اسب یدک).
کوزه- کوزج (Küzəc). قووزرا.	کوتنگ- کوتک (Kötək)(چوب گازر).
کوز/ کوز- قوز (Quz) (برآمده. بر جسته).	کوتوال- گوده وول (Güdəvül) (پاسبان) [گودمک: پاییدن. نگهبانی کردن].
کوش - قوش (Qoş) (تفلا. تلاش) [قوشماق: دویدن. تفلا کردن].	کوتی - گوتو (Götü)(پشتہ. تل).
کوشش - قوشوش (Qoşuş) (تفلا. تلاش) [قوشماق: دویدن. تفلا کردن].	کوچ/ کوچ - کوچ (Köç) (مهاجرت).
کوشک- کوشک (Köşk) [کۆچمک: کوچ کردن. اقامت کردن].	[کۆچمک: مهاجرت کردن. راه پیمودن].
کوشن- کوشن (Kövşən) (صحراء. سبزه زار). [کئومک: خالی کردن. گستردن].	کوچک- کیچیک (Kiçik). کوچوک (Küçük)
کوشی- قوشو (Qoşu) (سورسات).	کوچه - کوچه (Köçə) (گذرگاه)
[قوشماق: بستن. همراه کردن].	[کۆچمک: مهاجرت کردن. راه پیمودن].
کوفجان- قاوچان (Qavçan) (قفس.	کوچیدن- کوچمک (Köçmək).

کویش- گؤووش (Gövüş) (ظرف دوغ و ماست) [گئومەك/قاوماق: خالی کردن].	جای تنگ). [قاوماق: خالی کردن].
کویلک- کئینک (Köynək) (پیراهن).	کوک- کئک (Kök). (تنظیم. ریشه).
کھسله - قاواسالا (Qavsala) (ابله. احمق) [قاوماق: خالی کردن].	کوک- گوگ (Göy) (آبی).
کھنگو - (پزش) قۇيغانغۇ (Qoyanğı) (نوعی بیماری در رگ انگشتان پا تا رگهای پهلو پدید آید).	کوكلتاش- کئکلتاش (Kökeltas) (برادر شیری).
کھنه - کئنه (Köhne).	کوکه - کوکه (Kökə) (برادر شیری).
کھنه قلتاق- کئنه قالتاق (Köhne qaltaq) (پیززن بدسابقه).	کولاك- کولک (Külək).
کیپ- کیپ (Kip) (تیگ). [قیپماق/کیپمک: فشردن].	کوماج- کئمچ (Köməc) کوماج (نوعی نان که در زیر خاکستر و آتش پخته می شود).
کیپا- کیپه (Kipə) (نوعی طعام که در آن، روده باریک گوسفند را پاک کرده و در جوف آن گوست قیمه و نخود و برنج و مصالح پر کرده و در روغن پیزند) [قیپماق/کیپمک: فشردن].	کومش- گئومچ (Göməc) قۇوموش.
کیر- گیر (Gir) (آلت تناسلی مرد) [گیرمک: فروشدن. داخل رفتن].	گئوموش (چاه کن) [قوْماق: حفر کردن خالی کردن. گئوممک: دفن کردن].
کیخ/ کیخ/ کیک- قیخ (Qıg) (چرك چشم. پشكل) [قیغماق: چاندن].	کومه- قۇما (Qoma) کومه (Kömə).
کیک- [اروپایی ازترکی] قاق (Qaq) (نان شیرینی) [قاقماق: خشک شدن].	کون- قۇن. گوت (Göt) (مقعد).
کیماک- قایماق (Qaymaq) (سرشیر).	کوتده- قواندا (Qavanda) (تور کاهکشی. توری که از ریسمان به شکل جوال برای حمل و نقل کاه یا چیز دیگر بیافند).
کیماک- قیمامق (Qiymaq) (نواری پهن	کونیلو- کونوللو (Könüllü) (داوطلب). [کئنیمک: برگشتن. اعتراف کردن].
	کوهان- قۇوان (Qovan) کوون (Küvən).
	کوی- کئی (Köy) (محله).
	کویر- کپیر (Kapır) (شوره زار). [کیسیک: خشک کردن].

گایه - قایی (Qayı). [قایماق: لغزیدن. سُر خوردن. جماع کردن].	که بر بالای بار الاغ و استر کشند) [قییماق: تنگ کردن].
گاییدن - قایماق (Qaymaq). [قایماق: لغزیدن. سُر خوردن. جماع کردن].	کیوسک - کوشک (Köşk) [کوچمک: کوچ کردن. اقامت کردن].
گبرگه - قاییرقا (Qabırqa) (آلتنی است مانند کمان از آهن که در زورخانه کاربرد دارد).	گارو - قاری (Qarı) (پشتہ هیزم) [قاریماق: ماندن. جمع شدن].
گبلک - گؤبلک (Göbelök) (قارچ) [کوپمک: باد کردن].	گاف - قاپ (Qap) (سخن بی مورد). [قاوماک: خالی کردن].
گبه - گبه (Gəbə) (قالی پرزدار).	گاجمه - قاجیما (Qacıma) (نوعی گاوآهن که در برنج کاری بکار آید).
گییر - کپیر (Kəpir) (شوره زار). [کییمک: خشک کردن].	[قاچیماق: خم شدن].
گت - گوت (Göt) (گنده. کلفت).	گاگولی - قاگولی (Qağılı) (اچمک) [قاقماق: خشک شدن].
گترم - گئتوروم (Götürüm) (لاف. گزار). [گوتورمک: برداشتن].	گال - قال (Qal) (فریب. بازی. سرگین که در زر دنبه گوسفند از پشم آویخته و خشک شده باشد) [قالماق: ماندن. گرفتار شدن].
گتره - گئتوره (Götürə) (به قیمت مقطوع و بی آن که ون کرده یا شمرده شود). [گوتورمک: برداشتن].	گاله - قالا (Qala) (غايط) [قالماق: ماندن. گرفتار شدن].
گته - گوت (Göt) (گنده. کلفت).	گاواره - قاوارا (Qavara) (گهواره) [قاوارماق: پوشش دادن].
گچه - کچجه (Keçə) (لات بی سر و پا) [کچمک: عبور کردن. گذشتن].	گاودوش - گوْدوش (Govduş) (ظرف بزرگ درسته دار) [گوْوماک / قاوماق: خالی کردن].
گدا - گنده (Geda) (راه رونده و خواهنه). [گئتمک: رفتن].	گایش - قاییش (Qayış). [قایماق: لغزیدن. سُر خوردن. جماع کردن].
گداختن - کؤزرتمک (Közərtmək).	
کؤزرمک (Közərmək).	
گدار - گودر (Güdər) (هدف. مراد).	

<p>مار).</p> <p>گرک يراق- گرک ياراق (Gərək) (سورسات اجباری). گُرگفتن- قورلانماق (Qorlanmaq) (گره. چین و شکن. کنج و گوشه).</p> <p>گُرچ- قیرینچ (Qırınc) (گرمه. پیچیده) [گیرمک: داخل شدن].</p> <p>گُریبان- گیریوان (Girivan) (یقه).</p> <p>[گیرمک: داخل شدن].</p> <p>گُریچ- گریچ (Gəric) (پاره ای از چیزی. نقب. زیرزمی. چاه زندان. قاچ خربزه).</p> <p>گُریوه- گریوه (Gərivə). گیریو (Giriv) (گردونه. عقبه. کوه پست. پشتہ بلند. گردونه. عقبه. زمین سراشیب. راه دشوار). [گرمک: کشیدن. گیرمک: داخل شدن].</p> <p>گُز- گز (Gəz) (برش. برنده). [گزمک: بریدن].</p> <p>گُزار- گزر (Gəzər) (نشر حمامت) [گرمک: بریدن. نیش زدن].</p> <p>گُزافه- قازawa (Qazava) (سخن بیهوده و بی معنی)</p> <p>گُزازوه- گوزه وه (Gəzəvə) (محمل. کجاوه) [گزمک: گشتن. سیاحت کردن].</p>	<p>خواسته). [گودمک: پاییدن].</p> <p>گداره- گوده ره (Güdərə) (بالاخانه تابستانی. تخته هایی که با آن بام پوشانند).</p> <p>گَدَر- کسر (Kəsər) (سلاح جنگ).</p> <p>[کسمک: بریدن].</p> <p>گدوک- گدیک (Gədik) (گردنه).</p> <p>گده- گنده (Gedə) (لات بی سر و پا) [گئتمک: رفتن].</p> <p>گُذَر- گزر (Gəzər) (عبور). [گزمک: گشتن. دور زدن].</p> <p>گُو- قور (Qor). آلوو (زبانه آتش).</p> <p>گِرگ- گورها گور (Gur ha gur) (با سر و صدا).</p> <p>گُرایش- قاراییش (Qarayış) (توجه. تمایل).</p> <p>گُراییدن- قاراماق (Qaramaq).</p> <p>گُریز- گور بوْز (Gorboz) (نیر و مند).</p> <p>گُرُد- قورد (Qurd) (گگ. دلاور).</p> <p>گُردن- گیردن (Girdən) (قسمت میان سر و بدن) [گیرمک: داخل شدن].</p> <p>گُردا- جیردا (Cirdana) (سیخ کباب) [جیرماق: دریدن].</p> <p>گُرُز- گورز (Gürz) (چوب سر گنده. چماق).</p> <p>گُرُزه- (جان) کورزه (Kürzə) (نوعی</p>
--	--

گزک - گدیک (Gədik). (فرصت).	گزک - گئزوک (Göztük) (سرمه).
گستاخ - گوزتک (Göztək).	[گورمک: دیدن].
گسیل - قویسول (Qoysul) (رها. فرستاده شده). [قویماق: رها کردن. مرخص کردن].	گزلک - گزیلک (Gəzlilik). (کارد کوچک دسته دار). [گزمک: بریدن. نیش زدن].
گسیل شدن - قویسولماق (Qoysulmaq) (اعزام شدن). [قویماق: رها کردن. مرخص کردن].	گزیلک - گوزلوك (Gözlük) (پرده ای از چرم که بر طرف بیرون چشم اسب نهند). [گورمک: دیدن].
گسیل کردن - قویسوماق (Qoysumaq) (اعزام کردن). [قویماق: رها کردن. مرخص کردن].	گزمو - گزمر (Gəzmər) (حساب مساحت ساختمان و عمارت). [گزمک: گشتن. سیاحت کردن].
گشن - قوشان (Qoşan) (نر) [قوشماق: پیوند دادن].	گزمک - گزمک (Gəzmək) (چاقوی کوچک) [گرمک: بریدن. نیش زدن].
گشن دادن - قوشاتماق (Qoşatmaq) [قوشماق: پیوند دادن].	گزمه - گزمه (Gəzma) (شبگرد). [گرمک: گشتن. سیاحت کردن].
گشنی - قوشنو (Qoşnu) (آمیزش). [قوشماق: پیوند دادن].	گزن - گرن (Gəzən) (نوعی آلت برنده) [گرمک: بریدن. نیش زدن].
گشنی کردن - قوشنوماق (Qoşnumaqt) (آمیزش کردن). [قوشماق: پیوند دادن].	گزنک - گرنک (Gəznək) [تپاله خشک شده در طویله].
گفس - گئووش (Gövüş) (نشخوار) [گؤومک / قاوماقد: خالی کردن].	گزنه - (گیا) گزنه (Gəzənə) [گزمک: بریدن. نیش زدن].
گل - گول (Gül). [گولمک: خندیدن].	گزیت - گزیت (Gəzit) (مالیات غیر مسلمانان).
گلاتبون - گوله بتین (Güləbətin) (آنچه با گل آمیخته و در آغوش گلهای قرار گرفته. نوعی پارچه).	گزیر - گزیر (Gəzir) (پاکار. پیشکار. داروغه). [گرمک: گشتن. سیاحت
گلاچ - کولچه ((Külçə) (نان نازک).	

گله- قولا ((Qola) (زلف پیچیده و مجعد زنان چون موی زنگی) [قوْلماق: بستن].	گلاره- کوله ره ((Küerà) (بسته هیزم یا گلوله نخ).
گلیچه- کولچه ((Külçə) (نان نازک).	گلاگل- گل ها گل (Gel ha gel) (بیا بیا.
گلیز- گلیز (Gəliz) (آبی لرج که از دهان انسان و حیوان برآید). [گلمک: آمدن].	آبستن). [گلمک: آمدن].
گلیم- کیلیم (Kilim) (قالیچه بدون پرز). [کیلمک: بافتن].	گلاویز- قیلاووز (Qılavuz) (پیچنده).
گلین- گلین (Gəlin) (عروس) [گلمک: آمدن].	گلچه- گول چیرای (Gül çiray) [گولمک: خندیدن].
گلین باجی- گلین باجی (Gəlin bacı) (خطابی برای عروس خانم کوچک از طرف خویشاوندش).	گلخن- کولگن (Külgən) (آتشدان).
گم- گؤم (Göm) (پنهان. مفقود). [گؤممک: پنهان کردن. مخفی کردن].	گلشن- گولشن (Gülşən) [گولمک: خندیدن].
گماردن- قوْمارماق (Qomarmaq).	گلنده- گولنده (Güləndə) (فاحشه) [گولمک: خندیدن]. در زبان ترکی به شرمگاه آدمی «گولن یئر» یعنی جای خندان می گویند.
گمارده شدن- قوْماریلماق (Qomarılmaq).	گلنگدن- (نظا) گلنگدن (Gələn) (آینده و رونده). [گلمک: آمدن. گشتمک: رفتن].
گماشتن- قوْمارماق (Qomarmaq).	گلوه- گولله (Güllə).
گماشته- قوْماشتا (Qomaşta).	گلوه- کزوله ((Kövlə) کوفله. کوهله (سوراخ تنور) [کؤومک: حفر کردن].
گمان- گؤمن (Gömən). گومان (حدس. ظن نامعلوم) [گؤممک: دفن کردن].	گله- گیله (Gilə) (دانه انگور جدا شده از خوش) [گیلمک: چرخیدن. گردشدن].
گمانه- گؤمنه (Gömənə). گومانا.	گله- قاللا ((Qalla) کوله (رمء چارپایان) [قالاماق: انبوه کردن. زیاد کردن. کولومک / کیلیمک: بستن].
(حدس. ظن نامعلوم) [گؤممک: دفن کردن].	
گم شدن- گؤممک (Gömmək).	
[گؤممک: دفن کردن].	

گواردن - قاوراماق (Qavarmaq) (هضم کردن). [قاواراماق: پوشش دادن].	گمیز - قامیز (Qamız) (غائط).
گواره - قاوارا (Qavara). (سبدی که در آن ذغال حمل کنند) [قاواراماق: پوشش دادن].	گناه - قیناق (Qınaq) (کار ناشایست) [قیناق: خواستن].
گوارش - قاوراریش (Qavarış) (هضم). [قاواراماق: پوشش دادن].	گند - گبند (Günbəz).
گواز - قوواز (Qovaz) (چوبدستی که احشام را بدان راند. هاون چوبین) [قووماق: حالی کردن].	گنج - قینچ (Qınc) (گوهرهای قیمتی که دفن کنند یا در جایی گرد آورند. مال بسیار. خواسته. مقصود. محبوب. تجارتخانه. خردم بربده) [قینجماق: نیشگون گرفتن. قیناق: خواستن].
گواشم - قواشما (Qavaşma). (مقنعه. آسان. آسانی) [قاواراماق: پوشش دادن. قواشماق: پوشیدن].	گنداله / گندله / گندوله - کونده له (Kündələ) (هر چیز گرد).
گوال - قووال (Qoval) (کیسه بزرگ) [قووماق: حالی کردن].	گنده - کونده (Kündə) (بزرگ).
گوت - گوت (Göt) (کفل).	گنگ / گنگ - قانق (Qanq) (مبہوت). [قانقاماق: سیر شدن]. قونق (Qonq).
گوترو - گوتورو (Götürü) (به قیمت مقطوع و بی آن که وزن کرده یا شمرده شود) [گوتورمک: برداشتن].	گونگ (Güng) (لوله سفالی) [قوُنقوماق: چمباتمه زدن و نشستن].
گوج / گوج - گوج (Güç) (نیرو).	گنگار - قانقار (Qanqar) (ماری که پوست انداخته باشد).
گوجه - (گیا) گوگجه (Göyce).	گنگلاج - قانقالاج (Qanqalac) (مبہوت). [قانماق: فهمیدن].
گود - قوودو (Qovdu) (حفر شده) [قووماق: حالی کردن].	گواب - قوواب (Qovab) (ظرف) [قووماق: حالی کردن].
گودال - قوودال (Qovdal). [قووماق: حالی کردن].	گواچو - قوواچی (Qovaçı) (طناب آویزان. تاب) [قوواقماق: آویزان کردن].
گوده - گژوده (Gövdə) (اندام).	گوارا - قاوارا (Qavara). (جذب شدنی) [قاواراماق: پوشش دادن].

<p>پا).</p> <p>گوژ- قوز (Quz) (برآمده. بر جسته).</p> <p>گوشـک- کوشـک (Köşk)(قصر. کاخ) [کوشـمک: پوشاندن].</p> <p>گوشـنه- قاوشـانا (Qavşana) (ظرف سفالی مخروطی شکل که سرش گشاد باشد) [قاومـاق: خالی کردن].</p> <p>گوشـه- کوشـه (Köşə)(پناهـگاه. کنج. بندر).</p> <p>گوشـیه- قوشـویا (Qoşuya) (جایی که آب مخصوص آبیاری زمین به سهـمهـی تقسیم شود) [قوشمـاق: به هم پیوستن].</p> <p>گوک- گوگ (Göy) (آبی).</p> <p>گول- گوـل (Göl) (حوض. استخر).</p> <p>گومـبل- قوـمبول (Qombul) (چاق. فربه) [قوـمـماـق/کوـمـمـک: یکجا جـمـعـشـدـنـ].</p> <p>گونـ(ـگـیـا) گـوـنـ (Gəvən). (بالـش عـاشـقـانـ. كـتـرـهـ. گـونـ كـتـيرـاـيـ. گـيـاهـيـ استـخـارـدارـ بـاـ سـاقـهـهـاـيـ سـتـبـرـ و شـاخـهـهـاـيـ بـلـنـدـ وـ اـنـبـوهـ، بـلـنـدـيـشـ تـاـ يـكـ متـرـ مـىـ رسـدـ). (Astragalus gummifer) .).</p> <p>گـهـوارـهـ - قـاـوارـاـ (Qavara) (گـهـوارـهـ) [قاوارـماـق: پـوشـشـ دـادـنـ].</p> <p>گـیـاهـ - گـوـگـکـ (Göyək). [گـوـگـمـکـ / گـوـگـلـمـهـ مـکـ: سـبـزـ شـدـنـ].</p> <p>گـیـتـیـ - گـنـدـیـ (Gedi) (جهـانـ) [گـتـمـکـ:</p>	<p>گور- گـوـوـورـ (Govur). (قبـرـ) [قوـمـاـقـ: خـالـیـ کـرـدـنـ].</p> <p>گورـاـگـورـ - گـورـهـاـگـورـ (Gur ha gur) (به سـرـعـتـ).</p> <p>گورـخـانـ - گـورـخـانـ (Gürxan)(چـشـمـ سـيرـ وـ والاـ. لـقـبـ عـمـومـیـ پـاـدـشـاهـ قـراـختـابـیـ).</p> <p>گـوـدـکـ - گـئـرـکـ (Görək) (زـبـایـ). [گـئـرـمـکـ: دـیدـنـ].</p> <p>گـورـگـاـ - قـاوـیرـقاـ (Qavırqa) (طبـلـ).</p> <p>گـورـنـ - قـورـانـ (Quran) (حلـقـةـ لـشـكـرـ).</p> <p>گـورـنـشـ - کـورـنـوـشـ (Kürnüş) (سـجـدـهـ).</p> <p>گـوزـ - قـوـزـ (Qoz)(گـرـدوـ).</p> <p>گـوزـ - گـوزـ (Göz) (چـشـمـ). [گـئـرـمـکـ: دـیدـنـ].</p> <p>گـوزـچـىـ - گـؤـزـچـوـ (Gözçü) (مراـقـبـ).</p> <p>[گـئـرـمـکـ: دـیدـنـ].</p> <p>گـوزـغـهـ - قـوـزـاـ (Qoza)(غـلـافـ پـنـبـهـ کـهـ هـنـوـزـ پـنـبـهـ آـنـ رـاـ درـنـيـاـورـدـهـ باـشـنـدـ).</p> <p>گـوزـكـ - قـوـزـاـقـ (Quzaq)(برـآـمـدـگـیـ مـچـ پـاـ).</p> <p>گـوزـکـرـمـهـ - قـوـزـگـرـمـهـ (Qoz gərmə) (آـفـتـیـ کـهـ مـیـوـءـ جـوـانـ گـرـدوـ رـاـ خـورـدـ).</p> <p>[گـیـرـمـکـ: دـاخـلـ شـدـنـ].</p> <p>گـوزـهـ/گـوـڑـهـ - قـوـزـاـ (Qoza)(غـلـافـ پـنـبـهـ کـهـ هـنـوـزـ پـنـبـهـ آـنـ رـاـ درـنـيـاـورـدـهـ باـشـنـدـ).</p> <p>گـوزـكـ - قـوـزـاـقـ (Quzaq)(برـآـمـدـگـیـ مـچـ</p>
--	--

مازالاق- مازالاق (Mazalaq) (فرفره زمینی).	رفتن].
موال- (جان) مارال (Maral).	گیچ - گیچ (Gic).
مرجمک- (گیا) مرجی (Mərci) (عدسی).	گیچگا- گچگچ (Gecgə) (عقبدار).
مشتلق- موشتلوق (Muştuluq) (مزدگانی).	گیدی- گئده (Geda) (قرمساق. دیوث. بی جرأت) [گشتمک: رفتن].
منجوق- مینجیق (Minciq) (مهره. منگوله).	گیلی - گیلی (Gili) (پشته. تل). [گیلمک: گرد شدن. دایره شدن. چرخیدن].
مُقل- منقول (Munqlu) (بی منطق. آشته).	گیوه - گئیوه (Geyvə) (نوعی کفش). [گیمیک: پوشیدن].
مقالاتی- مانقالای (Manqalay) (پیشانی).	لات و لوت- لات لوت (Lat lüt).
منگو- منگو (Menqu) (ابدی. خدا).	لاچین- (جان) لاچین (Laçın) (شاهین شکاری).
موشك- موشك (Muşək). لوله‌ای است که از کاغذ ساخته به باروت پر کرده و چون آتش دهند، به هوا رود.	لتترمه- لترترمه (Latərtmə) (نانی که آب بسیار دارد. نانی که خوب پخته و برسته نشده باشد).
مین- مین (Min) (عدد ۱۰۰۰).	لچک- لچک (Ləçək) (روسری).
مین باشی- مین باشی (Min başı) (فرمانده هزار نفر).	لخت- لوت (Lüt).
مین بیکی- مین بیگی (Min bəyi) (فرمانده هزار نفر).	لواش/لوشه- لاوش (lavaş). لاواش (نان پهن شده. لواشک).
ناجح/ناچح/ناخج- ناجاق (Nacaq) (تبرزین).	لوی- (جان) لوی (Lüy) (نهنگ).
نارین- نارین (Narın) (ریز).	لیغه- لیغا (Lığa).
نوئین- نویان (Noyan) (سردار).	ماخچی- ماخچی (Maxçı) (اسب دو تخمه که از یک جانب عربی و از یک جانب ترکی باشد).
	مارال- (جان) مارال (Maral).

نوکار/نوكر - نئۆکر (Nökər). (خدمتکار).	هوله- هوْولو (Hovlu). [قاوماق: خالی کردن].
نوهین- نوْيان (Noyan) (سردار). وشاق- اوشاق (Uşaq) (بچه. غلام). وشاق باشی- اوشاق باشی (Uşaq başı) (سرپرست غلامان).	هومن/هومان- اومان (Uman) (امیدوار) [آومماق: آرزو کردن. امید بستن]. هیزم- قیزیم (Qızım) (چوب خشک که برای آتش روشن کردن و گرم شدن بکار برند) [قیزماق: گرم شدن]. یائی- یایی (Yayı) (بیمار).
هاله- آیلا (Ayla) (حلقه دور چیزی). [آیماق: چرخیدن. دور زدن].	یاپر - یاپیر (Yapır) (زمینی که به ارباب دهنده تا از عواید آن استفاده کند). یابو - یابی (Yabı) (Yabı).
هافون- قاوان (Qavan) (ظرف استوانه ای شکل). [قاوماق: خالی کردن]. هچه- هاچا (Haça) (چوب دوشاخه). [آچماق: گشودن].	یاپونچه- یاپینجا (Yapınca) (بلاس بارانی) [یاپماق: ساختن. پوشاندن]. یاتاقان- یاتاغان (Yatağan) (خوابنده). [یاتاماق: خوابیدن].
هراول- قاروروول (Qaroval) (پیشاہنگ). جلودار. [قاراماق: نگاه کردن. پاییدن]. همه - هامی (Hami) (قامتی). [قامماق: چرخاندن. بستن].	یاتوغان- یاتیغان (Yatığan) (ستور). [یاتاماق: خوابیدن]. یاختن- آختalamماق (Axtalamaq) (کشیدن). یاخته- آختا (Axta) (سلول. کشیده شده).
همیشه - قامیشا (Qamışa) (قامتا: چرخاندن. بستن].	یاراق- یاراق (Yaraq) (سلاخ). [یاراماق: برازنده بودن. به کار آمدن].
هوا- قاوا (Qava) (خالی). [قاوماق: خالی کردن].	یارادان- یارادان قولو (Yaradan qulu) (بنده خدا). [یاراتاماق: آفریدن. قولماق: خواستن].
هوجى- هايچى (Hayçı) (پرسرو صدا). هوش- اوس (Us) (درایت. فهم). [اوسمماق: فهمیدن].	یارستن- یاراماق (Yaramaq) (بکار
هوشیار- اوسوار (Usvar) (با ذکاوت) [اوسمماق: فهمیدن].	

[یاساماق: منظم کردن].	آمدن. توانستن). [یاراماق: برازنده بودن.
یاسامیشی - یاسامیشی (Yasamış) [یاساماق: منظم (قانونگذاری. نظم)]	به کار آمدن].
کردن].	یارشمیشی - یاراشمیشی (Yaraşmış) [یاراماق: برازنده بودن. به کار قناعت)
یاساول/یاساول - یاساول (Yasavul) [یاساماق: منظم (جري). یاساماق: منظم کردن].	آمدن].
یاسج - یاسیج (Yasıcı) (تیر. پیکان).	یارغۇ - یارقۇ (Yarqı) (جزا). [یاراماق:
یاسق - یاساق (Yasaq) (منوع).	شکافتن].
[یاساماق: منظم کردن].	یارلاق - یارلاق (Yarlaq) (شکاف).
یاسه - یاسا (Yasa) (قانون). [یاساماق: منظم کردن].	[یاراماق: شکافتن].
یاشماق - یاشماق (Yaşmaq) (نقاب) [یاشماق: پنهان کردن. پوشاندن].	یارلیغ - یارلیق (Yarlıq) (فرمان).
یاطاقان - یاتاغان (Yatağan) (خوابنده).	[یاراماق: شکافتن].
[یاتماق: خوابیدن].	یارمه - یارما (Yarma) (بلغور). [یاراما:
یاغ - یاغ (Yağ) (روغن).	شکافتن].
یاغى - یاغى (Yağı) (سرکش) [یاغیماق: تهدید کردن. بیغماق: غارت کردن].	یازان - یازان (Yazan) (نویسنده. حرکت دهنده) [یازماق: نوشتن. کشیدن].
یافه - یاپتا (Yapta) (رسید. قبض و صول)	یازیچى - یازیچى (Yaziçi) (نویسنده).
[یاپماق: ستردن. پهن کردن].	[یازماق: نوشتن].
یافه - یاوا (Yava) (ناکارآمد) [یاواماق: آرام گرفتن. آهسته شدن].	یازیدن - یازماق (Yazmaq) (دراز کردن).
یال - یال (Yal). یلیچیک (Yelcik) [یاله. (موی پشت گردن	کشیدن. حرکت دادن).
یالچى - یالانچى (Yalançı) (دروغگو).	یاسا - یاسا (Yasa) (قانون). [یاساماق:
[یالاماق: لیسیدن].	منظم کردن].
	یاساق - یاساق (Yasaq) (منوع).
	[یاساماق: منظم کردن].
	یاسامه - یاساما (Yasama) (قانونگذاری).

يَخْهـ - ياخا (Yaxa). بِيغـا (يقهـ). [يغماقـ: بستنـ. جمعـ كردنـ].	يالغـ - يالاقـ (Yalaq) (كاسهـ چوينـ كـهـ بهـ آنـ شرابـ خورندـ) [يالماقـ: ليسيـدنـ].
يُخـهـ - يوخـا (Yuxa) (نوعـيـ نـانـ).	يالغوزـ / يالقوزـ - يالقـيزـ (Yalqiz) (تـنـهاـ).
يـدـكـ - يـئـدـكـ (Yedek) (ذـخـيرـهـ) [يـشـدـهـ مـكـ: كـشـيدـنـ. هـمـراـهـ بـرـدـنـ].	يـامـ - يـامـ (Yam) (ايـسـتـگـاهـ پـستـ).
يـدـهـ - يـادـاـ (Yada) (سـحـرـ. جـادـوـ).	يـامـانـ - يـامـانـ (Yaman) (بـادـ مرـگـ آـورـ. بدـ فـجـعـ).
يـراـ - يـارـاـ (Yara) (زـخـمـ) [يـارـماـقـ: شـكـافـنـ].	يـامـخـانـهـ - يـامـخـانـاـ (Yamxana) (پـسـتـخـانـهـ).
يـراـغـ / يـراـقـ - يـارـاقـ (Yaraq) (اـسلـحـهـ. اـسـبـ رـاهـهـوارـ) [يـارـماـقـ: بـرـازـنـدـهـ بـودـنـ. بـهـ كـارـ آـمدـنـ].	يـانـ - يـانـ (Yan) (مرـكـبـ. رـاحـلـهـ) [يـانـماـقـ: رـاهـ بـرـدـنـ].
يـربـهـ يـرـ - يـئـرـ بـهـ يـئـرـ (Yer bə yer) (جـابـجاـ).	يـاوـاشـ - يـاوـاشـ (Yavaş) (آـهـسـتـهـ).
يـوتـ - يـورـتـ (Yurt) (وطـنـ. اـقـامـتـگـاهـ).	يـاوـاـشـ - يـاوـاـشـ (Yavaş) (آـهـسـتـهـ).
يـورـقـهـ - يـورـتـماـ (Yortma) (نـوعـيـ حـرـكـتـ اـسـبـ تـنـدـتـرـ اـزـ قـدـمـ وـ آـهـسـتـهـ تـرـ اـزـ چـهـارـنـعلـ).	يـاوـهـ - يـاوـاـ (Yava) (سـخـنـ بـيـ معـنـيـ).
يـورـشـ - يـورـوـشـ (Yürüş) (حـمـلـهـ). [يـورـومـكـ: رـاهـ رـفـتنـ].	يـوبـ - يـوبـ (Yub) (تـيرـ).
يـورـوكـ - يـورـوـكـ (Yürük) (شـتـابـنـدـهـ)	يـوبـاتـ - يـوبـاتـ (Yubat) (خـرابـ. وـبـرـانـ).
[يـورـومـكـ: رـاهـ رـفـتنـ].	يـبغـوـ - يـابـغـوـ (Yabğu) (عنـوانـيـ درـ دـولـتـ تـرـكـانـ دـوـ درـجـهـ پـايـينـ تـرـ اـزـ خـاقـانـ).
يـوغـاـ / يـوغـهـ - يـورـقاـ (Yorqa) (طـرـزـ رـاهـ رـفـتنـ اـسـبـ كـهـ تـنـدـ حـرـكـتـ كـنـدـ وـ سـوارـ رـاـ تـكـانـ نـدـهـ. مـتـاـواـيـاـ بـاـ وـ دـسـتـ رـاستـ وـ يـاـ بـاـ وـ دـسـتـ چـپـ رـاـ هـمـزـمانـ حـرـكـتـ دـهـ).	يـبنـلـوـ - يـاـپـينـلـىـ (Yapınlı) (پـوشـيـدهـ. سـاخـتهـ. قـافـلهـ) [يـاـپـماـقـ: سـاخـتـنـ. پـوشـانـدـنـ].
يـوغـمالـ - يـارـقيـمالـ (Yarqımal)	يـاتـاغـ / يـاتـاقـ - يـاتـاقـ (Yataq) (نـگـهـبـانـ) [يـاتـماـقـ: خـوـابـيـدـنـ].
(Yarqımal)	يـاتـاقـىـ - يـاتـاغـىـ (Yatağı) (نـگـهـبـانـ) [يـاتـماـقـ: خـوـابـيـدـنـ].
	يـخـ - يـيـغـ (Yığ) (منـجمـدـ) [يـغمـاـقـ: بـسـتـنـ].
	يـخـارـىـ - يـوـخـارـىـ (Yuxarı) (سرـبـالـ).
	يـخـنـىـ - يـاـخـنـىـ (Yaxnı) (گـوـشـتـ پـختـهـ سـرـدـ شـدـهـ. آـبـگـوـشـتـ سـادـهـ).

یساور/یساول - یساوول (Yasavul) [یارماق: قطع کردن. به مجری] [یاساماق: منظم کردن].	(گروگان) [یارماق: قطع کردن. به قطعیت رسیدن].
یسون - یوسون (Yosun) [قانون].	یرغو- یارقی (Yarqı) [جزا] [یارماق: قطع کردن. به قطعیت رسیدن].
یسه - یاسا (Yasa) [قانون] [یاساماق: منظم کردن].	یرقان- یاراغان (Yarağan) [بیماری زردی].
یشک- دئشک (Deşək) [دندان نیش] [دئشمک: کاویدن. شیار کردن].	یرقه- یورقا (Yorqa). ← یرغان.
یشماق - یاشماق (Yaşmaq) [رسروی].	یرلخ/یرلیخ- یارلیق (Yarlıq) [فرمان].
[یاشماق: پوشاندن].	[یارماق: شکافتن].
یشمہ - یاشما (Yaşma) [پوست دباغی].	یرمق- یارماق (Yarmaq) [بولی از درهم و دینار]. [یارماق: شکافتن].
یطاق - یاتاق (Yataq) [خوابگاه] [یاتماق: خوابیدن].	یرمقان- یارماغان (Yarmağan) [رهاورد] [یارماق: شکافتن].
یغـر- یوغور (Yoğur) [درشت].	یرنـداق- بارینـداق (Barındaq) [تسمه دوال].
یغلا/یغلاوی/یقلاوی - یاغلاوا (Yağlava) [ظرف غذا].	یزاـک/یزـک- یازاق (Yazaq) [جلودار].
یغلـى- یاغلى (Yağlı) [دیگ با دسته].	[یازماق / یارماق: شکافتن].
یغـما - یغمـا (Yığma) [غارـت] [یغمـا: جمع کردن].	یزـنه- یئـنـه (Yeznə) [اوـزـنـه (دامـاد)].
یـغـمـور- یـغـمـور (Yağmur) [بارـان] [یـغـماـق: بـارـیدـن].	یـسـار- یـسـار (Yasar) [شـوم] [یـاسـاماـق: منـظـمـ کـرـدن].
یـغـنـاق- یـغـنـاق (Yığnaq) [مـجـمـع] [یـغـماـق: جـمـعـ کـرـدن].	یـسـاق- یـسـاق (Yasaq) [یـاسـاماـق: منـظـمـ کـرـدن].
یـغـور- یـغـور (Yoğur) [گـنـدهـ سـتـبر].	یـسـاقـچـى- یـسـاقـچـى (Yasaqqı) [مـجـرـی] [یـاسـاماـق: منـظـمـ کـرـدن].
عـظـيمـ الـجـهـهـ.	یـسـال- یـسـال (Yasal) [قانونی]. [یـاسـاماـق: منـظـمـ کـرـدن].

يقلاوي- ياغلاوا (Yağlava) (ظرف تکه).	يغلاوي- ياغلاوا (Yağlava) (ظرف مخصوص غذای سریاز).
يلن- يالين (Yalın) (شعله آتش). [يالماق / ييلماق: درخشیدن].	يقلق- ياغليق (Yağlıq) (روغندا).
يلواج- يالواج (Yalavac) (پیامبر). [يالاماق: ليسیدن. التماس کردن].	يقور- يوقور (Yoğur) (درشت).
يله- يئله (Yelə). (آزاد. رها).	يقه- ياخا (Yaxa). يغا. (کناره) [يغماق: بستن. جمع کردن].
يله كردن- يئله مك (Yeləmək) (رها کردن).	يكوروک- يوگوروک (Yügürük) (حمله ور. مهاجم). [يورومك / يوگورمك: حمله بردن. خیز برداشتن].
يمان- يامان (Yaman) (سخت).	يل- ييل (Yel) (نوعی نیمتنه ساده زنانه که در قدیم می پوشیدند).
يمه- يشه (Yeme) (غذا) [يشمك: خوردن].	يلاق- يالاق (Yalaq) (حریص) [يالاماق: ليسیدن. التماس کردن].
ينال- يانال (Yanal) (سردار). ينجه- (گیا) يونجا (Yonca).	يلجار- ائلجار (Elcar) (همگانی).
ينداول- يانداوول (Yandavul) (طلایه لشکر).	يلچى- ائلچى (Elçi) (فرستاده) [يلمك: بستن. مریوط کردن]. يولچو (گدا).
ينغا/ينگى- يېنگى (Yengi) (جدید). ينگه- يېنگە (Yengə) (دنباله).	يلخى- ايلخى (Ilxı) (گله اسب. اسب بدون زین).
ينى چرى- يېنى چېرى (Yeni çeri) (سریاز جدید).	يلدنى- يىلدەن (Yeldən) (گزافه. لاف).
ينى سئى- يېنى سئى (Yeni sey) (رودی در روسيه) (رود جدید یا تازه).	يلدوز- اولدوز (Ulduz) (ستاره).
يواش- يواوش (Yavaş) (آهسته).	يلغار- ايلغار (Ilğar) (حمله).
[ياواماق: آرام گرفن. آهسته شدن]. يوبه- يوبا (Yuba) (آرزومندی. قصد).	يلك- يىلك (Yelək) (پیراهنی زنانه).
يووت- اود (Ud) (قططى) [اودماق: بلعيدن].	يلما- يالما (Yalma) (بارانی. خفتان).
	يلمان- يالمان (Yalman) (تیغه سلاح سرد).
	يلمق/يلمه- يالماق (Yalmaq) (زره چند

يولداش - يولداش (Yoldaş) (همراه).	يوخه - يوخا (Yoxa) (نهايت. نیست).
يولدوز - اولدوز (Ulduz) (ستاره).	يوخه - يوخا (Yuxa) (نازک).
يونت - (جان) يونت (Yunt) (اسب).	بورت - يورت (Yurt) (وطن. اقامتگاه).
يونجه - (گیا) يونججا (Yonca).	بورچى - يورچو (Yurçu) (ملکدار).
يونجهزار - يونجاسار (Yoncasar).	بورتقا - يورتقا (Yurtqa) (قبرستان).
يونقار - يونقار (Yunqar) (تار و ریسمان).	بورتما - بورتما (Yortma) (چهارگامه).
ييلاق - يايلاق (Yaylaq) (تابستانگاه).	نوعی حرکت اسب تندر از قدم و آهسته تر از چهارنعل).
[ياماق: گستردن. پهن کردن].	بوروش - يوروش (Yürüş) [يوروش: حرکت کردن].
ييلاقى - يايلاقلىق (Yaylaqlıq).	بورغه - يورغا (Yorğ'a) (طرز راه رفتن
ييلاميشى - يايلاميishi (Yaylamışi) (به ييلاق رفت).	اسب که تندر حرکت کند و سوار را تکان ندهد). يورغه بردن: يورغالاتماق (Yorğalatmaq) يورغالاماق (Yorğalamaq).
	بوز/بوزه - يوز (Yüz) (حيوان شکاری) [اوزمك: روان شدن. راهی شدن].
	بوزباشى - يوز باشى (Yüz başı) (فرمانده صد نفر).
	يوساميشى - ياساميشى.
	يوسون - يوسون (Yosun) (قانون).
	يوغ - يوغ (Yuğ) (گردنند).
	يوك - يوك (Yük) (آنهى که روی تنور نهند و بريان را از آن آويزند).
	يوكان - يوكن (Yükən) (زهدان. رحم).
	يولچى - يولچو (Yolçu) (راهنما).

واژگان ترکی در عربی

٩٣٩ مدخل

آشی - [سور. مصر] آشی (Aşı) (مایه دباغی. آهار. واکسن) [آشیلاماق: پیوند دادن. تزریق کردن. آشیماق: تخمیر کردن. آشماق: عبور کردن].	آبلا - [لیب. مصر. سور] آبلا (Abla) (خواهر. خواهر بزرگتر).
آشی باشی - [سور] آشی باشی (Aşı başı) (başı (رئيس دباغان). آغا/اغا - آغا (سرور. بزرگ. خواجه).	آتشچی - [مصر. سود. سور] آتاشچی (Ataşçı) (راهنما. آتش افکن. آتشبار). [آتماق: انداختن].
آغز - [عر] آغز (سنگین).	آجع - [عر] آچیق (گشوده). [آچماق: گشودن].
آغز - [سور] آغز (دهان. دهانه) [آخماق: جاری شدن].	آرقداش - [لیب. عر] آرخداش (Arxadaş) (پشتیبان) [آرخاماق: رسیدگی کردن. تعقیب کردن].
آل - [عر] آل (قرمز. سرخ).	آرمغان - [عر. سور] آرماغان (Armağan) (یارماغان (تحفه. هدیه). [یارماق: شکافن].
آلجه/الاجه - [الج] آلاجا (Alaca) (نقش رنگارنگ).	آرمود - آرموت (گلابی).
آلجه - [مصر. سور. سود. لب] آلاجا (Alaca) (قماش ابریشمی منقوش).	آری - [عر. سور] آری (Ari) (عسل).
آلتون - [مصر. سور] آلتون (Altun) (طلا. سرخ).	آزق - [الج] آزیق (Aziq) (توشه) [آزیماق: کم شدن. آجماق: گرسنه شدن].
آش ورش - [سور] آلیش وئریش (Aliş veriş) (خرید و فروش. داد و ستد).	آذقی - [عر] آسقی (Asqı) (آویز. کول [آلماق: خریدن. دریافت کردن. وئرمک: انداز] [آسماق: آویختن].

اُزله- اوزله (Üzle) (بخشی از خاک یا گل کنده شده. یکی از اصطلاحات آیاری) [اوزمک: کندن. جدا کردن].	دادن].
ازمه- قازما (Qazma) ← قازمه.	آنا- [عر] آنا (مادر).
استاد- اوستا (Usta) (ماهر. کاردان). [اوسماق: اندیشیدن].	آیوی- [عر] آیری (Ayı) (جدا. منفرد).
اسْتُم- اُزدم (Özdəm) (مرکز. هسته).	[آیرماق: جدا کردن].
استیچ- اُزدک (Özdək) (لوله نی مانند که با فندگان بر آن نخ پیچند و آن را در مکوک نهند. قرقره. شاخه).	آینه- [عر] آیاق (Ayaq) (پا).
اسطی- [سود] اوستا (Usta) (ماهر. کاردان). [اوسماق: اندیشیدن].	اباظه- [مصر] آبازا (Abaza) (عنوان عده ای از سرداران عثمانی).
اسفین- آچقین (Açqın) (گوه. قطعه چوبی به صورت قلم نوک تیز که به تدریج در شکاف فرو می‌برند) [آچماق: شکافن. باز کردن].	اتابک- آتابیگ (Atabəy) (پدرسالار).
اسکاف- ایچقاب (Içqab) (تویه. لایه درونی. باز شدگی. کفسدوز) [ایچمک: به درون کشیدن. آچماق: باز کردن].	اتو- [عر] اوتو (Ütü) (وسیله ای که گرم کرده و برای صاف کردن چروک لباس بکار برند) [اوتمک (Ütmək): به آتش تمیز کردن. پر کندن. زدودن مو و پر. کن دادن و سوزاندن].
اسکدار- اسکیدر (Əskidər) (فهرست نامه و چیزهایی که همراه پیک فرستاده شود و در هر ایستگاه به پیک دیگر تحول می‌داد و روی برگ مخصوص اسکدار با ذکر تاریخ رسید دریافت می‌کردند) [اسکیلمک: کم شدن. کاهش یافتن].	اتک- اتک (Ətək) (دامنه).
	اخور- آخر (Axır) (مجموع. محل آب خوردن). [آخماق: جاری شدن].
	ادبخانه- ادبخانا (Ədəbxana) (مستراح).
	ادبسیز- ادبسیز (Ədəbsiz) (بی ادب).
	اردی- اوردو (Ordu) (ارتش) [اورماق: بریدن. قرار دادن].
	ارسلان- [لب. مصر] آرسلان (Arslan) (شیر).
	اریکه- ارک (Ərk) (تخت مرصع نشان. اورنگ) [ار که مک: بزرگ شدن].
	ازج- آزاج (Azac) (شاخ گاو. کوچه باریک. اتاق دراز).

اکار- اکر(ثک) (کشاورز) [اکمک]: کاشتن.]	اُسکرجه - او سکوره (Üsküre) (بشقاب). ظرف سفالی با لبهای صاف.)
اکشہ- [مصر] او کجھه(Ökçe) (پاشنه) [اوکمک: اباشتون].	اُسکفه/ اسکوفه - ایچ قاپی (Iç kapı) (آستانه چوبی)
الای- [عر. مصر. سور] آلای (Alay) (Hengk. سپاه).	اسلان کبی - [الج] آسلام گیبی (Aslan gibi) (مانند شیر. شیروش).
الای بکی- [سور] آلای بیگی (Alay) (سر هنگ. سردسته ژاندار مها).	اسکی- اسکی (θski) (قدیمی).
الایلی- [سور] آلایلی (Alaylı) (فرمانده. خود کفا).	اشائب- آشاب (Aşab) (گروهی در هم آمیخته از چند تیره) [آشماق: گذشتن. عبور کردن. آشاماق: در هم آمیختن].
التینجی- [مصر] آلتینجی (Altıncı) (ششمن. شماره ششم).	اشچ- آشیچ (Aşçı) (نوعی صمع درخت) [آشماق: گذشتن. عبور کردن. لبریز شدن].
الجنه- [عر] آلچاق (Alçaq) (پشت. افتاده). [آلچاماق: نزول دادن].	اشق- آشیق (Aşiq). ↑.
الجی- [مصر] اتلچی (Elçi) (فرستاده. سفیر). [ایلمک: وصل کردن].	اشکن- آچقیر (Açqır) (چیزی مانند چرم سفید که با آن زین را محکم کنند) [آچماق: باز کردن].
الش- [سور] آليس (Aliş) (خرید. دریافت). [آلماق: خریدن. دریافت کردن].	اشکین- قاچقین (Qaçqın) (راهوار) [قاچماق: گریختن. دویدن].
الی- [عر] ائولی (Evli) (خانه دار. صاحب خانه) [آوماق: گردآوردن].	اشنه- او شنه (Üşenə) (دواه. گیاهی مانند پیچک) [اوشنمک: ترسیدن. احتیاط کردن].
اماچ- او ماچ (Umac) (هدف. محل بازی و رقص) [او مماق: امید داشتن].	اُصـ طـ رـ کـ - او زـ دورـ کـ (Özdürəkl) (صمغ درخت زیتون).
امزیک- [عر] امزیک (θmzik) (پستانک. شیشه شیر) [اممک: مکیدن].	اغـزلـقـ/ آـغـزلـقـ - آـغـیـلـقـ (دهانه). اـقـجهـ/ اـقـشـهـ/ اـقـصـهـ - آـغـچـاـ (نقره).
انبـاشـیـ/ اوـمبـاشـیـ - اوـنـ باـشـیـ (On başı)	

(پرسشنامه) [گورمک: دیدن. سنجیدن].	(فرمانده ده نفر).
اوْزى- (جان) قوزو (Quzu) ← قوزی.	انْجَان - انگین (Thengin) (تغار سفالین) [انگیمک: بسته شدن. آویزان شدن].
اوْسْطى- [مصر] اوستا (Usta) (ماهر. کارдан). [اوسماق: اندیشیدن].	انْجَر - انگر (Thnger) (آویزان. لنگر کشتی).
اوْشَن- اوشن (Üşen) (سربار. طفیلی) [اوشمک: جمع شدن].	انْجَق - [سور. بن] آنجاق (Ancaq) (اما. بهر حال).
اوْشِنْج- اوشنچ (Üşenç) (لفاف نامه یا هر چیز دیگر) [اوشمک: جمع شدن].	انْجِيزْك - انگیرک (Thngirək) (فهرست بدھی بدھکاران مالیاتی. بیماری) [انگیمک: آویزان شدن. بیرون کشیدن].
اوْصَطا- [سور] اوستا (Usta) (ماهر. کاردان). [اوسماق: اندیشیدن].	انْكَشَارى- [مصر] یئنى چئرى (Yeni çeri) (چریک جدید. نوعی سپاهی در حکومت عثمانی که بیشتر از میان جوانانی انتخاب می‌شدند که خانواده‌هایشان تازه به دین اسلام درآمده بودند. چریک مخالف حکومت. ستمگر. ظالم. زورگو).
اوْصَطا باشى- [سور] اوستا باشى (Usta (başı) (ماهر. کاردان).	اوْج- اوچ (Uç) (نوک. قله. ضد جضیض در ستاره شناسی) [اوچماق: پرواز کردن].
اوْضَه/ اوْطَه- اوْدا (Oda) (سالن. صنف).	اوْجَاق- [سور] اوچاق (Ocaq) (آتشدان).
اوْطَه جى- [سور] اوْداجى (Odaçı) (پیشخدمت).	اوْدَه- اوْدا (Oda) (سالن. صنف).
اوْيَما- [مصر] اوْيَما (Oyma) (حفره) [اویمامق: حفر کردن. کاویدن].	اوْرَتَه/ اوْرَطَه- اوْرتا (Orta) (وسط).
اوْيَه- [عر. مصر] اوْيَا (Oya) (حفره) [اویمامق: حفر کردن. کاویدن].	اوْرَدَى- اوْردو (Ordu) (لشکر).
اوْيَون- [مصر] اوْيُون (Oyun) (بازی) [اویناماق: بازی کردن].	اوْرَمَان- [مصر] اوْرمان (Orman) (جنگل).
ایاراج- آیاراج (Ayarac) (معجون مسهل) [آیارماق: فریب خوردن. بهم خوردن].	اوْرَنَاك/ اوْرَنِيك- اورنک (Örnək)
ایران بوظ- [سور] آیران بوز (Ayran buz) (دوغ یخی).	

کردن].	ایکنچی- اکینچی (Akıncı) (کشاورز).
باشه- باسنا (Basna) (پاشنه. ابزاری در صنعتگری. گوه. [باسماق: فشار دادن].	ایکنه- [عر] ایکنه (Iynə) (سوزن).
باش- باش (Baş) (سر. رئیس).	ایکی بیر- ایکی بیر (Iki bir) (دو تایکی.
باش آغا- [الج] باش آقا (Baş aqa) (سر کرده). در لهجه مصری به معنای «خواجه حرم‌سرا» کاربرد دارد که اصل آن نیز «باش آغا» می‌باشد.	یک زوج. یک جفت. دو تایی. دو نفره.
باشا- پاشا (Paşa) باش شاد. (عالی ترین مقام لشگری و کشوری در عثمانی (در سابق). رئیس. خان خانان. تیمسار).	اصطلاحی در میان مشتریان کتابی به معنای دو کتاب و یک گوجه).
باشاق - باشاق (Başaq) (سرپوش).	ایکی کوزم- [عر] ایکی گؤزوم (Iki gözüm) (دو چشم من. نور چشم من).
باش بزغ- [عر] باشی پوزوق (Başı (پریشان حواس. پریشان خاطر. خیره سر. بی انضباط. زن بیوه یا مرد بی زن. سرباز داوطلبی که به قشون پیوسته باشد. چریک عثمانی) [پوزماق: برهم زدن]. در لهجه های سودانی، مصری و سروی به صورت «باش بوزوق» کاربرد دارد.	ایکینچی- [سور. مصر] ایکینچی (Ikinci) (دومین. شماره دوم).
باش بوغاز- [سور] بوش بوغاز (Boş boğaz) (پر حرف).	ایوه- [لیب. مصر] اثوئت (Evet) (آری. بلی).
باشتان- [سور] باشدان (Başdan) (از نو. از ابتداء).	بابا- [سور. مصر] بابا (Baba) (پدر بزرگ).
باششویش- باش چاوش (Baş çavuş) (سرگروهبان).	باج- باس (Bas) (پول یا چیزی که پرداخت آن را بر کسی بار کنند) [باسماق: فشار دادن].
	باجچی- [عر] پاچاچی (Paçaçı) (کله پز).
	باروتخانه - [یمن] باریتخانا (Barıttxana) (انبار باروت)
	بارود - باریت (Barit) (ماده منفجره که از شوره و گوگرد و ذغال درست کنند).
	باره - پارا (Para) (پول. تکه. قسمت).
	[باراماق/ باراماک: تقسیم کردن. بریدن.]
	بازار - باسار (Basar) (محل خرید و فروش) [باسماق: فشار دادن. متراکم

بای - بیگ(Bey) (ثروتمند) [بایماق: كامل شدن. ثروتمند شدن].	باشمان - [الج] باشمان (Başman) (پر کلاه) [بایماق: فرو کردن].
بایلک - بیگلیک(Beylik) (ثروتمندی. بیگ زادگی. خانزادگی. شخص. قلمرو بیگ. ثروت. سرمایه. املاک و غیره که متعلق به حکومت باشد. دولتی. کیف یا سلاحی که در جنگ به سربازان داده شود. زیلوی سربازی) [بایماق: كامل شدن. ثروتمند شدن].	باشوره - باسیرا (Basira) (پی. بنیاد. رج زیرین دیوار) [بایماق: پی نهادن. بنا نهادن].
باتق - بوتا (Buta) (شاخه) [بوداماق: بریدن. تکه کردن].	باغ - باغ (Bağ) (محل پر درختی که اصراف آن محصور باشد) [باغاماق: بستن. احاطه کردن].
بتون - [عر] بوتون (Bütün) (تمام، همه. کامل). [بیتمک: پایان یافتن].	باغه - [الج. مصر] باغا (Bağa) (ورم زیر پوست گلو. مجموعه کوچکی از علف چیده شده. استخوان محکم پوست حیواناتی مانند لاک پشت و حیوان دوزیست مثل قورباغه. زخم پای اسب. دو زیست. کوچک. همچنین نوعی گیاه علفی یک یا چندساله است). [باغاماق: باغاماق: بستن. خفه کردن].
بعچ - بیچه (Biçə) (کودک. جوجه پرنده) [بیچمک: درو کردن. بریدن]. در خوزستان «بعچ» گویند.	باغوانچی - [عر] باغوانچی (Bağvançı) (باغبان). [باغاماق: بستن. احاطه کردن].
بخچی - [الج] بیچگی (Biçgi). بیچک (درو) (بیچمک: بریدن. قطع کردن).	بال - [لهجه مردم کوفه] بئل (Bel) (وسیله زیر و رو کردن زمین).
بختی - بوغدو (Buğdu) (شتر بزرگ کوهاندار. بزرگ. تنومند).	بالطه - بالتا (Balta) (تبر) [بالماق: بریدن].
بخشوانچی - [مصر] باغوانچی (Bağvançı) (باغبان). [باغاماق: بستن. احاطه کردن].	بالقه - [لهجه مدینه] پاچا (Paşa) (لنگ).
بخجله - باعجالا (Bağcalı) (باغلیجا (سه تار) [باغلاماق: بستن. پیچیدن].	بالوق - [الج] بالوق (Balıq) (ماهی) [بالماق: بریدن. قاج قاج کردن].
بُحْقَ - بوْغُوناْق (Boğunaq) (دستمالی جوراب. کیسه عطر).	باله - بلاق (Balaq) (روپوش پشمی).

<p>سیاه رنگ که بر نیزه و علم آویزند، یا به گردن اسباب بندند. پارچه‌ای با شکل و رنگ و نقش مشخص که نشانه ویژه یک کشور، منطقه، گروه و مانند آنهاست و معمولاً بر سر میله یا چوبی نصب می‌شود.</p> <p>موی دم گاوی. دم نوعی از گاو بحری که بر گردن اسباب بندند. نوعی گاو کوهی در هند و چین. زبانه. زبانه آتش).</p> <p>بُوشْجِي - [مصر] پرچمچی (Pərçəmçi) (پرچمدار).</p> <p>بُرْطاش - بارداش (Bardaş) (چارچوبه درب).</p> <p>بُرْطيل - بارتیل (Bartıl) (رشوه).</p> <p>بُوْغُل - بورغول (Burgul) (آسیاب شده گندم. بلغور). [بورماق: پیچاندن].</p> <p>بُوغى - بورغو (Burğu) (پیچی که در مهره رود. چرخ دنده) [بورماق: پیچاندن].</p> <p>بُوقُول - بارقیل (Barqıt) (کمان. بندق. کشتی کوچک. شیشه مانند قممه).</p> <p>بُرْمَق/بَارْمَق/بِرْمَق/بَارْمَن - [مصر] بارماق (انگشت).</p> <p>بُومه - [بن. سود. سور] بورما (Burma) (نیشگون. آچار. بسته علوفه بسته شده. گوسفند اخته شده. بندی که از علف سبز</p>	<p>که خدمتکاران به سر بندند و دو گوشه آن را زیر گره بزنند] [بُغماق: خفه کردن. بستن].</p> <p>بُخِيل - باغیل (Bağıl) (حسود) [باغلاماق: بستن].</p> <p>بُذْسَكَان/بَذْسَكَان - باغداشـقان (Bağdaşqan) (عـشقه. پـچـك) [باغداشـماق: بـستـه شـدـن].</p> <p>بِرَات - بارات (Barat) (سفته. قبض. حواله. ورودی. جشن نیمه شعبان. نشانی که بر حیوانات زنند. سگهای برابر یک چهلم قروش ترکی). [باراماق: پربار شدن].</p> <p>بُرْدَاغ - پـوزـدـاق (Pozdaq) (سـنبـادـه) [پـوزـماـق: زـدوـدـن].</p> <p>بُرْدَاق - [عر. مصر. یمن. لیب] باردادق (Bardaq) (کوزه. ظرف ترشی یا رب. ظرف سفالین. ابريق. دیزی. سبو).</p> <p>بُرْدَاج - بورساـق (Bursaq) (فـروـبرـدن) (نفس. پـیـچـیدـه. به درون کـشـیدـه شـدـه) [بورماق: پـیـچـانـدن].</p> <p>بُرْشَم - پـرـچـم (Pərçəm) (در قدیم دسته‌ای از موی سر که به صورت کاکل بعد از تراشیدن سر باقی می‌گذاشتند. دم اسب یا گاو که به عنوان درفش حمل می‌شد. دسته‌ای از مو یا ریشه و منگله</p>
---	---

[بوزمک: مچاله کردن].	برای بسته بندی ساقه های درو شده استفاده می شود. لوله های پیچ در پیچ شیپور. تاب داده. تاییده. خایه کشی. پیچش. بند کیسه. منجینق. دیگ سنگی) [بورماق: پیچاندن].
بزمـه- باسـما (Basma) (یـک نوبـت خوراـک. یـک ضـربه با زـخمـه بر سـیـم عـود) [باسـماق: زـدـن. فـشار دـادـن].	برـنـجـک- [سورـ. الـجـ. مصرـ] بـورـونـجـکـ (Bürüncüـk) (نقـابـ. تـورـ صـورـتـ. پـوشـاـکـ. پـوشـشـ لـبـاسـ. زـيرـلـچـکـ. مـقـنـعـهـ). [بورـونـمـکـ: خـودـ رـا پـوشـانـدـنـ].
بـزوـنـکـ - پـزـهـ وـنـگـ (Pezəvəng) (گـرـدنـ کـلـفـتـ. تـوـمـنـدـ. لـنـدـهـورـ. بـیـقـوـارـهـ. خـشـنـ آـدـمـ گـنـدـهـ وـ درـشتـ هـیـکـلـ). بـسـ - پـیـشـ (Piş) (صـدـایـ بـرـایـ رـانـدـنـ گـرـبـهـ. گـرـبـهـ).	برـنـجـیـ - [الـجـ. لـیـبـ. مصرـ] بـیرـنـجـیـ (Birinci) (اـولـیـ. نـخـسـتـیـنـ) [بورـماـقـ: پـیـشـ اـفـتـادـنـ].
بسـبـلـیـ - [سورـ] بـسـ بـلـلـیـ (Bəs bəlli) (کـامـلـاـ روـشـ) [بـلـیـمـکـ: آـشـکـارـ کـرـدـنـ].	بـرـنـسـ - بـورـنـازـ (Burnaz) (کـلاـهـ مـخـصـوصـ قـاضـیـانـ وـ کـاتـبـانـ) [بورـماـقـ: پـیـچـانـدـنـ].
بـسـتـانـجـیـ - [ارـدـ] بـوـسـتـانـچـیـ (Bostançı) (جاـلـیـزـیـانـ) [پـوـسـماـقـ: کـمـینـ کـرـدـنـ. مـنـتـظـرـ نـشـسـتـنـ].	بـرـکـ - [سورـ] بـئـگـرـکـ (Böyrək) (کـلـیـهـ قـلـوـهـ).
بـسـقـ - باـسـتـاقـ (Bastaq) (نوـکـ. زـيرـدـستـ) [پـوـسـماـقـ: زـيرـ گـرـفـتنـ].	بـرـواـزـ - بـارـقاـسـ (Barqas) (چـارـچـوبـ).
بـسـتـوقـهـ - باـسـلـیـغاـ (Bashığa). باـسـدـیـغاـ (ظرـفـ سـافـلـینـ. ظـرفـ باـ دـهـانـهـ تـنـگـ) [پـوـسـماـقـ: زـيرـ گـرـفـنـ].	بـرـیـانـ - بـورـیـانـ (Buryan) (تـکـهـ بـزـرـگـ گـوـشـتـ کـهـ باـ پـیـازـ پـختـهـ شـدـهـ باـشـدـ.
بـسـطـرـمـهـ/بـاصـدـیرـمـهـ - باـسـدـیرـمـاـ (Basdırma) (گـوـشـتـ قـورـمـهـ. کـالـبـاسـ) [پـوـسـماـقـ: فـشارـ دـادـنـ. مـتـراـکـمـ کـرـدـنـ].	گـوـشـتـیـ کـهـ روـیـ آـشـ چـرـخـانـدـ وـ بـیـزـنـدـ) [بورـماـقـ: چـرـخـانـدـنـ].
بـسـنـجـ - باـسـنـیـجـ (Basınc) (صـمـخـ) [پـوـسـماـقـ: فـشارـ دـادـنـ. مـتـراـکـمـ کـرـدـنـ].	بـرـزـجـ - بـزـهـ دـیـ (Bəzədi) (آـرـاستـ) [بـزـهـ مـکـ: آـرـاسـتـنـ].
بـشـ - [مـصـرـ] بـئـشـ (Beş) (عـدـ پـنـجـ).	بـزـقـ - [لـبـنـ] بـوـزـوـکـ (Bütük) (مـچـالـهـ.
بـشـ دـرـدـ - [سورـ] بـئـشـ دـؤـرـدـ (Beş dörd)	چـرـوـکـ. دـبـرـ. آـلتـ موـسـيـقـيـ شـبيـهـ بـهـ عـودـ)

(شورشی) [باسماق: فشار دادن. متراکم کردن].	(پنج چهار. نوعی بازی).
بصمه - بأسما (Basma) (علامت، مارک پارچه و غيره) [باسماق: فشار دادن. متراکم کردن].	بشتخته - بشش تاختا (Beş taxta). پشن تاختا (صندقه کوچک).
بطاقه- بیتیک (Bitik) (نوشته. کارت ویزیت) [بیتیمک: نوشتن].	بشغ - باشق (Başaq) (نم نم باران).
بطباط - (گیا) باتبات (Batbat) (بنگ دانه. نوعی ترشک. هفت بند. هزار بند. برگ آن برای درمان خارش شدید مفید است. نوعی علف که اگر دانه آن با خمیر به الاغ داده شود هوایی می شود. چوبان دودوگونیز می گویند. [باتماق: فرو شدن].	بشقه - [سور. مصر] باشقا (Başqa) (بیگانه. اجنبی).
بغمه- بوغمما (Boğma) (بند آب. نوعی گردنبند زنانه. برآمدگی در عضو بدن. بیماری دیفتری. غده‌ای که در گردن یا زیر گلو پیدا شود. بسته. دسته. چوبهایی که روی خانه به صورت عرضی گذارند. شلوار) [بوغماق: خفه کردن. بستن].	بشكول - باشقل (Başqıl) (کوشان).
بتجه- بوججا (Boğça) (پارچه ای مربع و یا مستطیل شکل برای بستن لباس و جامه، دستاری که چیزی در آن گذاشته و گره زند. دستمال چهارگوش) [بوغماق: خفه کردن. بستن].	بشق - [مصر] باشلیق (Başlıq) (روسی. سرپوش. چارقد. کلاه).
	بشكلك - [[الج] بتشلیک (Beşlik) (پنج تایی. پنج جزیی. نوعی شعر که مخمس می گویند. قسمت شیبدار پشت بام. پول نقدینه. نام پنج قروش طلا). در لهجه عراقی به صورت «بشنلخ» به همین معنا کاربرد دارد.
	بشمق - [[الج. یمن] باشماق (Başmaq) (کفش) [باسماق: فرو کردن].
	بشمقجي - [[الج] باشماقچی (Başmaqcı) (کفash) [باسماق: فرو کردن].
	بشنجى - [مصر] بتشینجي (Beşinci) (پنجمی).
	بشنوقه/بشنیقه - [فلس] باشلیق (Başlıq) (روسی. سرپوش. چارقد. کلاه).
	بصما - بأسما (Basma) (حلوا و شیرینی) [باسماق: فشار دادن. متراکم کردن].
	بصمجي - [مصر] باسماچى (Basmaçı)

بسودن].	بقراج - [الج. مصر. لیب] باغراج (ظرف قهوه). (Bağrac)
بلبل - (جان) بولبول (پرنده آوازخوان).	بقسیمات/بقصمات - بکسیمت (Bəksimət) (نازک. خشک. نان شیرین) [بکسیمک: غليظ شدن. خشک شدن].
بلتجی/بلطجی - بالتاقی (Baltaçı).	بعـه- بـوـغا (Boğa) (قطعه. قسمت) [بـوـغـماـق: خـفـهـ كـرـدـنـ. بـسـتنـ].
(تبرزن. تبرساز. هیزم شکن. کسی که همراه لشکریان حرکت می کند و کارش راهسازی و قطع درختان و برپاداشتن برج و باروست. در لهجه مصری به معنای چاخان و حقه کاربرد دارد). [بالماق: بریدن].	بـقـلاـوـیـ/ـبـقـلاـوـهـ - بـاـغـلـاـوـاـ (Bağlava) (نوعی شیرینی پیچیدنی). [بـاغـلـامـاـقـ: بـسـتنـ. پـیـچـیدـنـ].
بلـزـیـقـ - [یـمـنـ] بـیـلهـ زـیـکـ (Biləzik).	بـکـ - بـیـگـ (Bəy) ← بـایـ.
بـیـلـزـیـکـ. بـیـلـکـزـیـکـ (النـگـوـ). [بـیـلهـ مـکـ: هـلـ دـادـنـ].	بـکـجـیـ - [سـورـ] بـکـچـیـ (Bəkçisi) (نـگـهـبـانـ) شب. دشتیان. ناطور. قرقچی). [بـکـلـهـ مـکـ: منـتـظـرـ مـانـدـنـ].
بلـسـ - پـالـازـ (Palaz) (نـوعـیـ زـیـرـانـدـازـ) ناـزـکـ. زـیـرـانـدـازـ. گـونـهـایـ قـالـیـچـهـ کـهـ پـرـزـ نـدارـدـ. لـبـادـهـ پـشـمـیـ).	بـکـلـیـکـ - بـیـگـلـیـکـ (Bəylilik) ← بـایـلـیـکـ.
بلـطـهـ - بالـتاـ (Balta). (تـبرـ). [بالـماـقـ: بـرـیدـنـ].	بـکـمـیـزـ - [مـصـرـ] بـکـمـزـ (Bəkməz) (دوـشـابـ). شـیرـهـ. شـیرـهـ انـگـورـ یـاـ توـتـ. شـرـابـ. بـادـهـ.
بـلـنـدـیـ - بـئـلـنـدـیـ (Beləndi) (عرـیـضـ).	پـیـالـهـ شـرـابـ. بـادـهـ گـسـارـیـ) [بـکـمـکـ: خشـکـ شـدـنـ].
بـلـوـكـ - [سـورـ] بـؤـلوـكـ (Bölük) (چـادرـ). قـسـمـ. حـصـهـ. قـطـعـهـ. بـخـشـ. جـزـءـ. دـسـتـهـ. گـروـهـانـ. آـجـرـ سـیـمـانـیـ. منـطـقـهـایـ کـهـ مشـتـمـلـ بـرـ چـنـدـ دـهـ وـ قـرـیـهـ باـشـدـ). [بـؤـلمـکـ: تقـسـیـمـ کـرـدـنـ].	بـلـازـ/ـبـلاـسـ - پـالـازـ (Palaz) (نـوعـیـ زـیـرـانـدـازـ) ناـزـکـ. زـیـرـانـدـازـ. گـونـهـایـ قـالـیـچـهـ کـهـ پـرـزـ نـدارـدـ).
بـلـوـکـباـشـ - [الـجـ] بـؤـلوـكـ باـشـیـ (Bölük başı) (başı) (سرـدـسـتـهـ. سـرـدـسـتـهـ چـوـپـانـهـاـ. اـدـارـهـ کـنـنـدـهـ جـشـنـ). [بـؤـلمـکـ: تقـسـیـمـ کـرـدـنـ]. درـلـهـجـهـ لـیـیـاـیـیـ بـهـ صـورـتـ «ـبـلـقـبـاشـیـ»	بـلـایـ - [الـجـ] بـیـلـایـ (Bilay) (فسـانـ. مـصـقـلـ). [بـیـلهـ مـکـ: تـیـزـ کـرـدـنـ. فـسـوـدـنـ]. بـلـایـجـیـ - [الـجـ] بـیـلـایـچـیـ (Bilayçi) (صـیـقـلـ دـهـنـدـهـ). [بـیـلهـ مـکـ: تـیـزـ کـرـدـنـ].

بوش -[اردن. سور. مصر] بوش (Boş) (بالاتر از میرینج (فرمانده پنج فوج) و بالاتر از امیر تومان). (بالاتر از کاربرد دارد).
بنباشی -[سود. مصر] مین باشی (Min başı) (سرتیپ. درجه‌ای نظامی پایینتر از بنچر - پئنچر (Pencər) (سبزی. تره. چغندر)).
بندووه - باندیرا. بانادورا (Banadura) (گوجه فرنگی).
بوتقة - بوتا (Buta). بودا (شاخه [بوداماق: بریدن. تکه تکه کردن].)
بوتچاق -[الج] بیچاق(Biçaq). بیچک (چاقو) (بیچمک: بریدن. قطع کردن).
بوتچاقچی -[الج] بیچاقچی(Biçaqçı). بیچکچی (چاقوساز) (بیچمک: بریدن. قطع کردن).
بوردی -بورو (Boru) (لوله. لوله بخاری) [بورماق: پیچیدن].
بوز -[عر. لبن. سور] بوز(Buz) (یخ. بستن) [بوزماق/بویماق: منجمد شدن].
بوزه -[الج. لبن] بوزا(Buza) (نوعی نوشیدنی مست کننده که به رنگ شیر بود و هونها از آب جو و گندم درست می کردند. خوراکی از شیر و شکر که بگذارند سرد یا منجمد شود. آبجو) [بوزماق/بویماق: منجمد شدن].

آنها. کتیبه و تعداد سپاه از ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر).	بیداق- بایداق (Baydaq) (پیاده).
تاپه- [الج] تپه (Təpə) (تل. ستیغ. نوک. سر. رأس. فرق. کله. تارک. رأس (زاویه). بالا. فراز. توده. کپه. رج، هر ردیف قالی که با ضربة شانه قالی بافی بعد از رجهای قبل فشرده شود) [پیمک: پر کردن].	بیداری- بایداری (Baydarı) (سخن درست و استوار).
تاختج - تاختا (Taxta) (صفحه صاف. لوحة. قطعه. يك تخته پارچه).	بیدق- بایداق (Baydaq) (پیاده).
تاریج- دریچ (Dəric) (صورتحساب بدھی مالیاتی يك بدھکار) [درمک: بیرون کشیدن. چیدن. بر گزیدن].	بیرام- [سور] بایرام (Bayram) (جشن. عید. خوشحالی) [بایراماق: جشن گرفتن].
قال- تل (Tel) (سیم. مفتول. رشته. تارمو. زلف. گیسو. لیف. نسج. رگه برگه).	بیراق- بایراق (Bayraq) (باتراق (پرچم) [باتیرماق: فرو کردن].
تبان- تومان (Tuman) (شلوار ک).	بیلک- بیگلیک (Bəylik) ← بایلک.
تبرنا- [الج] داویرنا (Davırna) (نوعی بازی با مهره و کارتھایی که اعدادی پراکنده بر آن نوشته شده است).	بیوردو- بویوردو (Buyurdu) (دستور پادشاه یا وزیر یا اعلامیه آنها) [بویورماق: فرمودن. امر کردن].
تبودک- تپه جک (Təpəcək) (تودلی پرنده گان) [پیمک: فرو کردن].	بیورلدو- بویورلدو (Buyuruldu) (فرموده شد. دستور. فرمان) [بویورماق: فرمودن. امر کردن].
تبه- [عر.] تپه (Təpə) ← تاپه.	پلاو- [عر.الج] پیلاو (Pilov) (نوعی پختن برنج که بر عکس چلو، مخلفات دیگر مانند لوبیا و گوشت و غیره را با برنج آمیخته باشد).
تک- تیک (Tətik) (ماشہ تفنگ).	تابور- تاپقیر. تابقور (Tabqur) (فوج. گروه. تحمیل و تکلیف زاید بر خراج. کتل کش. چرمی که از میان زین کشیده باشند. به صورت تابور و تابغور هم آمده است. گروهی از لشکریان. گروه کولی ها. محل توقف آنها و چهارپایان
تنجی- توتوونچو (Tütünçü) (توتونکار	

(واحد پول در ترکیه برابر با ۶ قروش).	يا توتون فروش).
ڭىنە - دىلە نى (Diləni) (خواهش) [دىلە مك: خواستن].	تختە - تاختا (Taxta) (صفحة صاف.
تلى - [مصر] تلللى (Telli) (زلف دار. سيم دار. لباس بزك دار).	لوحه. قطعه).
تلوه - [الج] تثنوه (Telvə) (دلو. سطل).	تخشير - چاغشیر (Cağşır). ← چقجير.
تمباك - [سور] تومبک (Tümbök) (آلت موسيقى شبيه به نقاره).	ترسانه/ترسخانه - ترسانا (Tərsana) (زاغة مهمات. انبار اسلحه و مهمات. کارخانه و کارگاه كشتى سازى. تعميرگاه كشتى.
تمرجي - [سود. مصر] تومارچى (Tumarçı) (تیمارگر. پرستار).	محل تعمير كشتى).
تميشىك - آلتميشليق (Altmışlıq) (شصت سايى) (واحد پول ترکيه برابر با ۶۰ قروش).	ئرقين - درگين (Dərgin) (خطى كه برای پایان جمله زير آن مى كشيدند. نقطه پایان جمله) [درمك: جمع كردن. بستن].
تملى - تمللى (Təməlli) (اساسى. سالم).	ئُف - توپ (Top) (لك).
تباكشى - [مصر] تومبکچى (Tünbökçi) (نوازنده تبک).	تفشقى - توفكچى (Tüfəkçi) (تفنگ ساز.
تۈك - تونووك (Tünük) (پراكنده. نازك. صفحه نازك از آهن) [تونه مك: برهنه كردن].	تفنگدار).
توخاز - توخاز (Toxaz) (فرو رونده) [توخماق: فرو بردن].	تفكچى - توفكچى (Tüfəkçi) (تفنگ ساز. تفنگدار).
تۇز - تۇز (Toz) (پوست درخت خندىك).	تقشىر - چاغشیر (Cağşır). ← چقجير.
توفكچى - توفكچى (Tüfəkçi) (تفنگ ساز. تفنگدار).	تكنه - تكنه (Təknə) (زنيل. تست. تغار.
توفخانا - توفخانا (Tüfəkxana) (اسلحه خانه).	ظرف خميرگيري. سوراخ. گودال. چاله.
	بيل. بيل مكانيكي. ناوديس. لگن. قايق).
	تل - تسل (Tel) (سيم. مفتول. رشته.
	تارمو. زلف. گيسو. ليف. نسج. رگه
	برگه).
	ئىسىق - اوْتۇزلىق (Otualuq) (سى تايى)
	(واحد پول در ترکيه برابر با ۳۰ قروش).
	ئىلق - آلتيليق (Altılıq) (شش تايى)

(خبرسان. پیشرو لشکر و کاروان. کسی که صفها در میدان نبرد منظم می‌کند.	توکه- [مصر] توخا (Toxa) (کلنگ). بیل سرکچ).
نقیب قافله. کسی که پیشاپیش قافله یا زوار حرکت کند و آواز خواند. حاجب.	تیغار- داغار (Dağar) (ظرف سفالی مخصوص ماست).
آنکه پیشاپیش زائران حرکت کند و با صدای بلند به آواز، اشعار مذهبی می‌خوانند. مأمور تشریفات در دربار پادشاهان. آنکه پیشاپیش قافله یا لشکر یا فردی صاحب مقام می‌رفت و با صدای بلند آمدن آنان را خبر می‌داد. پیشرو لشکر. گروهبان (در ترکیه). یکی از مقامات نظامی پایینتر از اون باشی. شیری که کره آن گرفته شده باشد) [چاوماق: صدا زدن].	تیل- تئل (Tel) (سیم. مفتول. رشته. تارمو. زلف. گیسو. لیف. نسج. رگه برگه).
جبخانه- جبه خانا(Cəbbə xana) (اسلحة خانه و مهمات جنگی).	ثنا- سانا (شمارش. حمد) [ساناماق: شمردن. به حساب آوردن].
جبز- گوبوز (Gobuz) (گنده. بزرگ).	ثورچی- [مصر] ساوراچی (Savraçι) (اخلال گر) [ساوراماق: هذیان گفتن. ساورورماق: پراکندن].
جتر- چاتیر (Çatır) (آفتاب گردن) [چاتماق: به هم رسیدن].	جاب - چاپ (Cap) (کاوش. حفر) [چاپماق: شکافتن. کاویدن. حفر کردن].
جدر- گتلر (Gedər) (مزد آوازه خوان)	این واژه در آیه «و ثمود الذين جابوا الصخر» آمده است.
[گستمک: رفن].	جابا - [مصر] جابا (Caba) (هدیه). در لهجه الجزایری به معنای «چیزی که در کافه به دوستان تقدیم شود» وارد شده است.
جذاذ- گؤزک(Gözək)(رخت پاره. وصله)[گؤزه مک:وصله کردن. دوختن].	جامچی - [عر] جامچی (Camçı) (شیشه بُر).
جرابه- چوراب (Çorab) (پاپوش. جوراب).	جانسز - [عر] جانسیز (Cansız) (بی جان. مرده. بی روح. ناتوان. ضعیف. نحیف. کم فروع. غیر جاندار).
جُراز- قوْراز (Qoraz) (شمیر برنده)	جاوشیه/ جاویش- چاووش(Çavuş)

خراش دادن. رسم کردن. [Cəkməci] (چکمه چی)	[قوراماق: تیز کردن].
(کفash. پینه دوز) [چکمک: کشیدن].	جربانه- جیربانا (Cirbana) (زن بدگو) [جیرماق: بربیدن. دریدن].
جزمه- چکمه (Cəkmə) (کفس ساق بلند که تازیز زانو برسد. موزه. علت نامگذاری این نوع کفس به این نام این است که چون پا را در داخل آن کردند، با دو دست از ساقه آن گرفته و می کشند. کشش. توزین. ترسیم. فاشی. کفس ساقه بلند. نمونه. بخش. کشو. برنج کته) [چکمک: کشیدن].	جُزبَنْ - گُزْ بُوز (Gorboz) (مرد نیمند. عمود آهین). جَرْدَبَان - جیردابان (Cırdaban) (کسی که در کنار سفره دست چپ بر گرده نان نهد که کسی از آن برندارد).
جزیرو- چکیر (Çekir) (سخن چین) [چکمک: کشیدن. حمل کردن].	جَرْدَق - جیرداق (Cırdaq) (گرده نان. قرص نان ضخیم).
جفت- [بن. سور] چیفت (Çift) (ماشہ کوچک مخصوص ساعتسازها. ماشہ کوچک مخصوص حروفچینها).	جَرْدَه - (جان) گیرزه (Girzə) (موش صحرایی) [گیرمک: وارد شدن].
جفتلک- [سور] چیفتلیک (Çiftlik) (قسمتی از مزرعه که کودکان در آنجا چیزهایی بکارند. مساحتی از مزرعه که بتوان در یک روز آن را با گاوانر شخم زد).	جَرْمَل - جیرمال (Cirmal) (گیاهی مرهمی که زیر بغل بمالند) [جیرماق: شکافتن. دریدن].
جفرا- قوْرَا (Qovra) (پوست درخت خرما) [گوْرماق/قاوماک: خالی کردن].	جُرَّه - جورا (Cura) (کوزه آب).
جمجه- [عر] چکمه جه (Çekməcə) (کشو. چاقوی بزرگ با غبانان. صندوقچه کوچک. نوعی چوب بزرگ که برای	جَرِين - گرین (Gərin) (جای خشک کردن مویز) [گرمک: طول دادن. کشیدن].
	جزاف- قازاو (Qazav). گازاو (سخن بیهوده و بی معنی)
	جزر- (گیا) گزز (Gəzər) (هویج) [گرمک: بریدن. شکافتن].
	جزماچی- [بن. سور] جیزماتچی (Cızmaçı) (طرّاح) [جیزماتک: کشیدن.

[چالماق: زدن. <i>Rüftün</i>].	کشیدن خرمن به کار می‌رود. جایی که کشتی‌ها به هنگام توفان به آنجا پناه برند). [چکمک: <i>Kışidın</i>].
جمجه- چؤمچه (<i>Çömçə</i>) (کاسه سر).	جُل- چول (<i>Cül</i>) (نمدی که بر پشت حیواناتی چون اسب و قاطر می‌اندازند.
جمین- چامین (<i>Çamın</i>) (قیچی).	چند پلاس کهنه که آن را به جای پالان بر پشت الاغ نهند. پالان. پوشاك
جندره- جیندارا (<i>Cindara</i>) (خطی که بر زمین کشند و ساختمان را بر آن بسازند).	چهارپایان. در گذشته بیشتر به معنی پالان، پوشش اسب، پوشاك چهارپایان و انسان، پارچه بافته شده از موی بز و امروز در ترکیه، آذربایجان و مناطق ترک نشین ایران به معنی پارچه زبری است که عموماً از رشته‌های سفید و سیاه مو، پنبه و غیره بافته می‌شود. پالان). [چولاماق/ چولغاماق: <i>Piyicidın</i> . در برگرفتن].
جنکل- چانقال (<i>Çanqal</i>) ← شنکل.	جُلّار- گوللر (<i>Güllər</i>) (باغ. بوستان).
جوازق- قوْوازاق(<i>Qovazaq</i>) (هاون چوین) [گوْوماْق/ قاوماق: خالی کردن].	جلبانه- جیريانا (<i>Cirvana</i>) (زن بدگو) [جیرماق: بربیدن. دریدن].
جوخ/جوخه- چوخا(<i>Çuxxa</i>) (نوعی لباس. کت. ردا. لباس ملی مردانه قفقازیها که کمرش چین دار و بلند است. زیرانداز یا پارچه پشمی زبر که از آن برای دوخت انواع کت، شلوار، جلیقه و ... استفاده می‌کرند. بالاپوش نمدین چوپانها دوخته شده از پوست گوسفند و بدون دگمه، اکثراً از پارچه‌ای مقاوم به رنگ تیره و یا سیاه (در گذشته قرمز و قهوه‌ای). پالتویی از پشم یا کرک که ریش سفیدها و کشاورزان ترک روی دوش اندازند).	جُلّان- گوللن (<i>Güllən</i>) (باغ. بوستان).
جوخان- چوخان(<i>Çuxan</i>) (حوض. گودال) [چوخوماق: کندن. حفر کردن].	جُلق- چولپاق (<i>Culpaq</i>) (اطاق چوبی. اطاقکی که در خرمنگاه از بهم پیوستن و بافتن چند تیر به هم سازند).
جووه- قوْورا(<i>Qovra</i>) (گودال)	جلنده- گولنده (<i>Güləndə</i>) (فاحشه) [گولمک: خندیدن].
[گوْوماْق/ قاوماق: خالی کردن].	جلوز- چالیز (<i>Çalız</i>) (فراش. نگهبان)
جوزق- قوْوزا(<i>Qovza</i>) (کاسبرگ، پنبه)	

چارچاف- [عر] چارشاب (Çarşab) (چادر شب).	[گُوماق / قاوماق: خالی کردن].
چاقمچی- [عر. الج] چاخماقچی (Caxmaqcı) (سازنده چخماق).	[گُوماق / قاوماق: خالی کردن].
چالقی- [عر] چالقی (Çalqı) (نوعی جارو که از آن در خرمن و طویله استفاده می شود. جاروی بزرگ. نعمه. نوازنده). موسیقی. آلت موسیقی. جاروی دسته بلند. جاروی خرمن و طویله. نوعی داس. مسمومیت غذایی). [چالماق: بریدن. زدن].	جول- [سور] چؤل (Çöl) (صحراء. بیابان. صحراي خالی از بشر. دشت. وحشی. بیابانی. مزرعه. بادیه. بیرون).
چامللغ- [عر] چامیرلیق (Çamırılıq) (گلگیر. مج بند از چرم برای جلوگیری از گلی شدن ساق پا).	جهنم- چاغنام (Çağnam) (چاه عمیق) [چاغناماق: جوشیدن].
چایچی- [عر] چایچی (Çayçı) (آبدارچی قهوه چی).	جیچکلی- [سور] چیچکلی (Çiçekli) (مکان پر از گل. دارای گل).
چبغ- چبووق (Çubuq) ← شبک.	جیخ - چوخ (Çux) (گودال) [چوخوماق: گود کردن].
چراق- [الج] چیراق (Çıraq) (وسیله نورانی کردن که با نفت، گاز یا برق و باطری روشن می شود).	چاپچاق- [الج] چاپچاق (Çapcaq) (نوعی ظرف که از چوب درخت تراشیده باشند. بشکه. چاق. فربه. زود. سریع) [چاپماق: شکافتن. ربودن].
چقجیر- چاغشیر (Çağşır). چاقچیر. (شلوار گشاد زنانه که از کف پا تا کمر را می پوشاند و سابقاً زنان هنگام رفتن به کوچه و بازار به پا می کردند).	چاچارونه- [الج] چاچارین (Çaçarın) (فضول. مراقب).
چکیده- چکیده (Çökide). عصاره. [چکمک: کشیدن].	چادر- [عر. سور] چادر (Çadır) (خیمه. خانه پارچه‌ای طوائف کوچنده و کوچ نشینان. کفن. خلعت. پوشش. نشادر. خیمه‌ای که از کرباس دوخته باشند) [چاتماق: رسیدن. وصل شدن].
	چادرچی- [عر] چادرچی (Çadırçı) (چادردوز. چادر فروش).

<p>کاربرد داشت).</p> <p>خال- قال(Qal) (لکه ماندگار بر بدن) [قالماق: ماندن].</p> <p>خان - خان(Xan) (عنوانی که به پادشاه یا امیری در ترکستان و سایر نواحی داده می‌شد. از واژه خاقان به وجود آمده است. به طور عمومی به مقام پایینتر از خاقان اطلاق می‌شد. عنوان بزرگان. لقب و عنوان مالکان ده و زمین. عنوانی که برای احترام به آخر مردان اضافه می‌شد مانند احمدخان. عنوانی که قبل از بعضی نسبتهای فامیلی به نشان احترام می‌آید مانند خان دایی. عنوان رئسای قبایل و پادشاهان و فرمانروایان ترک و مغول. در دوره صفوی عنوان حاکم ایالات کوچک. شاه در بازی کودکان. سرکرده).</p> <p>خانجی - [مصر] خانچی(Xançı) (مسافرخانه دار. مهماندار) [قوئیماق: فرود آمدن].</p> <p>خانه- قوننا(Qona) (قدیمی. پذیرش. حوض. دیوار. منزل) [قوئیماق: فرود آمدن].</p> <p>خبجر- قابچار(Qibcar) (شکم گنده سست) [قابلماق: در برگرفتن].</p> <p>خطل- قاتال(Qatal) (سختان بیهوذه).</p>	<p>چورک- [عر] چئورک(Çörök) (نان). روزی. رزق. توشه. زاد. سود. گُره. گُرددی) [چرؤکه مک: سوزاندن. پختن].</p> <p>چول- [عر] چؤل(Çöl) (صحراء. بیابان. صحرای خالی از بشر. دشت. وحشی. بیابانی. مزرعه. بادیه. بیرون).</p> <p>چویست - [عر] چیویست(Çivit) (نوعی ماده رنگرزی گیاهی. رنگ سربی).</p> <p>حلوا- چالوالا(Çalva) (حلوا. نوعی شیرینی که با هم زدن و مخلوط کردن آرد و شکر و غیره درست کنند) [چالماق: زدن. مخلوط کردن].</p> <p>حلواچی- چالواچی(Çalvaçılı) (حلواپز).</p> <p>حولی- هوولو(Hovlu) (پارچه پر ز دار. پارچه مخصوص خشک کردن بدنه).</p> <p>خاتون - قادین(Qadın) (زن. همسر) [قاداماق: میخ دوز کردن. محکم کردن. فشردن. دوختن. کوبیدن].</p> <p>خازوق- قازیق(Qazıq) ← قازق.</p> <p>خاقان - [الح] خاقان(Xaqan) (امپراتور. پادشاه. عنوانی است برای پادشاهان چین و ترکان. لقب امرای مغول. خاقان مسئول اداره کشور بود. او صدر اعظم را انتخاب می‌کرد و مجلس را به تشکیل جلسه دعوت می‌کرد. عنوان خاقان در میان هونهای اروپا، تاپقاچها و گئگ ترکها</p>
---	--

در واقع دو جوال به وجود می‌آید. سابقاً به تورباهای دولطنه‌ای اطلاق می‌شد که روی الاغ و اسب انداخته می‌شد اماً بعدها کیسه‌های روی دوچرخه و موتور را نیز شامل شد) [قورو مقا: حفظ کردن].	لاف) [قاتماق: آمیختن].
خوبلیه - هوولو (Hovlu) ← حولی.	خندنگ - (گیا) قادانق (Qadanq) (درختی است دارای چوب سفت و محکم که از آن نیزه و زین اسب سازند).
خیمه - قیما (Qiyma) (چادری که طنابهای دور آن را کشیده و بر زمین بکویند. رضایت. کشیده (چشم). گوشت ریز کرده یا چرخ شده. خورشتی که با گوشت خرد کرده تهیه کنند. ریز ریز خرد شده. تگه تگه شده. باریک بیریده شده). [قیماق: بستن. بیریدن. کشیدن. جمع کردن. تنگ کردن].	چوب راست و بلند) [قاداماق: بستن].
داده - دده (Dədə) (پدر. بابا. پدر بزرگ. اجداد. بزرگ. عالم. دانا).	خرد - قیرت (Qirt) (دختر بچه خردسال) [قیرماق: بیریدن. قطع کردن].
داشان - داشان (Daşan) (عطاء. بخشش). [داشماق: لبریز شدن].	خرداجی - قیرداچی (Qırdaçı) (خرده فروش) [قیرماق: بیریدن].
داغ - [سور] داغ (Çağ) (اثر آهن تافته).	خرده - قیردا (Qırda) (کوچک. ریز) [قیرماق: بیریدن].
دالغچی - [عر] دالغاچی (Dalgaçı) (هوسباز) [داماک: فرو رفتن].	خرسیز - [مصر] هیرسیز (Hırsız) (دزد).
دالفة - [عر] دالغا (Calğa) (موج. ارتعاش. اهتزاز. نوسان. خیزآب. صفحه دفتر) [داماک: فرو رفتن].	خزانه - قازانا. [قازماق: کندن. حفر کردن].
دامله - [عر] داملا (Damla) (قطره. چکه. همچنین نام بیماری نقرس است. چکیده)	خزینه - قازینا. [قازماق: کندن. حفر کردن].
	خشتق - قیستاق (Qıstaq) (جای انداختن کمریند در شلوار. تکه پارچه که در بغل پیراهن دوزند) [قیسماق: تنگ کردن].
	خورج - قورچون (Qorçun) ← خوری.
	خوری - قورچون (Qorçun) (خورجین. صندوقچه. توشه دان. برای حمل اشیاء و وسایل ضروری تهیه می‌شود. نقوش غالیبی در این بافته به کار می‌رود و در جریان کوچ از آن استفاده می‌نمایند. اگر دو طرف خورجین را از هم جدا کنند،

برآمده) [تپیک: پر کردن].	[داماک: چکیدن].
دددار- توختار (Toxtar) (جامه خواب)	دانقا- دانقا (Danqa) (احمق. بسی شعور).
[توختاماق: استراحت کردن. قرار یافتن].	قاب و استخوان زانوی دامها. نفهم. حرف
دده- دادا (Dada). دایا (پدر).	گوش نکن. کله شق. حرف نشنو. سربه
درد- دارتی (Darti) (کشش) [دارتیماق:	هوا. خودسر. آدم خشن] [داماک: انکار
کشیده شدن. دارتیماق: کشیدن].	کردن].
دردق- دارتاق (Dartaq) (کشیده).	دایش- [الج] دگیش (Dəyiş) (تعویض.
دردمند. کودک بیمار یا یتیم) [دارتیماق:	مبادله. تبادل. معاوضه. تغییر. تحول.
کشیده شدن. دارتیماق: کشیدن].	تبديل. جنگ. نبرد. برخورد) [دگمک:
دردی- تورتا (Torta). دورتا (عصاره)	برخورد کردن عوض شدن].
[دورماق: باقی ماندن].	دبـا- (گیا) تپه (Təppə) (کدو تبل)
درفس- دیرو (Dirəv) (بیرق. علامت).	[تپیک: پر کردن].
[دیره مک: عمود کردن. برپا کردن].	دبرـج- پرسج (Təprəc) (نقش) [تپیک:
درقه- درگه (Dərgə) (سوراخ در دیواره	پر کردن].
نه آب) [درمک: برداشت. چیدن].	دبـیـک- [مصر] دبیـیـک (Dibcik) (ته
درک- [سور] دیرک (Dirək) (منصوب.	فنداق تفنگ. ته دیـگ. نام بوته‌ای
هر چیز نصب شده و قائم ایستاده. ته	خاردار و نیمکره شکل که ریشه کوچک
درخت. درخت سپیدار. تیرک. تیر.	و کوتاهی دارد).
ستون. پایه. تیردکل. پشتیبان. حامی.	دبـوس- توپیوز (Toppuz) (چmac. گرد و
مستبد) [دیره مک: نصب کردن. قائم	مدور. گرز. وسیله‌ای با سر لاستیکی و
کردن].	دسته چوبی برای پاک کردن چاهک
دره اوت- (گیا) [سور] دره اوـتو (Dərə	حمام، دستشویی و ... قسمت برجسته
(رزنہ کاذب. رازیانج کاذب. دلان	هر چیزی. گرز آهنی یا چوب دستی
کوچک. شوت. سذاب البر. شبت. نام	کلفت و گـهـدار) [توپیماق / توپیاماـق: گـد
علـیـیـ: (Anethum).	آوردن. مدـورـ کـرـدـنـ].
درـیـکـ- [مصر] دـیـرـکـ (Dirək) ←	دبـهـ- تـپـهـ (Təppə) (هر ظـرفـ شـکـمـ

<p>سکو کردن.</p> <p>دَكَه - دِيَكَكَه (Dikkə) (برآمدگی. سکو) [دِيَكَمَك / تِيَكَمَك: برآوردن].</p> <p>دلی - [سور] دلی (Dəli) (تپه یا کوه طویلی که روی آن کمی فرو رفته باشد. دیوانه. مجنون. بی پروا. بی کله. دلیر. جوانمرد. عیار. شیفته. شیدا. پیشوند اسامی گیاهان به معنی بیابانی و وحشی. انبوه. خروشان).</p> <p>دمار - دامار (Damar) (دبناله نفس. باقی مانده) [دامماق: چکیدن].</p> <p>دماغ - داماق (Çamaq) (کام. سقف دهان. حال. لذت. دهان. سرخوشی. حوصله).</p> <p>دمان - [الج] دومن (Dümən) (سکان).</p> <p>دمغه - [مصر] دامقا (Damqa) (مهر. نشانه. علامت. آلت داغ زدن. تهمت. افراء. داغ یا مهری که بر ران اسب یا چهارپایان دیگر می زندند و اسبان خاصه را داغ می کرندند. عوارضی که در شهرها از اصناف یا مالیاتی که در دروازه شهرها اخذ می شد. سنگ و کلوخ. نشانه گذاری با آتش).</p> <p>دمک - [سور] دئمک (Demək) (گفتی است که. گویا) [دئمک: گفتن].</p> <p>دُمل - دُنبال (Donbal) (پشت. عقب).</p>	<p>در ک.</p> <p>Dos - [مصر] دوس دوغرو (دوشمن) (کاملاً درست). (dogru)</p> <p>دشمان - دوشمن (Düşmən) (خصم) [دوشمک: درگیر شدن. افتادن].</p> <p>دغْری - دوْغْرُو (Doğru) (راست. مستقیم. درست. حقیقت. صحیح. راستگو. درستکار. سو. طرف. جهت. سمت).</p> <p>دغل - داغیل (Dağıl) (فساد. تباہی) [داغیلماق: خراب شدن. فرو پاشیدن].</p> <p>دقماق - توْخُمَاق (Toxmaq) (بازار چوبی) که بر سر میخ زند تا میخ در زمین خوب فرو رود و استوار باشد. قطعه چوب سنگین دسته دار که با آن کلوخ یا چیز دیگر کوبند. گوشت کوب. پتک چوبی. تکه چوب سنگین دسته دار که با آن کلوخ و غیره را می کوبند. کلوخ کوب. چماق. کوبه در). [دؤگمک: کوییدن].</p> <p>دکانچی - [ارد] توکانچی (Tükançı) (معازه دار).</p> <p>دکرمان - [عر] دگیرمان (Deyirman) (آسیاب) [دگیرمک: رساندن. آرد کردن. چرخاندن].</p> <p>دگان - توکان (Tükən) (تؤکن. دیکن (معازه). [تؤکمک: ریختن. گستردن. دیکمک: بلند کردن. مانند</p>
---	--

دوچ - دوچ (Duvac) (جامه خواب).	دُمَق - توْمِلَق (Tomlaq) (سنگ گرد)
دواق - [مصر] دواق (Duvaq) (توری سفیدی که به صورت عروس می کشند. درپوش. ساتر. نقاب. سرپوش عروس. تورصورت روبند عروس. سرپوش دیگ، تنور و قابلمه و غیره (معمولًا از گل پخته می سازند).	(توْمِمَاق: جمع شدن). دموز - (جان) [الج] دونوز (Donuz) (خوک) [دوْنِمَاق: یخ زدن. بی حرکت ماندن. «وجه تسمیه حیوان به این نام این است که گردن این حیوان نمی چرخد و گویا که خشک شده است»].
دودوک - [عر] دودوک (Düdüük) (بوچ و کرنا. نی لبک. سوت سوتک. توره. لوله دودکش (کارخانجات). شلوارنگ (لوله تنگی). لوله‌ای که در گهواره تعییه می کنند و ادرار بچه به وسیله آن به کوزه می ریزد. آدم زودباور. کله پوک. بی اراده. اسهال. حیله. کلک).	دَمِير - [مصر. الج] دمیر (آهن. محکم. سخت. استوار. شدید).
دورنجی - [مصر] دُوردونجو (چهارمی).	دَمِيرباش - [سور] دمیرباش (Dəmir baş) (املاک دولتی. مرد زن و بچه دار).
دوره - دورک (Dürək) (دو رگه. ظرفی که دهانه آن مسطح باشد. مرطبان کوچک).	دَمِيرخانه - [عر] دمیرخانه (Dəmir xana) (کارگاه آهنگری).
دوزان - دوزن (Düzən) (زمین صاف. دشت. سیستم. ترتیب. نظام. آکورد. حیله. کلک. نظم. بی ضرر) [دوزمک: چیدن. ردیف کردن].	دَمِيرداش - [مصر] دمیرداش (Dəmir) (سنگ سخت).
دوش - [مصر] دُوش (Döş) (پستان. سینه. دامنه. سینه کش).	دَندرمه - دوندرمه (Dondurma) (بسنتی. یخی) [دوْنِمَاق: یخ زدن. دوندورماق: منجمد کردن].
دوشك - دُوشک (Döşək) (برخوابه.	دانقى - دانقار (Danqar) (احمق. بی شعور. خودسر. آدم خشن) [دانماق: انکار کردن].
	دَنْقَه - دنگه (Dəngə) (سبوس).
	دانم - [سور] دُونوم (Dönüm) (سرپیچ. خم کوچه. بازگشت. رجعت. برگشت. هریار رفت و برگشت. پیچ. جریب. دفعه. بار) [دانمک: برگشتن].

<p>در درست می کردند) [دولماق: پر شدن. دولماق: پیچیدن].</p> <p>دولمه- [الج] دولاما (Dolama) (پر پیچ و خم. مارپیچ. شرایط. پیچ در پیچ. پیچ. عقریک انگشتان. بند قدادق. شال یا تسمه‌ای که دور کمر پیچند. نوعی دامن زنانه. نوعی غذا که برگ تاک و مانند آنها رابر گوشت قیمه پیچند. نوعی بیماری که بر اثر آن زایده‌هایی نرم در اطراف انگشتان پدید می آید. التهاب چرکی انگشت. آماس انگشت. پیچ خورده‌گی (با). مانور) [دولماق: پیچیدن].</p> <p>دولچ- دول (Dol) ← دول.</p> <p>دولمه- دولما (Dolma) (غذایی که از گذاشتن مخلوطی از برنج، لپه، سبزی و گوشت در برگ مو، فلفل، بادمجان، گوجه فرنگی و مانند آنها تهیه می شود. پر شده. مکمل) [دولماق: پر شدن].</p> <p>دولانچی- [مصر] دومنچی (Dümənçi) (سکاندار).</p> <p>دولمج- توبلج (Tümləc) (بازو بند) [تومله مک: تمام کردن. بستن].</p> <p>دونانمه- دونانما (Donanma) (تدارک).</p> <p>دوندرمه- دوندورما (Dondurma) (بستنی. یخی) [دونماق: یخ زدن. دوندورماق: منجمد کردن].</p>	<p>زیرانداز. فرش. مردار. معدن. زیراندازی که درون آن را مواد نرمی مانند پنبه و پشم و ابر پر شده است و معمولاً از نوع بزرگ آن برای خواییدن و از نوع کوچک آن برای نشستن استفاده می شود. قسمتی از صندلی یا مبل که بر روی آن می نشینند و معمولاً از ماده نرمی پر شده است) [دؤشه مک: گستردن. پهن کردن].</p> <p>دوشمه- [مصر] دؤشه مه (Döşəmə) (فرش. بستر. زیرانداز. کف سازی. سنگفرش. ته چین گوشت و غیره که زیرپلو می گذارند. مقدمه قصه. زمینه سازی قصه. قطعه‌ای که در ابتدای قصه بیان می شود. وصلة زیر کفش) [دؤشه مک: گستردن. پهن کردن].</p> <p>دوقدنجی- [مصر] دوقۇزنجى (Doqquzuncu) (نهمی. شماره نهم).</p> <p>دول- دول (Dol) (سلط چرمی) [دولماق: پر شدن. دولماق: پیچیدن].</p> <p>دولاب- دولاب (Dolab) (چرخ چاه برای کشیدن آب. گنجه. اشکاف. چرخ رسندگی. کلک. حیله. تزویر. اشکاف کوچکی که داخل دیوار درست می کرند. قدیمها دیوار را ضخیم می ساختند و داخل دیوار طاقچه‌هایی با</p>
---	--

دونم- [عر] دئنوم (Dönüm) (سرپیچ).	(متقلب. جاعل).
ساز- ساز (Saz) (آلت موسیقی).	
ساطور- ساتیر (Satır) (ابزار شکافتن و جدا کردن گوشت) [ساتماق: جدا کردن. انداختن. فروختن].	
ساغ- [الح] ساغی (Sağı) (فضلة پرنده. تشکر. سپاس. عملکرد. دعا. مقیاس).	
ساقر- [مصر] ساققیز (Saqqız) (ماده صمعی چسبناک که از تنہ درخت بنه گرفته می شود و از آن انسانس به دست می آید شبیه به انسان ترباتین، از مخلوط آن با موم لاک درست می کنند. آدامس). (Turpentine)	
سالوس- چالواس (Calvas) (ریاکار. عوضی) [چالماق: زدن. نواختن].	
سَبَخ- سوْواق (Sovaq) (حالی. فراغت) [سوُوماق: از سر گذراندن].	
سبد- سپت (Sepet) (نوعی وسیله بافته شده که تخم از آن بر گیرند و در مزرعه افشاند و یا میوه چیده شده را در آن بیاندازند) [سپمک: افشاندن].	
سپرق- [سور] سوپورگه (Süpürge) (جارو. گیاه جارو) [سوپورمک: جارو کردن].	
سبل- سپل (Sepel) (باران که از ابر جدا شده ولی به زیمن نرسیده. مرضی در	
خم کوچه. بازگشت. رجعت. برگشت. هر بار رفت و برگشت. پیچ. جریب. دفعه. بار] [دئنمک: برگشتن].	
دوننه- دونانما (Donanma) (ناوگان. آرایش. کوبه و اثایه پادشاهی. تجهیز) [دوناماق: تجهیز کردن. پوشاندن].	
دیز- [مصر] دیز (Diz) (زانو. مکان بلند یا تپه).	
دیقان- دایقان (Dayqan) (سنگ کنار اجاق که دیگ را بر آن گذارند) [دایاماق: تکیه دادن].	
ذقاد- سوْحاق (Soxaq) (کوچه). [سوُخماق: داخل کردن. وارد کردن].	
ذماء- داما (Dama) (دبالة نفس. باقی مانده) [داماماق: چکیدن].	
زقله- زاغار (Zağar) (چینه دان مرغ).	
زورق- سورک (Sürök) (کاشتی) [سورمک: راندن].	
زوذک- سور [زوزک (Zevzak) (حراف. نقال. پرگو).	
ذکرت- زوگورت (Züyürt) (بیپول. ندار).	
زیلو- زیلی (Zili) (سیلی) (Sili).	
ساختچی- [عر] ساختاچی (Saxtaçı)	

تبعید کردن) [سورمک: راندن. هدایت کردن. تبعید کردن].	چشم که مواد به شکل پرده دیده شوند) [سپیمک: افشارندن].
سرجین - سرگین (Sərgin) (فصله پخش شده حیوان) [سرمک: گستردن].	سبنجونه - ساپینجا (Çapınca) (پوستین) [چاپماق: پوشاندن].
سرقه - ساراق (Saraq) (روسیری) [ساراماق: پیچیدن. در لفاف کردن].	سبوخه - سپه که (Sepəkə) (نمک). زمین شوره زار) [سپیمک: افشارندن].
سره - [عر] سیرا (Sıra) (ردیف. سلسه. ردہ. صفت. پشت سرهم. دنبال هم. توالی. رشته. نظم. ترتیب. سری. نوبت. در یک خط. در یک امتداد. سطر. زمرة. جزء).	سَتّور- ساودیر (Savdır) (یک گونه سلاح یا زره) [ساوماق: دفع کردن].
سرکی - [عر] سورگو (Sürgü) (کشو. کلون. ماله. زمین صافکن. آلتی است که بزرگران بدان زمین تخم افشارنده را هموار کنند تا تخم پوشیده شود. غلتک. بزن. گلنگدن تفنگ. کولاس. سمبه. دستمال. آنچه بر چیز دیگر کشند و پاک کنند. وسیله پاک کردن لوله تفنگ. وسیله راندن. ترکه یا چوبی که با آن حیوانات را برانند. نفی. رد. تعقیب) [سورمک: راندن. هدایت کردن].	سِجق- [مصر. سور] سوجوق (Sucuq) (خیس، زمین همیشه خیس. جوزقد. شیرین. دلمه فلفل. شراب) [سوچوماق: شیرین کردن].
سُرن- سورن (Sürən) (توربین) [سورمک: راندن].	سِچاق- ساچاق (Saçaq) (شعاع. منگوله. شرابه. حاشیه. سجاف. کناره. رشته‌های دور پارچه و جامه. ریشه. دسته‌ای از نور. سفره. طرہ پیش عمارت. تخته بنای که در پیش سقف سرا ساخته شود) [ساقچماق: پراکنندن. افشارندن].
سطار- سatar (Satar) (فروشنده. قصاب) [ساتماق: جدا کردن. انداختن. فروختن].	سَدِير- چادر (Çadır) ← چادر.
سطلاج- [الج] سودلچ (Südləç) (نوعی شیرینی شکردار).	سوپال - ساربال (Sarbal) (جامه) [سارماق: پیچیدن. در لفاف کردن].
	سُرْجَن- [مصر] سورگون (Sürgün) (تبعیدی. نفی بلد. گیاه سلمه. جوانه گیاه. اسهال. حیوان تخمی. قورچ یا پازن گله).

زنجیر که بهم پیوسته باشد) [سالماق: انداختن].	سُغدیه - سوخدو (Soxidu) (دلمه روده.
سلطان - سالتان (Saltan) (تنها. مطلق. حاکم. مختار) [سالماق: انداختن].	نووعی از خوراک که تکه های روده گوسفند را با گوشت و برنج و چیزهای دیگر پر کرده و پخته باشند). [سوخماق: فرو کردن].
سلطه - [مصر] سالنا (Salta) (نوعی ژاکت) [سالماق: انداختن].	سفره - سپره (Sepre) (پهن شونده.
سلکی - [سور] سیلگی (Silgi) (نظافتچی. پاک کن. گردگیر. پارچه پاک کننده. تکه پارچهای که به گلوله سربی وصل شده و با آن لوله تفنگ را پاک کنند. دستمال) [سیلمک: پاک کردن. تمیز کردن با دستمال].	مقعد) [سیمک: افساندن. گستردن].
سنحق - سانجاق (Sancaq) (سیخکی فلزی مانند سوزن که در ته آن دگمه کوچکی تعییه شده. پرچم. علم. درفش. رأیت. ناحیه. یکی از تقسیمات ارضی در دولت عثمانی کوچکتر از ولایت. امیری که صاحب نشان و علم باشد. بلا. قضا. پیشامد. کمربند چهارذرعی. هر چیزی که مناسب فرو کردن باشد. هر چیزی که فرو رود. ابزاری فلزی که برای اتصال دو تکه پارچه یا چیزی به لباس از آن استفاده می شود) [سانجمماق: فرو کردن].	سفراط - چوغرات (Çuğrat) (نوعی ماست که آب آن را گرفته باشند).
سندر - جیندیر (Cindir) (فروماهی).	سکترو - [مصر] سیکدیر (Sikdir) (گم شو) [سیکمک: گاییدن].
سنقر - (جان) شونقار (Şunqar) (پرنده شکاری) [شونقوماق: غوطه رفتن. شیرجه	سکزنجی - [مصر] سکگزینچی (Səkgizinci) (هشتمنی. عدد هشتم).
	سکلو - [لیب] ساققالی (Saqqali) (ریشدادر. پیر مرد).
	سَكَهَ - چککه (Çekke) (نشان زر. ابزار سکه زنی. چکش مهرداری که آن رابر ورقه زر یا سیم می زندند تا نقش مهر بر فلز بیفتند. خیابان. راه مستقیم) [چکمک: کشیدن. زدن].
	سَلَاخَ - ساللاخ (Sallaq) (کشتار گر) [ساللاماق: آویختن].
	سَلَخَانَهَ - [مصر. سود] ساللاخانا (Sallaxana) (کشتار گاه) [ساللاماق: آویختن].
	سلسله - سالسالا (Salsala) (حلقه های

شاکری- چاکیر (Çakır) (نوکر). گروه نوکران) [چکمک: کشیدن].	رفتن].
شاکیش/شاکوش- چکیچ (Çekic) (پتک). چکش) [چکمک: کشیدن. کویدن].	ستکال- [الج] سونگر (Süngər) (اسفنج. ابر).
شاهین- (جان)[مصر] شیغین (Şığın) پرنده (شکاری تیزپرواژ) [شیغیماق: شیرجه رفتن. حمله ور شدن].	ستکو- سونگو (Süngü) (سرنیزه. چاقوی برنده) [سونمک: دراز شدن].
شاورمه- چئویرمه (Çevirmə) (دگرگونی). تغییر. تبدیل. اسقاط. برگردان. ترجمه.	سورد- سور (Sür) (جشن. مهمانی). [سورمک: راندن. هدایت کردن. اداره کردن].
شاوشابی- [لیب] چاووش باشی (Çavuş) (başı) (سرچاوش. سرگروهبان).	سونکی- سونگو (Süngü) (سرنیزه. چاقوی برنده) [سونمک: دراز شدن].
شاوش- چاووش (Çavuş) ← جاویش.	سیخ- شیش (Şiş) (سیخ. میله. نوک تیز. راست. شق. چاقوی بزرگ).
شایاق- [الج] شایاق (Şayaq) (دامن زنانه. قماشی که از آن لباس زمستانی دوخته شود).	سیل- سیل (Sil). سیل (جريان شدید آب. تنداب) [سیلمک: پاک کردن. از میان بردن].
شبارق- چاپاراق (Çaparaq) (گوشتی که برای کباب از پیش آماده و بریده شده باشد) [چاپیماق: شکافیدن. تاختن].	سیورغال- سوْیورقال (Soyurqal) (در اصل به معنای فرمان، نشان، مдал، ارمغان و بخشش بوده است. کسی که از مالیات معاف باشد. نوازش. معاش. زمینی که پادشاه جهت معیشت به ارباب استحقاق بخشد. تیول. عواید زمینی که به جای حقوق یا مستمری به اشخاص بخشد) [سیورمک: دوست داشتن. سییرمک: پارو کردن].
شباش- چاپاش (Çapaş) (پرنده ای که به عنوان طعمه در دام نهند) [چاپماق: شکافیدن. تاختن. زدن. دزدیدن].	شادروان- شادیروان (Şadırwan) (چاتیروان (سایبان).
شبقه- چاپقا (Çapqa) (کلاه چاک دار. کلاه لبه دار) [چاپماق: شکافتن].	
شبک- چوبوق (Çubuq) (نوعی آلت	

چروک. کیس) [چورومک: پوسیدن].	تدخین که دارای دسته‌ای چوبی و سر
شرمت-سریت (Sərit) (طناب رخت).	سفالی است و توتوون را در آن ریزند و
شُریک-[مصر] چورک (Çörək) ← چورک.	دود کنند. نی. چقق. شاخه تر درخت. ترکه. باریک و لاغر).
ششنجی- [مصر] چئشینچی (Çeşniçi) (طبقه بندی کننده).	شتل - [یمن] چاتال (Çatal) (چنگال دو
شطفه- چاتپا(Çatpa) (نشانه سبزی که بزرگان به کلاه بزنند) [چاتماق: رسیدن].	شاخه. چوب دو شاخه. محل انشعاب رود
شغال- (جان) چاققال(Çaqqal) (حیوانی است گوشتخوار کوچکتر از روباه و شبیه به سگ).	یا راه و غیره. گاوآهن. خیش. لب چاک دار. چانه چاک دار. پیچیده. ابزار پنبه ریسی. رنگارنگ. دو رنگ. کلنگ دو سر. بست. میخ. دشوار. اندام. قواره. هیکل. دو رنگ. مقعد. شدید. پیله ابریشمی که به وسیله دو کرم تنیده شده باشد). به صورت «چاتال» به همین معنا در لهجه عراقی وارد شده است.
شفا - چاپا(Çapa) (ابزار کفاشان برای بریدن چرم)[چاپماق: بریدن].	[چاتماق: رسیدن].
شفقه- چاپقا (Çapqa) (کلاه چاک دار. کلاه لبه دار) [چاپماق: شکافتن].	شخشیر- چاغشیر(Çağşır). ← چقجیر.
شفلقه- چاپلاقا(Çaplaqa)(نوعی بازی که یکی دیگری را از پشت گرفته و به زمین زند) [چاپماق: شکافیدن. تاختن].	شخشیرلى- [سور] چاغشیرلى(Çağşırılı) (چاقچورپوش) ← چقجیر.
شفلک-[مصر] چیفتلیک (Çiftlik) ← جفتک.	شُراب- چوراب (Çorab) (پاپوش. جوراب).
شکال- چیقال(Çıqal) (بندی که بر پای اسب و ستور بندند) [چیقاماک: هدایت کردن و بستن].	شراشف/شرشف- [الج. لبن. لیب] چارشاب (Çarşab) (جادر شب).
شکرلمه- [عر] شکرله مه (Şəkərləmə) (شکرزنی. لذید).	شرشوه- [یمن] چرچیوه (Çərçivə) (کادر. قاب. محدوده).
شکمجه- [مصر] چکمه جه (Çekməcə)	شُرُك- چوروک (Çürüük) (فاسد. پوسیده. گندیده. از کار افتاده. چین و

<p>(بدبخت).</p> <p>شـمرـاجـ- چـامرـashـ (Çamraş) (دـروـوغـکـوـ).</p> <p>شـمـوسـ - چـامـيـشـ (Çamış) (اسـپـ نـآـرـامـ).</p> <p>شـتـهـ- چـانتـاـ (Çanta) (كيفـ کـتابـ وـ مـدـرـسـهـ). [چـانـماـقـ: بـسـتـنـ].</p> <p>شـنـديـ- [مصرـ] شـيمـديـ (Şimdi) (اـکـنـونـ).</p> <p>شـنـطـهـ - چـانتـاـ (Çanta) (كيفـ).</p> <p>شــنـقـارـ - (جانـ) شــونـقارـ (Şunqar) (شاهـينـ).</p> <p>شــنـكـلـ - چــانـقـالـ (Çanqal) (قلــابـ) [چــانـماـقـ: بــسـتـنـ].</p> <p>شــنـكـ- [مصرـ. سورـ] شــنـليـكـ (Şenlik) (شــادـيـ. نــشـاطـ. خــوـشـحـالـيـ. جــشـنـ وـ ســرـورـ. جــشـنـوارـهـ. گــولـهـ اـيـ کــهـ برــايـ شــادـيـ شــلـيـكـ کــنـدـ).</p> <p>شــنـکـلـ- چــانـقـالـ (Çanqal) (ناـخـنـ حــيـوانـاتـ وـحــشـيـ. چــنـگـكـيـ اـسـتـ کــهـ وـقــتـيـ پــنـجـرـهـ رــاـ باـزـ مــيـ کــنـنـدـ آـنـ رــاـ گــيـرـ مــيـ دــهـنـدـ تــاـ جــلوـيـ بــســتـهـ شــدـنـ آـنـ رــاـ بــگــيرـ وـ هــرـ گــاهـ کــهـ پــنـجـرـهـ رــاـ بــيــنــدــنــ،ـ بــاـ آـنـ چــنـگـكـ بــســتـهـ مــيـ شــوـدـ. مــيـخــهـاـيـ کــوـچــكـيـ اـســتـ کــهـ بــهـ دــيــوارـ مــيـ کــوـبــدـ وـ لــبــاسـ وـ غــيرـهـ رــاـ بــهـ آـنـ آـوـيــزانـ مــيـ کــنــدـ). [چــانـماـقـ: بــســتـنـ].</p> <p>شــوـالـ- چــوالـ (Çuval) (گــونــىــ. كــيســهــ بــزرــگــ کــهـ اـزـ نــخـ ضــخـيمــ يــاـ پــارــچــهــ خــشــنــ درــســتــ کــنــتــ بــرــايــ حــمــلــ بــارــ. كــيســهــ بــزرــگــىــ</p>	<p>← جــكمــجهــ.</p> <p>شــلـ- [مصر] چــولـ (Çul) ← جــلـ.</p> <p>شــلـبــيــ- چــلـبــيــ (Çelabi) (آـقاـ. خــواـجهــ. ســرــورــ. ســيدــ. لــقبــ عــلــمــاءــ وــ اـدبــاءــ وــ خــانــهاــ درــ زــمانــ عــثــمــانــيــانــ. عنــوانــ قــدــيمــيــ پــيــرانــ وــ پــيــشاــيانــ فــرقــهــ مــولــويــ وــ بــكتــاشــيــ درــ عــثــمــانــيــ).</p> <p>شــلـتوـكــ- چــلتـيــكــ (Çeltik) (برــنجــ پــوـســتــ نــگــرفــتهــ).</p> <p>شــلـتـهـ- چــالـتاـ (Çalta) (دــســتــارــ. ســرــبــندــ).</p> <p>[چــالـماـقــ: زــدــنــ. كــوــبــيــدــنــ. رــبــودــنــ].</p> <p>شــلـغــمــ- (گــيــاـ) [عــرــ] چــالـقــامــ (Çalqam) (بيــخــ گــيــاهــيــ اـســتــ شــيــهــ بــهــ تــربــ).</p> <p>شــلـكــ- [سورــ] چــليــكــ (Çelik) ← شــلـيــكــ.</p> <p>شــلـمــ- چــالـيمــ (Çalım) (تــافــتــگــيــ اـزــ خــشــمــ) [چــالـماـقــ: زــدــنــ. ضــرــبــهــ زــدــنــ. نــيــشــ زــدــنــ].</p> <p>شــلـيــتــهــ- چــالـتاـ (Çalta) ← شــلـتــهــ.</p> <p>شــلـيــكــ- [لبنــ. مصرــ] چــليــكــ (Çelik) (دوــدــالــهــ. نــامــ نــوــعــيــ باــزــيــ. تــرــكــهــ چــوبــ. قــلــمــهــ. عــصــاــ. چــوبــدــســتــيــ. چــوبــ زــيــرــ بــغلــ. آــهــنــ ســخــتــ. پــولاــدــ. پــوــچــ. پــولاــدــ بــيــ جــوهــرــ. نــهــالــ).</p> <p>شــماـشــيــرــ- [مصرــ] جــاماـشــيــرــ (Camasıır) (لبــاســ).</p> <p>شــماـقــدارــ- چــاماـقــدارــ (Çamaqdar)</p>
---	---

برگرداندن].	از جنس گلیم است که برای حمل موادی چون آرد، علوفه، کنجاله، کاوه و ... به کار می‌رود. معمولاً فاقد نقش است. جوال ابتدا مانند گلیم باقی می‌شود و سپس مانند کیسه سه طرف آن دوخته می‌شود. سر جوال را برای آن که محکم باشد، چند لاتا کرده، می‌دوزند.
شوره- [مصر] چئوره (Çevre) (دستمال بزرگ دار) [چئوره مک: در برگرفتن. پوشاندن].	برگستوان. در گذشته به معنی زره آهنه‌ی بود که در جنگ بر روی اسب می‌انداختند و نوعی از آن را جنگجویان و سربازان نیز می‌پوشیدند) [چولاماق/ چولغاماق: پیچیدن. در برگرفن].
شوک یاشا- [مصر] چوخ یاشا (Çox ياشا) (yanı) (زنده باشی. خیلی منون).	شوراب- چوراب (Çorab) (پاپوش. جوراب).
شول- چول (Çöl) ← چول.	شوربجی- [مصر. سور] چورباجی (Çorabçı) (آشپز).
شومه- [مصر] چوما (Çoma) (چوب سر گنده. گُرز).	شوربه- چوراب (Çorab) (پاپوش. جوراب).
شیش- شیش (Şiş) (ورم. آماس. التهاب زخم. نفح. باد کرده. سیخ. میله. نوک تیز. راست. شق. میخهای کوچک نعل اسب) [شیشمک: باد کردن. ورم کردن].	شوربه- چوربا (Çorba) (نووعی آش ساده که با برنج و انواع سبزی می‌پزند).
شیش کبابی- [مصر] شیش کبابی (Şiş kababı) (کباب سیخی).	شوردن بوردن- [سور] شورادان بورادان (Şuradan buradan) (از اینجا).
شیلابیلا/ شیله بیله- شؤیله بؤیله (Şöyle (böylə (چنین. این چنین).	شوردمه- چئورمە (Çevirmə) (دگرگونی. تغییر. تبدیل. اسقاط. برگردان. ترجمه. گوشت سرخ شده و برگردانده شد). [چئورمە]
صاج- ساج (Sac) (تابه نان پزی. آهن پهنه‌ی که نان تنک را بر بالای آن گذارند. ظرف آهنه مخصوص که بر اجاق نهند و روی آن نان و نان شیرینی پزند).	
صاجمه- [عر] ساجما (Saçma) (گلوله کوچک گرد. افسان. حرف یهوده. سخن بی‌منطق. توده مواد سرازیر شده از	

<p>از هر چیز] [سیریماق: کوک زدن. بخیه کردن. به بهای گران قالب کردن. وصله کردن. دوختن تنگاتنگ. پشت سرهم چیدن لحاف پشمی و لباس کار].</p> <p>صرم- سیریم (Sırıım) (بریدن. نوار. براق. سرمه دوزی. رشته).</p> <p>صرمه- [مصر] سارما (Sarma) (نقش گلابتون دوزی شده روی پارچه. تلفیف. پیچش. ترصیع. کفش) [سارماق: پیچیدن].</p> <p>صرمه- [مصر] سیرما (Sırma) (نوار. براق. سرمه دوزی. رشته. رشته طلایی. گلابتون. ملیه. سردوشی) [سیریماق: کوک زدن. بخیه کردن. به بهای گران قالب کردن. وصله کردن. دوختن تنگاتنگ. پشت سرهم چیدن لحاف پشمی و لباس کار].</p> <p>صریقه- سیریق (Sırıq) (نان نازک) [سیریماق: کوک زدن. بخیه کردن. وصله کردن. دوختن تنگاتنگ].</p> <p>صلوک- سویلوق (Soyluq) (راهن. دزد) [سویماق: لخت کردن].</p> <p>صفانه- چاغانا (Çağana). (آلت موسیقی).</p> <p>صغراط- جوغرات (Cuğrat) (نوعی ماست که آب آن را گرفته باشند).</p> <p>صفت- سیخت (Sixit) (فسرده. نیرومند)</p>	<p>کوه. سرب مدوّر ریز که در تنگ شکاری ریزند و آن را آتش کنند) [ساقماق: پراکنند. افشارند].</p> <p>صاغ- ساغ (Sağ) (زنده. جاندار. سالم. سلامت. تندrst. چاق. صحیح و سالم. سرحال. سرزنه. تیز. هوشیار. سمت راست. طرف راست. راست در مقابل چپ. جریانات سیاسی و اجتماعی راست یا محافظه کار).</p> <p>صاغ صاغلام- [عر] ساغ ساغلام (Sağ salam) (صحیح و سالم).</p> <p>صاغ قولاغاسی- [مصر] ساغ قول آغاسی (Sağ qol ağası) (امیر جناح راست ارتش. معاون مین باشی یا سرتیپ در ارتش).</p> <p>صاغلام- [عر] ساغلام (Sağlam) (سالم. تندrst. زنده. سرحال. درست. درسته. دست نخورده. کامل. امین درستکار. بولی که به راحتی در بازار خرج شود).</p> <p>صیاغ- سپک (Səpək) (نان خورش) [سپمک: پاشیدن. افشارند].</p> <p>صردوچ- [عر] ساغدیش (Sağdış) (کسی که شب عروسی در طرف راست داماد یا عروس راه رود. شاه بالا. قرین. نظیر. رفیق و همدم).</p> <p>صرق- سیریق (Sırıq) (نوار. براق. نازک</p>
--	--

(خانواده. طایفه. ایل. نسل. اجداد. تبار. همخون. نژاد. داستان منظوم) [سویماق: کندن. پوست کندن. سویله مک: گفتن. یان کردن].	[سیخماق: فشردن. محکم کردن].
ضاین- [مصر. سور] دایان (Dayan) (ایست. توقف) [دایانماق: توقف کردن].	صفق- چیک (Çepik) (زدن دستان برهم. کف).
طابان- دابان (Daban) (ته تفگ) [تپمک: فرو کردن].	صُقّ- سُوح (Sox) (فرو کردن میخ به зор در چیزی) [سوخماق: فرو کردن].
طابه- توپ (Top) (مرکز. قلب اردو. یکی از سلاحهای آتشین جنگی که توسط آن گلوههای بزرگ را به مسافت دور پرتاپ کنند و آن دارای انواعی است. گوی پلاستیکی که با آن بازیهایی مانند فوتبال، والیال و ... کنند. توپ بازی. رخ. قلعه در بازی شترنج. توپی چرخ. گرد. مدور. کلی. عمدہ. دستگاهی که به وسیله آن با اشعه رادیو اکتیو، یماری را معالجه می کنند. یک بسته پارچه که در خانه های پارچه بافی پیچیده، نشان کارخانه را بدان زنند. تشر)	صلیب- چالپا (Çalpa) (متقطع) [جالماق: به هم زدن. قطع کردن].
[توپماق/ توپاماق: گرد آوردن. مدور کردن].	صمـن- [عر] سومون (Somun) (بربری. مهره به شکل هرم).
طابو- تاپی (Tapi) (پرستش). [تاپماق: یافتن. پرستیدن].	صنـم- چامان (Çaman) (شمن). (جادو گر. بت).
طازج- تـزه (Tezə) (نو. جدید).	صوبـج- توپاج (Tobac) (ورده نانوا).
[تئرمک: برآمدن. شتاب کردن].	صوبـه- [عر] سوبـا (Soba) (بخاری. کوره. قیف مانندی که روی اجاق یا بخاری نهند تا دود بخاری از آنجا به لوله بخاری هدایت شود).
	صـوـج- [عر] سـوـج (Suç) (گناه. جرم. نوبـت. روی دو پـا نـشـستـه. گـونـهـایـ اـزـ نشـستـنـ کـهـ سنـگـینـیـ بدـنـ بـرـ روـیـ انـگـشتـانـ وـ کـفـ پـاـ باـشـدـ).
	صـورـاـ- [سور] سـوـرـاـ (Sora) (بعد. سـپـسـ).
	صـولـجانـ- چـوـوقـانـ (Çovqan) (گـرـزـ. چـوـگـانـ. نوعـیـ وـرـزـشـ سـوـارـکـارـیـ کـهـ هـرـیـکـ اـزـ سـوـارـانـ، چـوـبـیـ درـ دـستـ دـاشـتـهـ وـ باـ آـنـ گـوـیـ رـاـ مـیـ زـنـدـ).
	صـوـیـ- [عر] سـوـیـ (Soy). سـوـیـ(Soy).

[تپمک: زدن. کوییدن].	طاس کباب - [عر] Tas kabab (Tas kabab) (نوعی غذای لذیذ که از سیب زمینی، پیاز و جگر و مخلفات درست می‌کنند. نوعی بشقاب مسی مخصوص پختن کباب).
طبرس- تپریس (Tepəris) (دروغگو)	طاقاچی - [سور] Taxlaçı (جان) Taxlaçı (نوعی کبوتر تاجدار). [تاخماق: نصب کردن].
[تپمک: زدن. کوییدن].	طاقم - تاخیم (Taxım) (گروه).
طبسی/اطبشی- تپسی (Təpsi) (سفره. سینی بزرگ که داخل سفره گذارند. مجمعی) [تپسیمک: لگد کوب کردن].	طاقي - [مغر] تاخى (Taxı) (روپوش آباژور). [تاخماق: نصب کردن].
طبق- تاباق (Tabaq) (ظرف چوبی یا فلزی مسطح و گرد لبه‌دار که در آن خوردنی و میوه می‌گذارند یا با آن غله را بوخاری می‌کنند. پاتنی) [تاپاماق/تاپاداماک: کوییدن].	طاوان- تاوان (Tavan) (خسارت. غرامت. جرمیه. هدیه زنان به مراسم عروسی از پارچه و یا غیره. گذرگاه سخت. سقف).
طبل - تاول (Tavul). دؤگول.	طاولا- تاولا (Tavla) (طويله. آغل احشام).
[دؤگمک: کوییدن].	طاوه - تاوا (Tava) (تابه. تاوه. ماهی تابه. سنگ صاف. حالتی از افاذن قاب که تووخان نیز نامیده می‌شود).
طبعجه- توپانچا (Topança). تپچه (ضریبه زننده کوچک. در قدیم به عنوان سیلی کوچک به کار می‌رفت ولی اکنون به سلاح کمری گفته می‌شود) [تپمک: کوییدن].	طایوشی- تاپینجی (Tapinci) (شخصی. خایه برکنده. خواجه سرا. خدمتگزار) [تاپماق: یافتن. پرسیدن].
طتلی- دادلی (Dadlı) (خوشمزه).	طبانه- توپخانا (Topxana) (واحد شلیک توب در ارتش. محل ساختن توب).
طخرز- تیخیز (Tıxız) (غم. اندوه)	طبر- تپر (Tepər) (ابزار هیزم شکنی)
[تیخماق: پر کردن. انباشن].	
طراز- داراز (Daraz) (رخت ویژه کارداران دولت. قشنگ. زیبا) [داراماک: شانه زدن. یکسان کردن. آراستن].	
طربه-[مصر] توربا (Torba) (کيسه).	
طران- ترخان (Terxan) (مرفه. ظریف.	

<p>طغاء- تورغای (Torgay) (مثال همایون. نشان همایون. نشان شریف. نوعی خط تزئینی به صورت خطوط درهم پیچیده و معمولاً قوسی شکل. نام و القاب پادشاه که به صورت خطوطی درهم پیچیده و قوسی شکل در بالای نامه‌ها، منشورها و احکام نقش می‌شده و در حکم امضای پادشاه بوده است. فرمان. منشور. واحدی برای سند، نامه و مانند آنها. نشان. علامت).</p> <p>طقم- ساخیم (Taxım) (پوشش. تجهیزات. تیم. گروه. ران. قسمت داخل زانو. چوب سیگاری) [تاخماق: نصب کردن].</p> <p>طلغان- دالغان (Dalğan) (وامانده. درمانده) [دالماق: فرورفتن. غرق شدن].</p> <p>طلمه- دولما (Dolma) (پر شده).</p> <p>طماق- توْماق (Tomaq) (پا پیچ سوار کار) [توْماق: بستن].</p> <p>طنجره- تتجره (Təncərə) (دیگ).</p> <p>طواشی- تاپیچی (Tapiçi) (عابد. خدمتکار. خواجه سرا. خایه برکنده. در دوره تیموری و صفوی و پس از آن، مأمور دیوانی یا سپاهی که فرمان پادشاهان و حکام بزرگ را ابلاغ یا اجرا می‌کرد. خواجه سرا). [تاپماق: یافتن.</p>	<p>زیبا. در ابتدانه یک عنوان ممتاز بلکه یکی از مقامات حکومتی بود. شاهزاده ترک یا مغول و بزرگی که از بعضی مزایای موروثی از جمله معافیت از مالیات و عوارض متعدد برخوردار بود و مجاز بود که هرگاه می‌خواست به نزد سلطان برود. برخی روحانیان نیز بدین مقام می‌رسیدند. لقبی که در دوره مغول مرسوم بود و دارنده این لقب از ادائی باج و خراج معاف بود و بی‌اجازه، حق ورود به حضور شاه داشت). [درمک/ترمک: برگزیدن].</p> <p>طرشجی- تورشوچو (Turşuçu) (ترشی ساز. ترشی فروش).</p> <p>طزلک- [مصر] توْلوق (Tozluq) (کیسه گرده گل. محل غبار آلود. پر گرد و خاک. پرده).</p> <p>طساء- تاسا (Tasa) (اضطراب. بیقراری) [تاسماق: خسته شدن. رمیدن].</p> <p>طسلق- [مصر] تاسلاق (Taslaq) (کروکی. طرح. ماکت. استخوان بنده. نگاره. الگو. ضخیم نامطبوع. پروژه). [تاسماق: مقایسه کردن].</p> <p>طسمه- تاسما (Tasma) (نوار چرمی).</p> <p>طشره- [عر] دیشره (Dişrə) (بیرون).</p> <p>ططلى/اطاتلو- دادلی (Dadlı) (لذید).</p>
--	--

<p>شهرها آن را حرکت دهنده و آن از امتیازات محلات مزبور محسوب شود.</p> <p>در زمان قدیم به پرچمی گفته می‌شد که از موی اسب ساخته می‌شد. پرچم سپاه.</p> <p>پر و نظایر آن که در گذشته بزرگان قوم به کلاه خود نصب می‌کردند. دُھلی که در مراسم شاهی نواخته می‌شد. کاکل پرنده. بند آب. بلند. مرتفع. جاروی ریز).</p> <p>طوخ- توخ (Tox) (سیر. پر. اشباع شده. تند. پرنگ. ساکت. آرام. ثروتمند. بی اعتناء. خوددار. بی نیاز).</p> <p>طورشی- تورشو (Turşu) (ترشی. ترشیجات. گوجه خشک و آلو خشک که برای ترش مزه کردن غذا می‌ریزند. اسید).</p> <p>طورناجی- [سور] تۇرناچى (Tornaçı) (خرااط).</p> <p>طوز- [عر] توْز (Toz) (گرد. غبار. پودر. دسته. قبضه کمان. پوسته نوعی درخت که به دسته کمان می‌پیچند. بنا گوش).</p> <p>طوى - توى (Toy) (مجلس. جشن).</p> <p>ظبان- دابان (Daban) (آستر ته کفش و ته کفش) [تپمک: فرو کردن].</p> <p>عاشق- آشيق (Aşıq) (قاب. استخوان زانو که با آن بازی کنند. قاب بازی).</p> <p>عاقیق- [سور] آغ بیغ (Ağ big) (سبله</p>	<p>پرستیدن].</p> <p>طوبال- تۇپال (Topal) (نوعی گیاه، آن را سوزانده و از شیره‌اش سنگ قلیا درست می‌کنند. لنگ. آدم لنگی که پای او به زمین نرسد و با سرپنجه راه ببرود. براده نقره و مس و امثال آن که در وقت پتک زدن از آن جدا شود) [تۇپماق/ توپماق: گرد آوردن. مدور کردن].</p> <p>طوبجى- تۇپچۇ (Topçu). (دگمه. مقاطعه کار. افسر یا نظامی مسئول در واحد توپخانه. بازیکن فوتbal. علاقمند به ورزش فوتbal. شانه). [تۇپماق/ توپماق: گرد آوردن. مدور کردن].</p> <p>طوبخانه- تۇپخانا (Topxana) (واحد شلیک توپ در ارتش. محل ساختن توپ).</p> <p>طوت شونى بىلە- [سور] (اص) (Tut şunu bağla (بگیر این را بیند).</p> <p>طوج- [سور] تونج (Tünc) (مفرغ).</p> <p>طوخ- [الج] توغ (Tuğ) (پرچم. پرچم مقدس ترکان. پرچم خان یا رئیس دولت اوغوزها. بر آن یک حلقه موی گاو وحشی و یا اسب و همچنین روپانهای ابریشم بسته می‌شد. علم. درفش. رأیت. علم و رأیت بزرگی که در ایام عزاداری، سکنه بعضی از محله‌ها در برخی از</p>
---	--

غوغـا - قاوقا (Qavqa) (آشوب. مردم درهم. تراکم).	هنـدی. والـک. دوالـک. آـله. عـلـف گـربـه. والـرـیـان. به عـرـبـی سـنـبل الـطـیـب مـی گـوـینـد.
قـندـق - قـونـدوـق (Qonduq) (مسافـرـخـانـه) [قـونـماـقـ: فـرـودـ آـمـدـنـ. متـزـلـ کـرـدـنـ].	عـبـتـسـتـخـانـهـ-[سـورـ] آـبـدـسـتـخـانـاـ (Abdəstxana) (وضـوـخـانـهـ).
قـابـ - قـابـ(Qab) (ظرـفـ. آـونـدـ. طـبـقـ طـعـامـ. دورـیـ بـزـرـگـ کـوـچـکـتـرـ اـزـ لـنـگـرـیـ کـهـ درـ آـنـ چـلـوـ وـ پـلـوـ وـ جـزـ آـنـ کـنـدـ. غـلـافـ وـ جـلـدـ بـعـضـیـ اـشـیـاءـ کـوـچـکـ. چـارـچـوـبـهـ عـکـسـ) [قـاـپـامـاـقـ: پـوـشـانـدـنـ. درـبـرـ گـرـفـتـنـ].	عـرـبـجـیـ - [لـیـبـ. اـرـدـ. مـصـرـ] آـرـابـاـچـیـ (Arabaçı) (ارـبـهـ رـانـ).
قـابـچـیـ - [عـرـ] قـاـپـیـچـیـ (Qapıçı) ← قـبـجـیـ.	عـرـبـخـانـهـ - [مـصـرـ] آـرـابـخـانـاـ (Arabaxana) (مـحـلـ توـقـفـ اـرـبـهـ).
قـابـغـهـ - [عـرـ] قـاـبـیرـقاـ (Qabırqa) (دـنـدـهـ استـخـواـنـهـایـ سـینـهـ. کـمـرـ گـاهـ. دـامـنـهـ. کـمـرـ وـ پـهـلوـیـ اـشـیـاءـ (سـمـاـوـرـ وـ غـیرـهـ). نـزـدـبـانـ کـشـتـیـ. دـلـمـهـ گـوـشـتـ بـرـهـ) [قـاـبـامـاـقـ: اـحـاطـهـ کـرـدـنـ].	عـرـسـ - [عـرـ. سـورـ] آـرـسـیـزـ (Arsız) (بـیـ عـارـ. بـیـ سـرـپـرـسـتـ. بـیـ شـرمـ).
قـادـرـقـوـیـ - [عـرـ] قـالـدـیـرـقـوـیـ (Qaldır qoy) (بلـنـدـ کـنـ وـ بـگـذـارـ. نـوـعـیـ سـرـوـ غـذـاـ بـهـ صـورـتـ اـرـوـپـایـیـ) [قـالـدـیـرـمـاـقـ: بلـنـدـ کـرـدـنـ. قـوـیـمـاـقـ: گـذـاشـتـنـ].	عـرـوـسـ - اـرـیـشـ (Өriş). [أـرـمـكـ / أـئـمـكـ: رـسـیدـنـ. نـائـلـ شـدـنـ].
قـادـوـشـ - قـادـوـشـ - گـوـودـوـشـ (Govduş) (خـالـیـ کـرـدـنـ). [خـمـ. بـشـکـهـ) گـوـومـاـقـ / قـاـوـمـاـقـ: خـالـیـ کـرـدـنـ].	عـشـوـهـ - اـیـشـوـهـ (İşvə) (مانـعـ. انـگـلـ).
قـارـاـ - [الـجـ] قـارـاـ(Qara) (سـیـاهـ. مـشـکـیـ. سـیـاهـ پـوـسـتـ. تـیـرـهـ وـ تـارـیـکـ. شـوـمـ. منـحـوـسـ. مـرـتـجـعـ. سـوـگـ. مـاتـمـ. نـوـشـتـهـ.	عـلـیـ بـولـاقـ - [مـصـرـ] آـلـلـاقـ بـولـلاقـ (Allaq (bullaq) (سـرـبـهـوـاـ. سـهـلـ انـگـارـ).
	عـبـرـجـیـ - [مـصـرـ. الـجـ] آـنـبـارـچـیـ (Anbarçı) (انـبـارـدـارـ).
	غـاشـیـ - قـاشـیـ (Qaşı) (تحـرـیـکـ. پـشـیـزـ (پـولـ کـمـ اـرـزـشـ). پـوـشـ سـپـرـ، پـرـدـهـ دـلـ وـ روـپـوـشـ زـینـ اـسـبـ) [قـاشـیـمـاـقـ: پـوـسـتـ کـنـدـنـ].
	غـاشـیـهـ - قـاشـیـاـ (Qaşıya) (پـوـشـانـدـهـ).
	غـاغـهـ - قـاوـقاـ (Qavqa) (آـشـوبـ. تـراـکـمـ).
	غـزـلـ - گـوـزـلـ (زـیـاـ). [گـوـرـمـکـ: دـیدـنـ].
	غـیـحـ - قـینـجـ (Qınc) (نـازـ. کـرـشـمـهـ).

قاراقوز- قارا گؤز (Qara göz) (خیمه شب بازی).	خط. پیش نویس. ساده (کارگر).
قاراولی- [الج] قاراولی (Qaravlı) (فرمانده سوار).	بی ارزش. عادی. کیف. آلووده. خشکی (در مقابل دریا). خورشت. سایه. مواد محلوط با پلو. مطلق. خالص. بزرگ.
قازان- قازان (Qazan) ← قزان.	عظمیم. درشت. وسیع. پهناور. ترسناک.
قازق- قازیق (Qazıq) (میخ چوبی. گل میخ. چاله. جای کنده شده. تیرکی که در زمین فرو کرده باشند. شوم. بدیمن. جایی که آفتاب به آنجا نرسد) [قازماق: کندن. حفر کردن. خالی کردن داخل چیزی].	شدت. نیرو. سخت. خارق العاده. بزرگی. عظمت. جسارت. کابوس. مداد. تکه زمین. ساحل دریا. زمینی که به تعداد افراد تقسیم شده باشد).
قازمه- قازما (Qazma) (دخمه. زاغه. خانه‌های زیرزمینی. بوم کند. کلنگ. حفاری. کندوکاو. حکاکی) [قازماق: کندن. حفر کردن. خالی کردن داخل چیزی].	قاراباطاق- (جان) [الج] قاراباتاق (Qara bataq) (پرنده سیاه رنگ و شکارچی) نام علمی: (Kormoran).
قازوغ- قازیق (Qazıq) ← قازق.	قارابطران- [الج] قارابورتان (Qara bortan) (قسمتهای تجدیدناپذیر شکم گوسفند. لباسهای قدیمی و غیر مستعمل).
قاشق/قاشوقة/قاشیق- قاشیق (Qaşıq) (آلی چوبی یا فلزی دارای دسته که با آن طعام و شراب خورند. وسیله فلزی برای درآوردن سنگهای کوچک و کار گذاشتن دینامیت در صخره) [قاشیماق: تراشیدن].	قارادوزان- [الج] قارادوزن (Qara düzən) (رسم قدیمی. هرج و مرج. همیار چوپان. ناشی. تازه کار. همچنین نوعی تبور که چهار تار دارد. ساز کوچک).
قط- قات (Qat) (دفعه. مرتبه. طبقه. لایه. بند. خط اتو. حضور. خدمت. خط. درازا. روح. صندوق. ظرف بزرگ. اتهام. دست	قاراغول/ قراغول- قارا قوْل (Qara qol) (پاسگاه. منطقه حفاظتی. چوبدستی ساده و معمولی).
	قارافقچی- [الج] قارا قارافقچی (Qara qaraqqçı) (سریاز ساده. سریازی که در پادگانها آموزش دیده).

قبا- قاپا (Qapa) (بالاپوش). [قاپاماق: پوشاندن. در برگرفتن].	(لباس). میوه. انگور. منزل. نامه. لباس شهریان).
قبادای- [سور] قبادایی (Qabadayı) (ترس. بیباک) [قاپاماق: احاطه کردن: قبامه- [الج] قاپاما) (Qapama) (تصاحب. زورگیری. خرقه پشیمینه. خفتان آستردار. یونیفورم. غذایی که از گوشت گوسفند با سر که یا سیر درست کنند) [قاپاماق: پوشاندن].	قالفه- [مصر. الج] قالپا (Qalpa) (پوشش. روکش. مرید. ملایم).
قبان- قاپان (Qapan) (ترازو. قپان. تله. در برگیرنده. پوشاننده. گیرنده. گازگیرنده. گزنده. گیرا (سگ). چنگ زننده. غارت کننده. رباننده. حاکم. عمل. حرکت. عکس العمل. عرقچین زیر زین) [قاپاماق: پوشاندن. قاپاماق: ربودن. گازگرفتن].	قامه- [عر] قاما (Qama) (سمت شمال. طرفی که آفتاب نمیگیرد. قمه. شمشیر راست و نوک تیز. امتیاز. پوسیده) [قاپاماق: برگرداندن. احاطه کردن].
قبحی- [الج] قاپیچی (Qapiçı) (دریان. حاجب. در دوره صفوی و پس از آن، دریان به ویژه دریان عمارت سلطنتی. نگهبان. پیشخدمت. دروازه بان).	قاووش- قُوْووش (Qovuş) (اسب دوانی. اسب سواری. دفع. منزل. پناهگاه. کفش. تعقیب. محل تلاقی. کناره. تخته کوچک. فعل امر به معنای «حالی کن. برس. ملحق شو». بند زندان) [قوْووشماق: بهم رسیدن].
قبز- قوبُوز (Qopuz) (گنده. بزرگ).	قاووق- قاووق (Qavuq) (مثانه. فتیله مخصوصی که با جرقه سنگ چخماق سوزاننده میشود تا تولید آتش کند. کلاه دراز).
قبضای- [لبن] قبادایی (Qabadayı) (ترس. بیباک) [قاپاماق: احاطه کردن].	قاوون- (گیا) قاون (Qavun) (در زبان ترکی به معنای خربزه و در زبان عربی به معنای طالبی کاربرد دارد) [قاوماق: خالی کردن].
قیخ- [عر] قاپاق (Qapaq) (درپوش. سرپوش. درب. پلک. کاسه زانو. کلاهک. پلک چشم. پرده بکارت.	قایش- قایش (Qayış) ← قیش.
	قایق- قایق (Qayıq) (کشتی کوچک که با پارو رانند یا با موتور حرکت کند) [قایماق: لغزیدن].

<p>پالتو سربازی) [قاپاماق: پوشاندن].</p> <p>قبوکخدا- [مصر] قاپی کندخدا (Qapı kəndxuda) (دربان. دربان باشی).</p> <p>قچخ- [عر] قاچاق (Qaçaq) (فراری. دهقانانی که برای مبازره با خوانین و مأمورین دولتی به کوهها و جنگلها فرار می کردند. تندرو. کاری برخلاف قانون که پنهانی انجام شود. متعایی که معامله یا ورود آن به کشور ممنوع باشد. کالایی که خارج از قواعد گمرکی وارد کشور شود) [قاچماق: گریختن. فرار کردن].</p> <p>قچچی- [عر] قاچاقچی (Qaçaqcı) (آنکه امتعه ممنوع الورود را بدون کسب اجازه و پرداخت گمرک وارد کند. کسی که با کالاهای ممنوع معامله کند).</p> <p>قراؤنه- قاراوانا (Qaravana) (کاسه).</p> <p>قریاج- قیریاج (Qırıbac) ← کریاج.</p> <p>قریبت- قوربیات (Qorbat) (کار ثواب).</p> <p>[قورماق: پاس داشتن. حفظ کردن].</p> <p>قریز- گور بُز (Gorboz) (نیرومند).</p> <p>قرپوز- [سور] قارپیز (Qarpız) (هندوانه).</p> <p>قرپوس- قورپوز (Qorpuz) (کوهه زین).</p> <p>قرداش- [سور] قارداش (Qardaş) (برادر).</p> <p>قردسه- قیرداسا (Qırdasa) (دشواری. سختی. شدت) [قیرماق: بریدن. قطع</p>	<p>درپوش تیردان) [قاپاماق: پوشاندن].</p> <p>قبق- [لیب] قاباق (Qabaq) (کدو. نشانه نامه که بر سر چوب بلند نصب کرده و به آن تیر زند چون قبلًا کدو را به جای نشانه می گذاشتند، به این نام معروف شده است. کدو تبل. شراب. باده. کالک خربزه و هندوانه. حیوانی که شاخ کوتاه دارد. قوچ بدون شاخ. ساقه‌هایی که از خرمن جمع می شوند. سفتگاه زیر زانوی اسب. نوعی پیمانه چوبی شبیه به سیلندر. بر جاس. دار کدو. دار اعدام. آماجگاه.</p> <p>چوب بسیار بلندی که برای نشانه زنی یا قیق اندازی و آویختن سرمهای بریده مقصراًن برپا می کردند. گویا جامی زرین یا ظرفی پر از سگنه طلا و مانند آن بر قیق نصب می کردند و سپس تیراندازان سوار چابکدست آن را هدف قرار می دادند و هر کس که آن نشانه را به تیر می زد و از فراز قیق به زیر می آورد، جایزه‌ای گرانبها می گرفت. این بازی از جمله تفریحات پادشاهان صفوی و بویژه شاه عباس اول بود. محلی بوده که محاکومان به مرگ را در آن سر می بریدند) [قاپاماق: احاطه کردن. قابارماق: برآمدن].</p> <p>قبوط- [عر] قاپیت (Qapit) (چوپان. حجره. تأسف. پشیمانی. پاکت. بن بست.</p>
---	---

قرقش-قارقاش (Qarqaş) (ماده‌ای که برای لاک و مهر کردن نامه بکار رود) [قارماق: بستن. گیر کردن].	کردن. نابود کردن.]
قرقوز-قارا گۆز (Qara göz) (خیمه شب بازی).	قردمانیه- قوردوما (Qorduma) (نوعی زره) [قوروماق: پاس داشتن. حفظ کردن].
قوقول/قوقول-قارووول (Qarovul) (جوانه کدو زمانی که دو برگش دیده شود. دیده بانی که در برج و باروی اطراف شهر و جاده‌ها به مراقبت پردازد. سربازی که در محلی به کشیک و نگهبانی پردازد. نگهبان. مستحفظ. پاسدار. میرشکاری که صید را از دور تشخیص دهد. فوجی که از پیش رود. مقدمه. طلایه. جلودار. نگهبان. کشیک. دیده بان. پایدار. طلایه‌دار. نشانه گیر تفنگ).	قرش- [لبن] قاراشا (Qaraşa) (فتنه. مداخله. طبقه فقیر. رعایا).
قرقه-قیرقا (Qırqa) (پوست نوعی درخت) [قیرماق: بریدن. قطع کردن].	قرشوون- [الج] قورشوون (Qurşun) (چانه خمیر. سنگین. گلوله).
قرمز/قرمزی- قیرمیزی (Qırmızı) (سرخ. گلگون. احمر. پررو. جسور. بی‌شرم. نام حشره‌ای است بیضی شکل به اندازه دانه عدس یا نخود، ماده آن پر ندارد. نر آن بالدار است. رنگش سرخ و هرچه بیشتر بماند، سرختر می‌شود. رنگ قرمز برای رنگ کردن پشم و ابریشم از آن تهیه می‌شود).	قرصاغ- [عر] قورساق (Qursaq) (شیردان. قسمت چهارم معده نشخوار کنندگان. معده. شکبه). قرطبان- قالتاپان (Qaltaban) (دیویث).
	قرطق- قیرتیق (Qırtıq) (نوعی قبای کوتاه) [قیرماق: بریدن. قطع کردن].
	قرطل- قیرتیل (Qırtıl) (سبد انگور) [قیرماق: بریدن. قطع کردن].
	قرطه- قیرتا (Qırtıta) (پیراهن نیمنه) [قیرماق: بریدن. قطع کردن].
	قرغ- [عر] قوروق (Qursaq) (جایی که آن را خلوت کنند. پارک. منع. محلی که اختصاص به شخص یا اشخاصی معین دارد و دیگران از ورود بدانجا ممنوعند. شکارگاه مخصوص شاه یا امیر. سبزهزار مخصوص دواب شاهان و امرا. منطقه ممنوعه. نگهبان. محافظ. سپر. علاقه. هوس) [قوروماق: حفاظت کردن].

(دیگ ساز. مسئول دیگ بخار. آتشباز. تروریست. پول پرست. گدا).	قرنده‌ی- [الج] قالاندیر (Qalandır) (قلندر. متکبر).
قرق- [مصر] قیزاق (Qızaq) (وسیله ای بدون چرخ برای حرکت بر روی برف و یخ. سورتمه. (گویش آناتولی). رنگ سرخ حنایی. سرخاب (ماده سرخ رنگی که زنان بر گونه و لب کشند) [قیزماق: سرخ شدن].	قره- قارا (Qara) (سیاه شدن تن در اثر زدن و چروک شدن پوست). قره جوز- قارا گؤز (Qara göz) (خیمه شب بازی).
قرلباش- [عر] قیزیلباش (Qızılbaş) (سرخ سر. فدایی. کسی که مناعت طبع دارد. سپاهیان شاه اسماعیل صفوی که کلاه سرخ ۱۲ ترک بر سر می گذاشتند. خروس. پرنده ای غوطه زن و شناگر از راسته غواص سانان، دارای دم و بالهای کوتاه، پرنم که به راحتی شنا می کند) [قیزماق: سرخ شدن].	قره قند- (جان) [سور] قارا قاناد (Qara qanat) (نوعی کبوتر بال سیاه). قره کوز- قارا گؤز (Qara göz) (خیمه شب بازی).
قرلچق- (گیا) قیزیلچیق (Qızılçığ) (زغال اخته) [قیزماق: سرخ شدن].	قرzac- قازاق (Qazaq) (رنده. فراری. آزاده. طغیانگر. شخص مجرد و بی خانمان. گورخری که در صحراء گورخرها از میان خود رانده باشند. آنکه کارش جنگ و مبارزه کردن و کنден سنگر و پناهگاه باشد. نظامی. بند. بست. بی زبان. لجوح. غوزه کاج. کبک نر. پالتو).
قرلقرط- (گیا) [عر] قیزیل قورت (Qızıl) (گرگی که رنگ پوستش زردتر و از سایر گرگها کوچکتر است).	قرزان- قازان (Qazan) (دیگ. پاتیل. رکاب پهن. توپ دهان گشاد. مخزن. خاندان. حفر کننده) [قازماق: کندن. حفر کردن. خالی کردن داخل چیزی].
قسبند- قیسبات (Qisbat) (کمرنگ). [قیسماق: فشردن].	قرانچی- [مصر] قازانچی (Qazançı) (منطقه).
قش- قیچ (Qiç) (پا. پایه. عقب. عقب کشته).	
قشاق- [سور] قوشاق (Quşaqq) (منطقه).	

گر شده است) [قایماق/ قاپاماق: در برگرفتن].	ناموس. نسل. تبار. خانواده. نیبره قوشماق/ قوشاماق: در برگرفتن. احاطه کردن].
قالاش- [مصر] قالالاش (Qallaş) (حیله گر).	قالاش- قیلینچ (Qılınc) (شمشیر. خنجر. دشنه. یخ. فعل. حرکت. اخلاق. دندانهای گراز. دندان تیز. تیغه آهنی گاوآهن).
قالاوط- قیلاووز (Qılavuz). (مقدمه لشکر. راهبر. بلد. دلیل راه. مته. برقو. ییرون آمدن سر خوش از غلاف) [قیلماق: انجام دادن. قولماق: خواستن].	قالاوط- (گیا) کچمیش (Keçmiş) (گذشته. مانده). [کچمک: گذشتن. سپری شدن].
قلای- [عر] قالای (Qalay) (پشته شده. انبار شده. تقلبی. خدمتکار. زینت. بزک) [قالاماق: روی هم چیدن].	قصاج- [مصر] قیساج (Qısac) (انبر. کلبتین. حلقة گیسو) [قیسماق: فشردن. تنگ کردن].
قبالاخ- [عر] قالابالیق (Qalabalıq) (میدان. کارزار. شلوغی. پر هیاهویی. ازدحام).	قطرجی- [مصر] قاتارچی (Qatarçı) (کارگر قطار. کسی که وظیفه بستن و باز کردن واگنهای قطار را دارد).
قبق- قالپاق (Qalpaq) (کلاه ترکان از پوست که پشم آن را باز نکرده باشند. کلاهی دراز که در ترکستان با پارچه سفید چکن دوزی می کردند و یا با ابریشم و رنگارنگ می دوختند. به معنای زلف، تعمیر و آرایش نیز آمده است. کاسه‌ای فلزی است که معمولاً از ورشو است و آن را وسط چرخ اتومیل، روی	قطمو- فاتمار (Qatmar) (لایه‌های تشکیل دهنده هر چیزی. نوعی نان که داخلش روغن و قایماق گذاشته و کمی تف داده باشند. لایه. طبقه).
	قعب- قاپ (Qap) (استخوان زانوی حیوان که با آن بازی کنند).
	قططان- قاپتان (Qaptan) (لباس رزم. مناره‌ای که با نور تزئین شده و یا جلوه

قِمْشِجی- [مصر] قامچیچی (Qamçıçı) (تازیانه دار. تازیانه زن. ارابه ران).	مهره‌های وصل کننده چرخ به بدنه ماشین نصب کنند. درپوش. تاج خروس. کلاه از پوستی که پشمش را نکنده باشند).
قِمْشِه- [مصر] قامچی (Qamçı) ← قمچی.	قلتاغ- [عر] قالتاق (Qaltaq) (خلاف کار. فربیکار. حقه باز) [قالاتاماق: فشردن. تا کردن].
قَنَارَه- قینارا (Qınara) (چنگک قصابی).	قططبان- قالتابان (Qaltaban) (دیوث).
قَنَاق- قوناق (Qonaq) (میهمان. مسافر. روح. جایگاه. پروانه. منزلگاهی که مسافر در آن فرودآید یا مسافتی که مسافر در یک روز پیماید) [قوئُنماق: فرود آمدن].	قلتوق- [سور] قولتوق (Qoltuq) (بغل. زیر بغل. خلیج. مدح. دلّال. اریکه. تخت. سمسار. بوروکراسی. گیشه. کیوسک. اداره).
قُنْجَار- قینجار (Qıncar) (غلاف کارد یا شمشیر).	قلعه- قالا (Qala) (دز. بارو. شهر. حصاربلند. زندان. محبس) [قالاماق: روی هم چیدن].
قُنْجُورَه- قینجیر (Qıncır) (ابله).	قلغ / قلق- قوللوق (Qolluq) (بازوبلند. پوششی که برای محافظت از مچ تا آرنج می‌پوشند. پلیس).
قُنْجُورَه- قینجیرا (Qıncıra) (سنگ بزرگ جدا شده از کوه) [قینجیماق: جدا شدن].	قلیچ- قیلینج ← قلاش.
قَنْجَه- [سود] قانجا (Qanca) (قلاب. چنگال. کنه. حشره خونخوار. ارمغان).	قمچی- [عر] قامچی (Qamçı) (تازیانه. چوبی نازک که سواران در دست می‌گیرند. تار. موی. میراث دار. وارث. چوب یا چمامی بوده که به دستور راهب دین شمنی بر طبل زده می‌شد تا مردم برای استماع سخنان وی جمع شوند) [قاماق: برگرداندن. احاطه کردن. بستن].
قَنْدَاق- قونداق (Qondaq) (قسمت چوبی ته تفنگ).	
قَنْدَاقِجِي- قونداقچی (Qondaqçı) (سازنده قنداق تفنگ. سازنده و تعمیر کار عربه. سازنده قنداق بچه. ریاکار. دورو).	
قَنْدَل- کوندل (Kündəl) (کله گنده).	
قَنْتَرَمَه- قانتارما (Qantarma) (مشین پیچانده شده. زانو بند).	

خوراک، استفاده کنند. گوشت بریان.	قَنْقَن - کانکان (Kankan) (مقدی)
قرمه. گوشت سرخ کرده که برای مصرف زمستان ذخیره کنند. سرخ کرده) [قوْوُرماق: سرخ کردن].	[کانماق: حفر کردن].
قوْزِي /قوْزِه- (جان) قوزو (Quzu) (بره).	قَوْاب - قَوْواب (Qovab) (ظرف)
بره ۳ تا ۴ ماهه. نوزاد گوسفتند. آدم آرام و ملایم. بچه دوست داشتنی. انسان سلیم).	[قوْوماق: خالی کردن].
قوْطِي - قوتو (Qutu) (ظرف مجوف و در دار که در آن چیز نهند. جعبه کوچک از مقوا یا فلز. در ترکی قدیم به دسته‌ای از مردم گفته می‌شد که در یک چهار چوب قرار می‌گرفتند).	[قوْسَارا] (Qovsara) (حوضی که رطب در آن نهند تا خرما شود) [قوْوماق: خالی کردن].
قول - [مصر] قول (Qol) (امضا. بازو. دست. مج. دسته. دستک. بازو و در جرثیل و غیره. شاخه. شعبه. جناح. طرف. سمت. آستین. پاهای جلوی اسب و چهارپایان. شاخه درخت. فصل در ادبیات آذربایجانی. بخشی از داستان. انبوه سپاه. قلب. لشکر در میدان کارزار. دره بدون آب. ستون).	قَوْالِطِي - [الح] قهوه آلتی (Qəhvə altı) (غذای سبک بین صبحانه و نهار. غذای اندکی که پیش از نوشیدن قهوه بخورند).
قول آغا‌سی - [مصر] قول آغا‌سی (Qol ağaası) سرگرد. (مقام نظامی بالاتر از سروان و پایینتر از سرهنگ).	قوْبِچه - قَوْبِچا (Qopça) (قزن قفلی. دگمه) [قوْپماق: کنده شدن. جدا شدن].
قولان - (جان)[سور] قولان (Qulan) (اسب و حشی از جنس اسب و الاغ و	قوْجَه - [الح] قَوْجا (Qoca) (پیر. بزرگ. شوهر. زوج. مرد. فرتوت. کهنه. قدیمی).
	قُورْمَا/قُورْمَه - قَوْفُورما (Qovurma) (گوشت ریزریز کرده که آن را تف دهنده و سپس از آن خوراک سازند یا در کوزه‌ای کرده سر آن محکم بندند و در موقع ضرورت از آن جهت تهیه

کالوش- قالیش (Qalış) (نوعی کفش که بر خلاف پاپوش از پا در نمی آوردند) [قالماق: ماندن].	گورخر که اهلی نیست. کره اسب دوساله).
کباص- گوبوز (Gobuz) (گنده. بزرگ).	قوناش- قوناش (Qonaş) (مقارنة ماه و پروین. مقارن. برابر. همسایه) [قونُماق: فرود آمدن].
کبری- کوپرو ← کوبری.	قیچ- قیچ (Qiç) (پا. پایه. عقب. عقب کشته).
کبشه- قوپچا (Qopça) ← قوبچه.	قیزان- قازان (Qazan) ← قزان.
کبیج- کیز (Kəbiz) (تخم ماهی که هنوز خوب بسته نشده) [کیمک: پهن کردن برای خشکیدن].	قیش- قاییش (Qayış) (چرم. تسمه. چرم نامرغوب. دوال کمر. چرمی که سلمانیان تیغ خود را بدان تیز کنند).
کتخدا/کدخداد- کندخدا (Kənd xuda) (دبهان. پیشکار بزرگان).	قیشله- قیشلا (Qışla) ← قشله.
کجه لک- [سور] گنجه لیک (Gecəlik) (سحری. غذای سحر در ماه رمضان. شبانه. مخصوص شب (لباس). بمدت یک شب. چادر شب. حجاب. شب کلاه. لباس شبانه).	قیصی- قایسی (Qaysı) (زردآلسوی خشک).
کدی- گئده (Gedə) (راه رونده و خواهنه). [گئتمک: رفتن].	قیماار/قیمر- [عر] قایماق (Qaymaq) (سرشیر).
کزج- گەدە (Gedək). گودک (ماؤی) [گئتمک: رفتن. گودمک: پاییدن].	قیمقلبوز- [عر] قایماقلی بوز (Qaymaqlı buz) (بستنی).
کذیق- گؤدە نك (Gödənək) (تخماق لباسشویی).	قیناب- قایناب (Qaynab) (پیک تندرو) [قایناماق: جوشیدن. جهیدن].
کواسه- قیراسا (Qırasa) (پاره ای از کتاب) [قیرماق: بریدن. قطع کردن].	کابوس- قاپیس (بختک). [قاپاماق: پوشاندن. در بر گرفتن].
کواکجی- [الج] کورکچی (Kürækçi)	کاشان- قاوشاانا (Qavşana) (قاشانا (خانه) [قاوماق: خالی کردن. حفر کردن].
	کالسون- قالسین (Qalsın) (زیرشلواری) [قالماق: ماندن].

کستیک-[مصر] کُسْتِك (Köstök) (پابند (اسب، گاو و غیره). پاپیچ. مزاحم. پایه ساعت).	(پاروزن. پایزن).
کسکین-[عرب] کسْگِين (Kəsgin) (قاطع. برآ. برنده. تیز. تند. حاد. شدید. قوی. جدی. آمرانه) [کسمک: بریدن].	کراکوز-قارا گئوز (Qara göz) (خیمه شب بازی).
کسوف-[مصر] کوسوب (Küsüb) (خجالت. گرفتگی) [کوسمک: قهر کردن].	کرباج-قیرباج (Qırbaç) (تازیانه) [قیرماق: بریدن].
کسیم-[مصر] کسیم (Kəsim) (برش. مقطوع. فرم. شکل. قطع شده. مقطوع. مقدار مقطوع. جیره. مقرّری. جزیه. مقاطعه دیوانی. اندام. شیربهاء) [کسمک: بریدن].	کربال - قیربال (Qırbal) (کمان پنبه زنی) [قیرماق: بریدن].
کشک آلماز-[مصر] قوش قالماز (Quş qalmaz) (جایی که در آن پرندہ پر نزند).	کرد - گردی (Gərdi). کردی (Kərdi) [کرمک: بریدن. قطعه قطعه کردن].
کعب-قاب (Qap) (استخوان زانوی حیوان که با آن بازی کنند).	کردجه-کرته (Kərtə) (جدول) [کرمک: بریدن].
کعبه-قپا (Qapa) (اتاق) [قپاماق: دربر گرفتن. پوشاندن].	کروزن-کرسن (Kərsən). کرسین (تیشه بزرگ) [کرمک: بریدن].
کعک-فاق (Qaq) (نان شیرینی) [قاماق: خشک شدن].	کرسنه-(گیا) کوروشنه (Kürüşnə) (گاؤدانه. اسپرس).
کفش-قوووش (توحالی) [قاوماق: خالی کردن].	کرکوتی-[سور] گورولتو (Gurultu) (صدای خشن. غرّش. ماجرا. خطر. طین. ممتد. شکوه. جلال).
کل-[سور] گل (Gel) (بیا) [گلمک: آمدن].	کرکون-[مصر] قاراقول (Qara qol) (پاسگاه. منطقه حفاظتی).
	گزلک-گؤزلوک (Gözlük) (عینک).
	چشمی. چشمک. چشم بند اسbehا. خانه باز شوی پنجره که برای تهویه اطاق به کار می رود) [گورمک: دیدن].

زنبور). [قاوماق: خالی کردن. کَنْدَن]	کلاچ- [سور] قاللاش(Qallaş)(حیله گر).
کوب - کوب (Küp) [خُم] [کُپیمک: باد کردن. شکم در آوردن].	کلبسطی- [مصر] کول باسدی (Kül (گوشت راسته).
کوبیری - کئپرو (Köprü) (پل. جسر. وسیله‌ای که دو قطعه را به هم اتصال دهد. پل دندان. فنی در گُشتی. حلقة کمریند. پوست برّه).	کلبشکر- [سور] گول باشقار (Gül (تاج گلی که از گلبرگها درست کنند).
کوتی - گودو (Güdü) (کوتاه. قصیر).	کلک - کلک (Kelək) (چیزی که بر آن بار نهند و از رودخانه عبور دهند) [کله مک / قalamاق: روی هم گذاشتن].
کوٹ - قوووش (توحالی)[قاوماق: خالی کردن].	کلیم- [بن. مصر] کیلیم (Kilim) (فالیچه بدون پرز. بافته بدون خواب (شانه نخور) [کیلمک: بافتن].
کود - کوت (Küt) (توده خاک).	کمر- قamar (Qamar) (اثر آبله بر صورت. هر چیز کوچک و فشرده. اسب کوچک جثه. احاطه کننده)[قامامق: بر گرداندن. احاطه کردن].
کودن - قوودان (Qovdan) (نهم. توحالی) [قووماق: خالی کردن].	کندرجي - قونداراچی (Qondaraçı) (کفاش).
کوذینا - گوذه نک(Gödənək) (تخماق لباسشویی).	کندره - قوندارا (Qondara) (کفش.
کورک / کوروک/کوریک - کورک (Kürək) (پارو. پشت. دوش. کتف. قفا).	کفس غیراسپورت. کفش رسمی. کفشه که به اندازه پا دوخته شود. کفش پاشنه کوتاه. مأمور. نؤکر).
کوشک - کوشک (Köşk) (آلاچیق. چادر. خانه و عمارت کوچک. بیشه) [کوچمک: کوچیدن. اقامت کردن].	کندوج - کاندیک (Kandık) (مخزن بزرگ گلی برای نگهداری غله).
کوشه - کوشه (Köşə) (پناهگاه. کنج. بندر. هریک از قسمتهای آهنگ).	[کانماق: حفر کردن. کاویدن].
کومه - کومه (Kömə) (انبوه) [کۆممک: انباشتن. دفن کردن].	کواره - قوارا (Qavara) (کندوی
کوی - [عر] کئی (Köy) (محل کوچک زندگی. قریه. ده).	

<p>عوارض - [وئرمک: دادن].</p> <p>هانم - خانیم (Xanım) (سرور مؤنث).</p> <p>زن. بزرگزاده و نجیب. خاتون. عنوانی احترام آمیز که به اول و آخر نام زنان می‌افزایند. زوجه. «ایم» یا به تعییر درست تر "Om" پسوندی است در ترکی که در آخر کلماتی مانند بیگ، سلطان و خان آمده، علامت تأییث است).</p> <p>هر کله- [مصر] هر گله (Hergelə) (ساده).</p> <p>تصادف. آچار فرانسه. ماجرا) [گلمک]: آمدن. مناسب بودن. تطبیق یافتن].</p> <p>هشمامه- [سور] هئچ اولمازسا (Heç olmazsa) (هر چه نباشد).</p> <p>یارچ- یارچ (Yarac) (دستبند) [یاراماق: شایستن. بکار آمدن].</p> <p>یازدجی- [مصر] یازدیرچی (Yazırçı) (منجم. ستاره شناس) [یازماق: نوشتن].</p> <p>یازغ/یازق- یازیق (Yaziq) (بیچاره. آرام. ساكت. پژمرده. مرغی که جای تخم کردن را گم کرده باشد. متهم).</p> <p>یازیچی- یازیچی (Yaziçi) (نویسنده. دستگاه خط نگار. خادم) [یازماق: نوشتن].</p> <p>یاساق- یاساق (Yasaq) (قدغن. ممنوع) [یاساماق: به نظم آوردن. قانونمند کردن].</p> <p>یاظ- [مصر] یازی (Yazı) (نوشته. الفباء.</p>	<p>کهومان- قاهرامان (Qahraman). قاهرمان. (دلاور).</p> <p>کهنجی- [مصر] کوهنه چی (Köhnəçi) (کنه پرست. مرجع. سمسار).</p> <p>کیزلی- [سور] گیزلی (Gizlil) (پنهان. مجھول. زیرزمین. سری. محرومراه) [گیزمه/گیزله مک: پنهان کردن].</p> <p>کیم کیما- [سور] کیم کیمه (Kim kimə) (کی به کیه. هر کی هر کی. هرج و مرج).</p> <p>کیمار/کیمو- قایماق (Qaymaq) (سرشیر).</p> <p>کیمدر- [مصر] کیم‌دیر (Kimdir) (کیست?).</p> <p>ماشه- ماشا (Maşa) (افزاری است زرگران و مسگران و آهنگران با آن آتش برگیرند. انبر. کلبستان. آلتی آهنه در تفنگ برای شلیک گلوله).</p> <p>مرودیه- آرموت (گلابی).</p> <p>مشقاب- [عر] بوشقاپ (Boşqab) (ظرف غذاخوری پهن و گرد و کم عمق).</p> <p>نئنا- [عر] نه (Nənə) ← نانه.</p> <p>نانه- [سور] ننه (Nənə) (مادر. مادر بزرگ. خطاب احترام آمیز به زن مسن).</p> <p>نرده دن- [سور] نرده دن (Nərədən) (از کجا?).</p> <p>نینه- [عر] نه (Nənə) ← نانه.</p> <p>وبرگو- وئرگى (Vergi) (مالیات).</p>
--	---

<p>گوشت پخته با پیاز).</p> <p>يدنجى-[مصر] يئندىنجى (Yetdinci) (هفتمنى. عدد هفتم).</p> <p>يدك- يئدك (Yedek) (جانشين. قطعات يدكى. زنگوله گردن حيوانات) [يئدمك: كشيدن].</p> <p>يرلى-[عر] يئرلى (Yerli) (محلى. بومى).</p> <p>يرنداج- بارينداق (Barındaq) (تسمه دوال).</p> <p>يزك- يازاق (Yazaq) (جلودار). [يازماق / يارماق: شکافتن].</p> <p>يساقچى-[مصر] ياساقچى (Yasaqcı) (قرابول. كشىك. نگهبان) [ياساما: به نظام آوردن. قانونمند کردن].</p> <p>يىشقى- ياشماق (Yaşmaq) (پارچه‌ای که زنان برای پوشاندن گردن و چانه و دهان به کار می‌برند. چارقد. روپند. نقاب. تخته ناز کی که به قسمت زیرین چارچوبه در نصب می‌کنند. پرهای قسمت پای مرغ) [ياشماق: پنهان کردن].</p> <p>يىصق- ياساق (Yasaq) ← ياساق.</p> <p>يىطق- ياتاق (Yataq) (محل خواب. رختخواب. تختخواب. بستر. لانه. آشيانه. استراحتگاه رمه گوسفند و دام. آغل. طویله. اتاق خواب. محلی در روستاهای</p>	<p>حروف. نبشه. خط. اثر. سواد خواندن و نوشتن. كتىبه. سرنوشت. طالع. جلگه. دشت خالى از سبزه. هامون. زمين. مسطح. يiron. سرگين. پشكىل. رویه سكه) [يازماق: نوشتن].</p> <p>ياغىدىن-[عر] ياغىدان (Yağdan) (روغندان. ظرف روغن. مجتمع).</p> <p>ياغلى-[عر] ياغلى (Yağlı) (چربى دار. روغن دار. چربى. پرچربى. آلوده به روغن. پولدار. متمول. مؤثر. شدید. پرسود).</p> <p>ياخا- ياخا (Yaxa) (گرييان. كثار. حاشيه. گلوگاه. گردن. گلو. ساحل. مرز. منطقة مرزى. طرف) [يغماق: جمع کردن. بستان].</p> <p>ياما-[مصر] ياما (Yama) (وصله. پينه) [ياماما: وصله زدن].</p> <p>ياي- ياي (Yay) (نوعی سنگ که به باور مغولان دارای خواص خارق العاده بوده و از اصطکاک آنها بaran و برف می‌باريده است. جادوگری با این سنگ. زه کمان. تابستان. فتر (چرخ، ساعت). نوبهار).</p> <p>ييرق- يابراق (Yapraq) (برگ. پوشش. صفحه) [ياپريمماق/ياپرامماق: صاف کردن].</p> <p>يىخنى- ياخنى (Yaxnı) (شوربا. خوراک</p>
---	--

(بارش. بارندگی. میهمانی. ضیافت) [یاغماق: باریدن].	بیلاقی که شبها. گله را آنجا می‌خواباند. تختخواب. پاس. چاقوی بزرگ.
یغمیش/ یغش/ یغنیش- یانلیش (Yanlış) (اشتباه. لغوش. انحراف. خطأ. سهو. غلط. نادرست).	نگهبانی. بستر (رودخانه). حوضه (دریاچه و آبگیر). پاتوق. محل زندگی عده زیادی از حیوانات (شیرگاه). یاتاقان.
یقلم/ یقلمه- یوْخلاما (Yoxlama) (آزمون. بازرسی. حضور و غیاب) [یوْخلاماق: بررسی کردن].	بلرینگ. رگه و ذخایر معدنی و کانی. تکیه گاه. ذخیره. اسبي که ذخیره نگهدارند تا آن را به جای اسب گم شده یا تباہ شده بگذراند. ابزار یا اسبابی که ذخیره نگاهدارند تا آن را به جای تباہ شده آن نهند) [یاتماق: خوابیدن].
یلدیز- [عر] اولدووز(Ulduz). یلدیز. (ستاره) [ییلماق: درخشیدن].	یقطان- یاتقان (Yatqan) (نوعی شمشیر قوس دار که بر پهلوی جنگاور خوابیده است) [یاتماق: خوابیدن].
یلمق- یالماق (Yalmaq) (قبا. جامه. پوشیدنی).	یغلی- [سور] یاغلی (Yağlı) ← یاغلی. یغلی بویا- [سور] یاغلی بویا (Yağlı boyası) (رنگ روغنی).
یلک- یلک (Yelək) (پر. پیکان. تیر. پراهن بی آستین دار. پرچم) [یئلمک: وزیدن].	یغما/ یغمه- یغما (Yığma) (جمع آوری. مونتاژ. تاراج. برچیده. پیش ساخته. دیوار چوبی. کلیات. کتاب. غنیمت. پول و یا اموال خاصی که برای کمک رسانی به کسی جمع شده باشد) [ییغماق: جمع کردن].
یلکنچی- یئلکنچی (Yelkənçi) (متصلی برافراشت و جمع کردن بادبان).	یغمچی- یغمچی (Yığmacı) (غار تگر. یغماگر) [ییغماق: جمع کردن].
یلمق- یالماق (Yalmaq) (قبا).	یغمور- [مصر] یاغمور (Yağmur)
یمکانه- یئمکخانـا (Yeməkxana) (غذاخوری).	
یمش- یئمیش(Yemiş) (خریزه. میوه. خشکبار. کشمش. مویز. قاشق) [یئمک: خوردن].	
یمیشـی- [سور] یئمیشچی (Yemişçi) (فروشنده میوه یا خشکبار. کشمش فروش).	

یوک- [لیب] یوخ (Yox) ← یوخ.	یمک- [مصر] یتمک (Yemek) (طعام).
یولداش- [الج] یولداش (Yoldaş) (رفیق).	خوراک. خوردنی) [یئمک: خوردن].
دوست. یار. همراه).	یمکخانه- یئمکخانا (Yeməkxana) (غذاخوری).
یون - یون (Yun) (نمد زین. پشم).	ینکی- [عر] یننگی (Yengi) (جدید).
	یواش- یواش (Yavaş) (آهسته. به تدریج. کم کم. به آرامی. به آهستگی. نرم. ملایم) [یاواماق: آرام شدن].
	یوخ- [عر] یوخ (Yox) (نه. نه خیر. نیست. نیستی. فنا. هیچ. پوچ).
	یوختر- [عر] یوخدور (Yoxidur) (موجود نیست).
	یوزباشی- یوزباشی (Yüz başı) (سروان. رئیس صد تن. معاون فرمانده هزارنفر که نگهبان دُها بودند. در قشون نامنظم صاحب منصبی بالاتر از پنجاه باشی و پایین تر از پانصد باشی).
	یوزلوك- یوزلوك (Yüzlük) (صد تایی).
	یوغ- یوغ (Yuğ) (چوبی که بر گردن گاو می گذارند تا خیش را به آن بینندند. سلطه. اسارت. گرفتاری).
	یوغورت- یوگورت (Yoğurt) (ماست) [یوگورماق: سرشتن. بهم آمیختن].
	یوقلمه- یوخلاما (Yoxlama) (یقلم.
یوک- [سور] یوک (Yük) (بار. بار الکتریکی. مسئولیت. سنگینی).	

کتابهای منتشر شده از صاحب این قلم:

- ۱- تاریخ قره باغ (تألیف). انتشارات وزارت خارجه. تهران. ۱۳۷۶.
- ۲- تاریخ زبان ترکی در آذربایجان (تألیف). نشر اخت. تبریز. ۱۳۸۵.
- ۳- سیاوش زمانه (ترجمه). بینا. تبریز. ۱۳۸۶.
- ۴- ستارخان و جنبش آذربایجان (ترجمه). نشر شیرازه. تهران. ۱۳۸۶.
- ۵- عاشیقهای آذربایجان (تألیف). نشر آناس. تبریز. ۱۳۸۶.
- ۶- چهل سند از جمهوری آذربایجان (ترجمه). نشر وزارت خارجه. تهران. ۱۳۸۶.
- ۷- تاریخ پانصد ساله تبریز (ترجمه). انتشارات امیرکبیر. تهران. ۱۳۸۷.
- ۸- آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز (تألیف). نشر اخت. تبریز. ۱۳۸۷.
- ۹- بازیهای محلی آذربایجان (تألیف). نشر اخت. تبریز. ۱۳۸۷.
- ۱۰- فرهنگ شاهمرسی (ترکی - فارسی) (تألیف). نشر اخت. تبریز. ۱۳۸۷.
- ۱۱- پارسی پژوهان آذربایجان (ترجمه). انتشارات امیرکبیر. تهران. ۱۳۸۷.
- ۱۲- فرهنگ شاهمرسی (فارسی - ترکی) (تألیف). نشر اخت. تبریز. ۱۳۸۸.
- ۱۳- تحفه حسام (تصحیح و تحسیه). نشر تکدرخت. تهران. ۱۳۸۹.
- ۱۴- تاریخ مختصر ترک (ترجمه). نشر پینار. تهران. ۱۳۸۹.
- ۱۵- قره باغ نامه (تألیف). نشر شیرازه. تهران. ۱۳۸۹.
- ۱۶- فاجعه قره باغ (ترجمه). نشر یاز. اورمیه. ۱۳۸۹.
- ۱۷- تبریز طوفانی (ترجمه). نشر اخت. تبریز. ۱۳۹۰.
- ۱۸- قارا قویونلوها و آغ قویونلوها. (ترجمه). انتشارات اخت. تبریز. ۱۳۹۰.